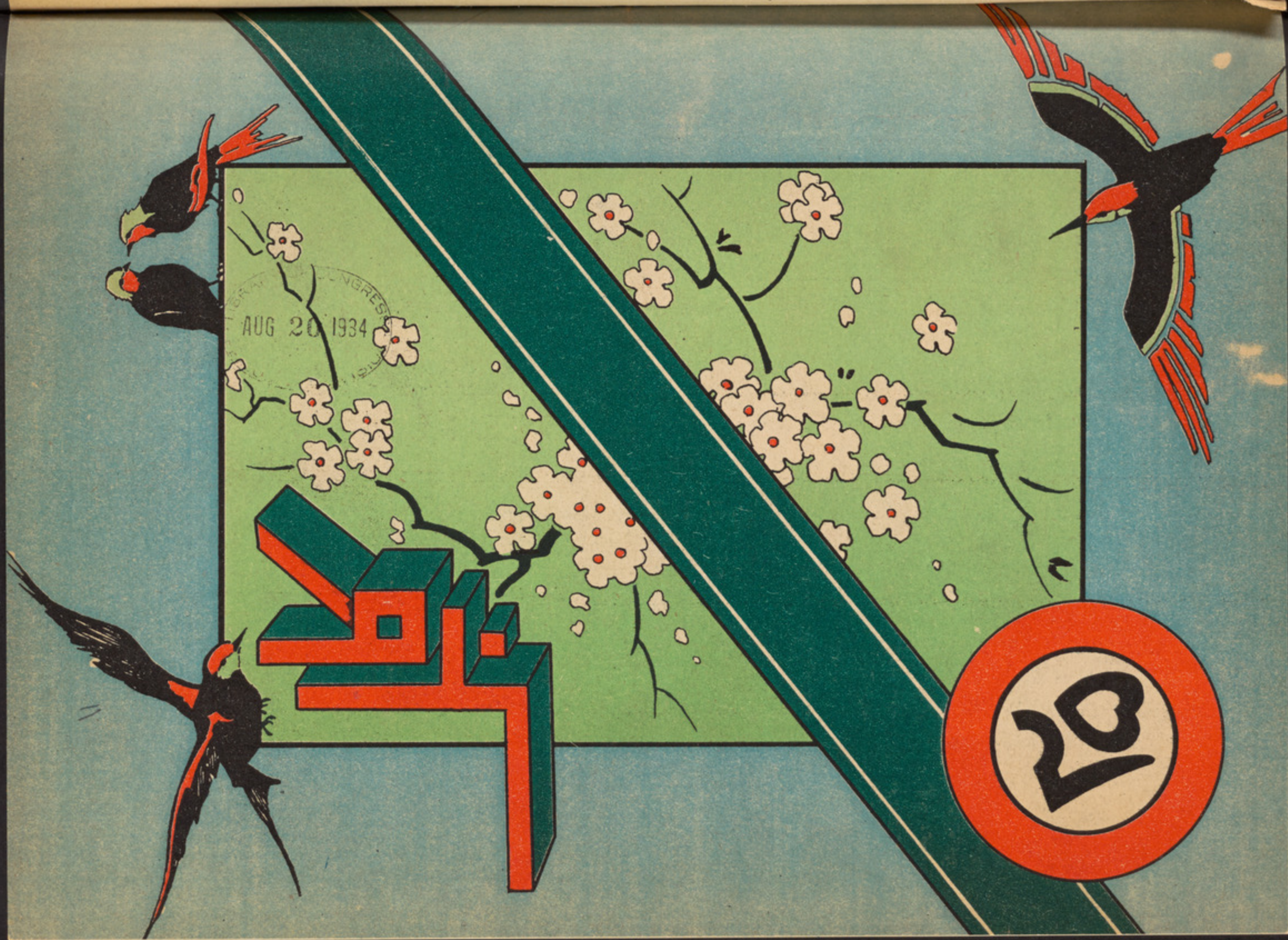
AUG 20 1934
٢٥

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارک

عنوان تلگرافی : کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

﴿ مجلهٔ مصور ماهوار ﴾

(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله : ۱۴ «

« خارجه : نیم پوند انگلیسی

طلبای معارف : نصف قیمت

اول ثور ۱۳۱۳ هجری شمسی — ۲۱ اپریل ۱۹۳۴ میلادی

1934 21

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
فن تاریخ نویسی	تتبع آقای میرمحمد صدیق خان	۱
ئوژنیك چیست؟	ازواردات اداره	۸
انسایکلوپیدیا یا دایرة المعارف	آقای سیدقاسم خان	۱۹
مخمس برغزل بیدل	جناب غلام جیلانی خان اعظمی	۳۲
غزل بهار	میرزا صائب اصفهانی	۳۳
« «	جناب قاری عبدالله خان	۳۴
« «	جناب اعظمی	۳۴
قصیدهٔ شکوفه در منقبت حضرت خلیفهٔ اول (رض)	جناب سردار غلام محمد خان طرزی مرحوم	۳۵
غزل بهار	جناب بیتاب	۳۷
قضاوت ادبی	جناب قاری عبدالله خان	۳۸
مهجور کابلی	ارسالی آقای عبدالغفور خان	۴۱
تشویق به ثروت	آقای محمد سرورخان «صبا»	۴۳
بلاغت و مزایای آن	ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان	۴۵
ضرر غفلت	جناب مستغنی مرحوم	۴۸
مقام ادب و ادبا درحیات بشر	آقای غلام جیلانی خان جلالی	۵۲
مشاهیر افغانستان	آقای م، کریم خان نزیهی	۵۶
وزیر معروف افغانستان	نگارش وترجمهٔ آقای سرورخان گویا	۶۱
آثار نزدیکان	آقای سرورخان گویا	۷۶
مراحل جدید مطبوعات وطن	انجمن	۸۰
یك اقدام قابل قدر	جناب اعظمی معاون انجمن	۸۱
حریق در فضا	ترجمهٔ آقای سیدقاسم خان	۸۶
کاردماغی	ترجمه	۹۳
شرح خطاب جناب محمد یحیی صاحب اعظم گد		
پیام هند بملت افغان		۹۵
استقبال	آقای سرورخان صبا	۹۷
حل معمای منقوش	آقای عبدالصمد خان متعلم مکتب رسامی	۹۹
رومان تخنیکی	ترجمهٔ آقای محمد صدیق خان رادیو میخانیك	۱۰۱
معمای منقوش	عبدالغفور خا برشنا	

تصاویر :-

	صفحه
پادشاه افغان در هندوستان اعلیحضرت ابراهیم لودی	
اعلیحضرت تاجدار افغانستان و ذوات معیت ملوکانهٔ شان	۸
اعلیحضرت همایونی موقع تشریف بردن از سلامخانه روز اول عیدا ضحی	۳۲
ع ، ش سید محمد شریف خان سرپاور حربی حضور ملوکانه .	۴۴
ع ، ش سید محمد شریف خان سرپاور حربی با معاون و هیئت یاوران حضور همایونی	۵۲
دره کلان نجراب ، دورنمای دره های نجراب	۶۰-۶۱
و ، ج شیر محمد خان وکیل نائب الحکومهٔ قدغن و بدخشان	۷۶
مجمع النجوم اوفیوشوس، تغیر عظمت ستاره اوفیوشوس	۸۸-۸۹
دره بوتهٔ نجراب - دره غوث نجراب	۹۸-۹۹

پادشاه افغان در هندوستان اعلیحضرت ابراهیم لودی

LIBRARY OF CONGRESS
JUL 6 1934
DIVISION OF DOCUMENTS

فن تاریخ نویسی

— ۲ —

تتبع آقای میر محمد صدیق خان

پس برای مؤرخ ، فن نویسندگی مفید و لازم است لاکن این را نیز باید خاطر نشان کرد که اگر این فن از اندازه گذشت یعنی صنایع لفظی از خلال حقایق تاریخی ظاهر شد دیگر اعتمادی بتاریخ باقی نمی‌ماند . اگر یك تأتر نویس غم والم رادر تأترغم‌انگیز یامضحکه را در تأترخنده آور به‌افراد برساند ویاآنکه یك شاعرتشبیهات را درغزل ویامدح‌را در قصیده مبالغه‌نمایداهمیت زیادی‌ندارد زیرا که خواننده‌ازپیش‌آگاه بوده فریب‌نمیخوردلاکن مبالغه وافراط در تاریخ فرقی ندارد که این مبالغه دراساس ، درشکل ویا در رنگ باشد قطعاً ممنوع است . تاریخ تصور و وهم نیست تاریخ حقیقت است .

فرض کنیم که یك پدر مؤقر ، محبوب و معزز اطفال خود را جمع کرده به آنها می‌گوید : « من بشما جمیع کارهائیرا که خودم وپدرانم برای حفظ شرف وثروت خانواده انجام داده ایم قصه میکنم نه هیچکدام از کارهای خوب و

نه هیچ یك از خطا ها و سهوها ئیرا که از مایان سرزده از شما پنهان می نمایم. بذریعهٔ ماضی مستقبل را بشما روشن میسازم. بر شما است که ازین اعتراف من نتیجهٔ گرفته، بتوانید در آینده شرف و عزت خانواده را بمثل مایان حفاظت نمائید » اطفال همه جمع و دریك سکوت تقدس آسا کلمات پدررا استماع مینمایند. آیا کسی قبول کرده می تواند که چنین موقعی پدر حقیقت را پنهان نموده و با تراشیدن چند قصه جعلی یك فکر غلطی اززحمات حیات وسرور های آن به اطفال خود بدهد ؟

تاریخ بمانندهمین پدر است که اطفال خود را می آموزد پس باید در ترکیب، ترسیم و اسلوب ساده وحقیقی باشد. آیا کدام یکی ازصفات ذهنی می تواندکه این صفات اساسی را بهتر ازدیگران مراعات بنماید ؟ طبیعی است که تنها ذکاوت است که واقعات را به همان قسمی که واقع شده اند درك کرده خوب را از بد و حقیقت را از دروغ تمیز می دهد. ادراك عمیق و کامل واقعات بـه مؤرخ اجازه نمیدهد که به آنها چیزی علاوه نموده یا ازآنها چیزی بکاهد. چه حسن واقعات در حقیقت آنها است و ذکاوت این حسن را کشف میکند. برای آنکه مقصد خود را بهتر حالی کرده بتوانیم یك تشبیهی را ذیلاً ارائه میدهیم :ـ

را فائیل رسام مشهور دوقسم اثر از خودبیاد گار گذاشته یکی پرده های مذهبی که زادهٔ فکر خودش می باشند دیگر تصویری بعضی ازاشخاص عصرش، بزرگترین رسامان و متفکرین عالم تا به امروزازخود سؤال می نمایند که آیا کدام یکی از آثار را فائیل زیاده‌تر قابل تمجید است : پرده های مذهبی او یا صورت های اشخاص. من نمیگویم که در آینده تصاویر اشخاص زیاده ترمورد تحسین واقع خواهند شد چه هیچکسی را قدرت آن نیست که در میان این شاه کارهای قلم بشری قضاوت بنماید لا کن چنان روزی خواهد رسید که همین

تصاویر سادهٔ رافائیل در انظار عامه از بهترین پرده های مذهبی او پا کم نگذارد چه جمال شاعرانه یکی حقیقت ساده و بی آلایش دیگری را ازبین برده نمیتواند.

تاریخ به مثل تصاویر ساده و حقیقی و شعر بمانند پرده های دلچسپ و عالی رافائیل است همان قسمی که جمال تصاویر رافائیل در سادگی حقیقی آنست، اهمیت و قیمت تاریخ نیز در مطالعهٔ مدققانهٔ واقعات یا بعبارهٔ دیگر در ملاحظهٔ طبیعت است. اگر کسی یك نظر به صفحات این علم انداخته یکی از بزرگترین دوره های آن مثلاً انقلاب فرانسه را مورد دقت قرار بدهد میرابو، لافایت، ویرینو، مارا، دانتون، روبسپیر را با نظردقت مشاهده نماید بعد ازین موجودات کوچك یا بزرگ، جمیل یا کریه، ازین موجوداتی که طوفان انقلاب بدون تمیز به اوج ارتقاع برده و بزودی به حضیض مذلت پرتاب شان نموده به ژنرال ها برسد دیموریه، هوش، ماسینا، ناپلئون را عمیقانه مطالعه نماید آیا یك لرزش سرور و تأثر عیناً بمانند همان لرزش که از مشاهدهٔ یك تصویر کار رافائیل یا تلیسین (*) عاید می شود به او دست نمی دهد؟ آیا میرابو با عقل و فصاحتش، دانتون با جرئت و متانتش ناپلئون با آن نبوغ مجنونانهٔ خود دارای یك زیبائی تاریخی نمیباشند؟

آیا گناه نیست که به این چهره های محو ناشدنی چیزی علاوه یا ازانها چیزی کاسته شود؟ همانقسمیکه رافائیل برای تصویر نمودن یك تصویر حضرت مریم رض بهترین مظاهر جمال بشری را درپیش خود مجسم ساخته درقلم می آورد شاعر نیز از میان طبایع یکی را انتخاب می کند. لاکن مؤرخ حق همین انتخاب را نیز ندارد.

شعر باید مطابق به عقل باشد و تاریخ مطابق به اصل. نقطهٔ نظر مؤرخ باید تنها اظهار حقیقت طبائع اعصار، اشخاص که درین اعصار بوجود آمده اند

(*) نقاش مشهور معروف ایطالیا در قرن ۱٤ ـ

وبالآخره واقعاتی باشد که از این اشخاص سرزده وقتیکه در تاریخ بشخصی برمیخورد که وجود اوباعث تغیراتی درجریان واقعات شده میتواندباید در ترسیمی که ازو می نماید اهمیت اورا ظاهر بسازد، درواقعات جزئیات را فراموش نه نماید چه تاریخ تنها واقعات بزرگ، ضربات شمشیر و افکار عالی نیست، اسباب ومقدمات مطولی درکار است تانتائج بزرگی بدهد، اجتماعات مهم قشون، پول ومهمات جنگی لازم است تایك میدان خون آلودی بوجود بیاید. اگر همهٔ این شرایط مراعات شد آنوقت مؤرخ خواهد دید که واقعات بذات خود دلچسپ، تأثر آور و مفید می باشند.

مؤرخ باید از ابهام وقائع واشکال ترسیم آنان اندیشه نماید چه خدا عالم وعقل انسان راازبهرازیکدیگرآفریده‌واز همان دقیقهٔ که چشم طفل به‌موجودات می‌افتد درجستجوی رموز آن برامده واگر هرچیزبرا بهان قسمی که حقیقتاً می باشددیده وازفکر خود آنرا مبهم وتاریك نساخته آنرا کشف‌میکند.

اگر مؤرخ واقعات را بدقت مطالعه نموده درهمان تسلسل طبیعی شان بیان نماید نتائج خود بخود ظاهر شده هیچگونه ابهام وتاریکی باقی نمی‌ماند.

بعد ازان که مؤرخ توانست به کمك ذکاوت فطری ودقت درطبائع، حقیقت واقعات را کشف کرده به نیروی تجربه وعادت نویسندگی معلومات خود را به ترتیبی ساده وطبیعی مرتب نماید چیزی که برای او باقی ماند اینست که واقعات را به یك طرز مفید وعام فهمی بیان نماید که قارئین را مجذوب ساخته باعث انزجارخاطر وملالت نشود یابه عبارهٔ دیگرسبك تاریخ نویسیی رارعایت کندبهترین شرائط تاریخ نویسی آنست که مورخ خودرا درخلال واقعات ظاهر نسازد. برای واضح ساختن این نظریه مثالی تقدیم میداریم :-

اگر ما یك عدد شیشهٔ بزرگ وفوق العاده شفافی رادرروی یك پردهٔ نقاشی عالی قراربدهیم بقسمیکه ناظرین ازبین آن پرده را بخوبی دیده بتوانند هیچ چیزی باعث آن نخواهد شد که بینندگان حس نمایند که دربین آنها وپردهٔ نقاشی شیشهٔ موجود است . چه صفت حقیقی شیشه شفافیت آن بوده تنها چیزی که آنرا به‌انظار محسوس ساخته می‌تواند همانا عیوب آن است . سبك تاریخ نیز مانند همین شیشه است وظیفهٔ اوفقط اظهار واقعات بوده درهمان دقیقه که خواننده درضمن مقال وجود مؤرخ را حس کرد ، معلوم است که عیبی دران موجود میباشد . سبك تاریخ نویسی باید سهل ، ساده وروشن ودرمواقعیکه مفاد بزرگ بشریت درزیر بحث است عالی ومطنطن باشد .

به عقیدهٔ مایك فقرهٔ سادهٔ تاریخ که بذریعهٔ آن یکی ازجزئیات تخنیکی بیان میشود برای نویسنده ازبهترین اشعار کمتر زحمت لازم ندارد . آیا کدام یکی ازصفات می‌تواند به مالك خودچنان حوصلهٔ عطا کند که واقعات را باتمام جزئیات آنها باوقت مطلوب بیان نماید ؟ درینجا بازهم همان صفت ذکاوت بمیان می‌آید زیرا بواسطهٔ ذکاوت است که مؤرخ وظیفهٔ حقیقی اش را که عبارت ازظاهر ساختن واقعات است بدون آنکه خودش ظاهر شود ، اجرا میکند

سابق برین بیان نمودیم که این نیزتنها صفت ذکاوت است که مؤرخ راعادل وبیطرف گردانیده می‌تواند درینجا چند کلمهٔ برای تشریح واثبات این نظریهٔ خود بیان مینمایم :

طبیعی است که یکی ازبزرگترین اشکالات تاریخ نویسی قضاوتی است که مؤرخ بایداز اشخاص وواقعاتی ، که ازانها سرزده است بنماید . چه بسا واقع میشود که اشخاص بسیاری برای سعادت یك مملکت خون خود را ریخته یاعمر خودرا درمیان پیچ وخم های سیاست به‌پایان میرسانند آیاجنایت بزرگی نیست که بعد ازمرگ ایشان یکنفر مؤرخ برای اجرای میل وهوس شخصی خود

و یاغرض دیگران کلیه خدمات و جانفشانی های آنهارا بایك کلمه درانظار عامه تباه و برباد نماید ؟! چیزیکه یك فداکار راه بشریت بعداز مرگ از همنوعان خود تمنادارد عدالت است ، عدالتی بدون تملق و دروغ ، عدالتی که افتخار بازماندگان اورافراهم می‌آورد. آیا هیچوقت یکنفر مؤرخ خواهدتوانست که میزان عدالت را بادستی مطمئن محکم بگیرد ؟ هرگز. چه عدالت میزان خدائیست در دست بشر و دست انسان همیشه لرزان است . گاه میشودمؤرخ یك شخص بزرگی را می‌بیندکه کارهای مهمی ازوسرمیزند . آیا اومطمئن شده میتواند که این شخص تمامی امور را به تنهائی به انجام رسانیده باشد ؟ آیا همکارانی زمینه این کامیابی را برای او فراهم ننموده یاآنکه معاونین اورا دراجرای آن کمك نکرده اند ؟ آنیبال واسکندرکارنامه های بزرگی رابه‌انجام رسانیده اند. لاکن آیا افتخار آنها قسمتاً به‌پیش‌قدمای‌ایشان فیلیپ‌وآمیل‌کارعاید نمیشود؟ خالدمجدو عظمت اسلام را در یرموك قایم نمود . آیا بایدجانفشانی‌های چهل هزارمجاهدین که‌اورابه‌احصال این‌افتخار بزرگ کمك نموده‌اند فراموش بشود؟آیا ناپولئون‌ازانقلاب‌فرانسه‌قشون بی نظیری بدست نیاورده بود معاونینی‌مانندماسینا ، ویزه ونه‌ی‌نداشت .

یك شخص خونهای بسیاری را میریزد آیا تنها او مقصر است . معاونین حتی‌محرکین اورا به این کارواندا‌شته اند ؟ ازطرف دیگر آیانباید‌عصری را که این شخص دران میزیسته است درنظر گرفت ؟ آیا درقرن ما که قیمت حیات به هر کسی‌معلوم است یکقطره خون به یکدریای خونیکه مثلاً درقرن سیزد هم ریخته شده باشدمساوی‌است؟ یك ژنرالی آزموده ، شجاع ومطمئن دفعتهً دریك میدانی که مستقبل یك مملکت وابسته بآن است خودرا باخته وبا مملکت خود یکجا درگرداب فنا معدوم میشود ، یك وزیرکاردان وبا تدبیری در یك‌موقع باریك فریب میخورد . چطور مؤرخ خواهد توانست که در چنین

مواقعی عدالت را ازدست ندهد. باوجود این باید قضاوت بنماید، تنقید بکند ودرقضاوت وتنقید خود عادل باشد وگرنه تاریخ او ناقص یاغلط و درهردوصورت بی قیمت خواهدبود. وسیلهٔ یگانهٔ که برای رسیدن به این مقصود موجود است آنست که مؤرخ کلیه احساسات قلبی خودرا محونموده، باروح خاموش تاریخ بنویسد. ولی آیاممکن است که شخصی را درمقابل بزرگترین تئاترها تئاتری که صحنهٔ آن عالم وبازیگران آن اسکندر، سزار وبیسمارك باشد قرار داده بازبه او بگوئیم هیچ یکی ازاحساسات خود را ظاهر نسازد. طبیعی است که قلب وروح انسانی به این قسم انجماد پذیرفته نمیتواند ولی آیا ممکن نیست که احساسات قلبی را محونموده ومقتضیات عقلی را بگذاریم؟ گمان میکنم که اینکار بذریعهٔ مطالعات دقیق لاینقطع تاریخی صورت پذیر میباشد. اگرمؤرخ طبائع انسانی رامورد دقت قرارداده دران حلول بنماید، بابزرگترین چهره های بشری درگذشته وحاضر یکجازیسته اسباب بزرگی وضعف آنهارا درك بنماید وبازبطرف شخص خود طرف مقایسه قرار بدهد این معرفت کامل روح انسانی اگراورا بی حس نگرداند کم ازکم عادل وبیطرف ساخته کلیهٔ احساسات قلبی را ازو دور خواهدنمود شکی نیست که مورخ به مقتضای ذوق وسلیقهٔ شخصی خود سلطان سلیمان باسلطان محمد، فوش یاژوفر را یکی بردیگری ترجیح خواهدداد لاکن قوهٔ عقلیهٔ اوازدیگر علایق آزاد گشته احکام عادلانه خواهدداد. اگرمورخ طبیعتاً حلیم یاشدیدباشد اساساً نه درشکل قضاوتش چیزی ازان ظاهر خواهدشدلاکن احکام او هیچوقت دارای جنبهٔ شخص پرستی نخواهدبود پس مابازبه همان پیشنهاد اولیهٔ خود مراجعت کرده می گوئیم: اگر نویسنده دارای عقل وزکاوتی که برای درك حقیقت واقعات لازم است باشد میتواند که رموز اعصاررا کشف کرده آنرا باوضاحت، تعمق ترتیب وعدالت بیان کندومورخ خوبی بشمار برود. انتها

أوژنیك چیست؟

از واردات ادره — ۲ —

لامارك و تلامیذ او میگویند: اوصاف مکتسبه که درظرف ازمنهٔ طویل حسب تاثیر طبیعت و انطباق محیط حادث شده باشد عموماً از ابوین بطور توریث وارد اولاد میشود دلیلی که این دسته برای صحت قول خود میتراشند این است میگویند: زرافه ازین باعث طویل القامه خلق شده است که درمحیط خود بتواند دشمن را از دور تمیز و برگ های درختان را قطع کرده بخورد و بالآخره تمام مخلوقات درزیر تاثیر محیط واقع بوده بر حسب ایجابات مذکوره بحالی میدرایند که بتوانند دران محیط زندگانی نمایند؛ لامارك برای اثبات مدعیات خود به مادهٔ ذیل قانون قدیم حیاتیات اتکاء مینماید: « اعضا مولود وظیفه بوده هر عضوی که وظیفه ندارد محکوم به فلج میگردد » اما داروین و مؤیدین او میگویند: « تحولات و تکاملاتیکه در تمام طبقات ذی روح بوقوع میرسد درزیر اثر قانون اصطفا و شرائط مختلفه و تصالب صورت میگیرد واگر احیاناً محیط مساعد پرورش کدام طبقه وصنفی ازذی روح نبود آن طبقه فوراً محکوم قانون اصطفا گردیده مستاصل میگردد » عقیدهٔ که مسیو گوستاولوبون دراطراف فتوحات اسلام بطرف اروپا دارد تقریباً مؤید همین عقیده است چه اومیگوید: « اگر احیاناً اسلام موفق میشد تمام اروپا را فتح کند غیر از تبلیغ دین مبین دیگر چشمی به اروپا نداشتند زیرا هوای مرطوب و فضای پر ازسیس اروپا کجا به مزاج انسانهائیکه درزیر اشعهٔ لاجوردین و فضای خندان زندگانی دارندسازش داشت »!

صنف اول: در وسط تاجدار افغانستان اعلیحضرت همایونی . طرف راست ملوکانه؛ والاحضرت صدر اعظم صاحب . طرف چپ شاهانه ؛ والاحضرت وزیر صاحب دربار .

صنف دوم از چپ براست : اول سر منشی حضور ملوکانه ۲ سرپاور حربی حضور شاهانه ۳ وزیر صاحب خارجه ٤ معین دربار همایونی .

در اینکه کدامی ازین دوعقیدهٔ متباین بیولوژیك درست است ؟ بجز انیکه قضاوت آنرا ازافکار دیگران اشتباه نمائیم نمیتوان اظهار فکر کرد!

وایسمان که یکی از علمای حیاتیات بوده طرفدارعقیدهٔ داروین و درنیمهٔ اخیر قرن ۱۹ درآلمان میزیسته است اخیراً دراثر وضع فورمول (پلازماژرمیناتیف) خود دعوی را برله داروین تمام نموده افکار او مفتی بهای تمام محافل علمی گردید چه این شخص میگوید : تخم تمام اصناف ذی‌روح ازدونوع مادهٔ حیاتیه تشکیل گردیده است که یکی آن (مادهٔ حیاتیه بدنی) ودیگری (مادهٔ حیاتیهٔ جرثومی) است که قسمت دوم آن منشأ و ناقل وراثت بوده آنهم اوصاف ولادی ابوین را به اولاد نقل واوصاف کسبی را نقل نمیدهد؛ اینك وقتی نشاء وراثت پیدا شد حالا میرویم بحث مختصری در اطراف انتقال اوصاف عضوی ونفسی ابوین به اولاد بنمائیم :

همچنانکه اولاد درموارد حقوقی وارث اموال ابوین خود بوده حسب مقررات کتب میراث درمحاکم حقوقی میتواند احقاق حق نماید درموارد اوصاف عضوی ونفسی هم ازموی سر تا انگشتان پا واز کوچك ترین عمل سوق الطبیعی وافعال منعکسه الی برجسته ترین فضائل روحیه وارث والدین واقارب خود است .

علمای بیولوژی مدعی‌اند که تمام اوصاف خارجی عضو از قبیل طوالت و کوتاهی قد وضخامت وباریکی اندام و رنگ بشره واسکلت وجود واوصاف داخلی مثل قحف ستون فقرات واشکال استخوانها واعداد فقرات ودندانها ودوران هضم وعضلات وبالآخره تمام اجهزه وجمله عصبیه و حتی اشکال تلافیف وتعاریج حجره های دماغی واقسام مائع وجود مانند مبذولیت خون وسکته ونزف

والتهابات و ۰۰۰۰ تمام قابل توارث است. و اینکه اوصاف مکتسبهٔ ابوین باولاد انتقال میکند؟ درینجا باز علما اختلاف دارند بعضی میگویند بلی و دلیلیکه میتراشند اینست: اسکیموها دم سگ های خود را برای اینکه بخوبی بتواند عراده های سیار ایشان را براه بیندازد از قدیم قطع میکردند تا اینکه امروز سگ های ایشان اکثراً بی دم بدنیا میآید و دستهٔ دیگر که مخالف این فکر اند میگویند: چینی ها با اینکه از سالیان قدیم پاهای زنان را به قالب آهنین گذاشته از نمو باز میداشتند چرا بالآخره آن سوء معامله ولادی نگردید؟ بهرحال حل این گونه نوامیس علمی محتاج مرور چندین قرن دیگر است زیرا تاکنون عقول و مدارك بشر در مقابل اعجاز قدرت پلهٔ اولی را نه پیموده است پس چنین است ما هم این موضوع را در همینجا گذاشته وراثت روحی را موضوع بحث میگیریم:

سوق الطبیعی تماماً موروث است چه طفلیکه نو بدنیا میآید بدون کدام معلمی محض بسوق طبیعت خود قادر به مکیدن است اوصاف باصره مثل: ـ عوارض قصر بصر، مد بصر، احولیت و بالآخره دالتونیزمیك (مرضی است که در باصره وجود داشته و انسان را از تفریق الوان عاجز مینماید) وسامعه مثل سنگینی گوش و یا عدم شنوائی که اخیراً منجر به عجز تکلم میشود و استعداد تلذذ از آواز موسیقی و اوصاف شامه و ذائقه ولامسه وغیره اکثراً موروث است و هم اوصافی که والدین در حافظه و اعتیاد خود ها مثل (ژه ست) یعنی معاونت های عضویکه انسان در اثنای تکلم گاهی دست و گاهی سر خود را حرکت میدهد و حافظه های سمعی و بصری و غیره در صورتی انتقال مینماید که در ابوین عضوی گردیده باشد (مسئلهٔ عضویت حافظه و اعتیاد در بحث پسیکولوژی مفصل شرح داده میشود) خلاصه (ذکا) با تمام عناصر خود موروث است.

خوب است درینجا باید آخرین نظریهٔ متخصصین را جواب اعتراض محتمل الوقوع را که مبنی برین است : « چرا اولادهای رجال فوق العاده فوق العاده بار نمی آیند ؟ » میدهد ترجمه نموده این بحث را ختم نمائیم : « طبیعت همیشه اوسط امور را ترجیح میدهد اشخاص ژنی و فوق العاده (تخلق من تشاء) موهبت قدرت است وراثت اکثراً اوصاف والدین را وسطاً باولاد انتقال میدهد »

نفسیات : فصولی که در کتاب نفسیات طرف توجه ئوژنیست ها واقع شده ایشان را باصلاح خود برانگیخته است سرایت روحی، تقلید، اعتیاد است مسئله سرایت روحی همان است که درضمن اجتماعیات حل شد حالا لازم است محض بحث تقلید و اعتیاد را که مهمترین مسئله اجتماع و اخلاق اجتماع را تشکیل میدهد مورد مداقه قرار دهیم :

تقلید: تقلید در تکامل روحی انسان و انکشاف جماعات بشری عهده دار وظیفهٔ مهمی میباشد زیرا درهمان اوقاتیکه افعال منعکسهٔ اطفال و یا انسانهای غیر مدنی که حیثیت فوکس کمره را دارد باید بایشان زمینه هائی مهیا گردد تاتقلید آنها داخل اخلاق وانسانیت باشد و یاساده تر مربی و مصاحب بالآخره محیط منشاء عملیاتی باشد که عکس العمل آن درروح اطفال و یاکلانان خصائص حسنه را تولید نماید والا افعال قبیح، سخنان زشت، کلمات خارج از نزاکت و اخلاق که هم درنزد شرائع و ادیان و هم درپیش گاه قوانین ونظامات قابل مواخذه است در روح اشخاص مصاحب مولدعکس العمل بدی میشود و میتوان مدعی شد اخلاق زشت همه نتیجه های طبیعی مصاحبات بدماست؛ واینکه تقلیدچند نوع است؟ البته اختصار مطلب ازبحث طولانی آن مانع میشود.

اعتیـــاد : اعتیاد یابه عبارهٔ دیگر اساسی ترین رکن اخلاق عبارت ازحدوث چنان اعمالی است که ازانسان بطور طوعی وبدون مداخلهٔ اراده سر میزند ؛ اعتیاد وسوق الطبیعی دوقطب مخالفی میباشند که اولی کسبی بوده در اثر ممارسه و تمرین ملکه ما و دومی یکی از نوامیس طبیعی و غیر کسبی انسان است علمای فیزیولوژی میگویند : « اعتیاد یك مسئله عضوی است که از استعداد مخصوصیکه ممارسات ذهنی و یا عملی در دماغ تعبیه نموده حادث میشود این دستهٔ برهانی که برای صحت قول خود اقامه مینمایند این است میگویند : « وقتی انسان عملی را مرتکب میشود واز روی اراده آنرا چندین مرتبه تکرار میکند درینوقت دماغ متأثر شده خطی دران حادث میشود که خط مذکور از تکرار هر مرتبه قدری عمیق تر شده اخیراً استعدادی در دماغ تولید میکند » که ما آنرا ملکه یاعادت ثانوی نام میدهیم و البته بهمان اندازهٔ که افعال ما تکرر نموده یك عمل را ملکهٔ ما میگرداند طبیعی است که ترك آنهم موجب همانقدر تمرین است !

عقیدهٔ فوق فیزیولوژیك را ویلیام جیمس باین عباره تائید میکند : « بزرگترین وظیفهٔ را که تربیه باید به بشریت انجام بدهد همانا این است که نگذارد جملهٔ عصبیه دشمن بشر باشد بلکه باید جملهٔ عصبیه را دوست بشر گردانید ازین جهة باید مربیون تاحد ممکنه اطفال را به اعتیادات اعمال صالحه وحرکات مفیدهٔ که از نقطهٔ نظر زنده گانی شخصی و حیات اجتماعی اهمیت فوق العادهٔ دارد واداشته خصائل پسندیده را درایشان بیدار نماید » بالآخره اعتیادات در بعضی دا مورث سعادت ودر برخی باعث بد بختی است زیرا حیات انفرادی از نقطهٔ نظر اجتماعی دو صفحه دارد (نیك یابد) که هر دو مولود اعتیاد است .

تاوقتی انسان صاحب یك رشتهٔ معلومات علوم ثلاثهٔ فوق نباشد ویا تفصیلات مذکوره را که مختصراً بطور مقدمه ایرادشد مطالعه نماید نمی تواند دراطراف اهمیت وعدم اهمیت ویالزوم وعدم لزوم (ئوژنیك) صاحب فکر و عقیدهٔ باشدوبازوقتی‌دارای مختصر ترین معلوماتی درین باره گردیده‌میتواند بخوبی احساس کند که اصلاح فضای محیط اجتماعی ووراثت های عضوی ونفسی وتقلید های سوء واعتیادات مضرهٔ که مولود وجود اشخاص ضعیف ومفتر وارباب اخلاق بدوسجایای سخیفه است تاچه درجه‌محتاج اصلاح است ؟ ازین جهته ماهم مقدمه را بعلتی ادامه دادیم تاعلوم ثلاثهٔ مذکوره خوبتر حلاجی‌شده ازخلال سطور آن اهمیت ئوژنیك را بهتر خاطرنشان کرده باشیم این است که مباحث مذکوره را درینجا ختم کرده مطلب اصلی را تعقیب میکنم :

ئوژنیك *Eugenique*

شدت احتیاج دراصلاح اخلاق اجتماعی‌ووراثت های غیر طبیعی‌عضوی و نفسی تقریباً نیم عصر قبل « کالتون » دانشمند انگلیسی و « کاندول » فیلسوف ومتخصص بیولوژی سویسی را بران داشت تاجهته چارهٔ آن طوریکه فکر و عقیدهٔ خودشان تقاضا میکرد بکدام وسیله متوسل گردند ، چون تمام علوم مثبته درابتدا غیر ازیك سلسلهٔ افکار متشتت وپریش اشخاص فکوردیگرچیزی نبود درین باره هم افکاری‌اظهار وعقائدی پیدا کردند تااینکه اخیراً شعبهٔ درعلوم اجتماعی بنام ئوژنیك تاسیس نمودنداین شعبه که معنی آن (اصلاح عوارض سوءدنیوی در نسل بشر) است تاسنه ۱۹۰٤ عیسوی یعنی ۲۹ سال قبل تنهامنحصر بکله ومغز همان دونفر متخصص وچند نفر پیروان آن بوده منتها ازکتابچه های یادداشت آنها بیرون نیامده بود ولی درسنه ۱۹۰٤ کم کم طرندارانی کسب وصاحب یك لابراتوار مخصوصی گردیدتابالاخره درسنه ۱۹۰۹ یعنی پنجسال بعد ازان که

تا کنون ٢٤ سال منقضی میشود ئوژنیست ها وهمان اشخاصیکه معتقد به این فکر بودند آغاز به نشر مجموعهٔ هم که محتوی افکار آنها بود نمودند وچون امروز در انگلستان وامریکا واکثری از شهر های بزرگ اروپا این علم طرف توجه زیادی واقع شده کم کم دارای اهمیت شده درزمرهٔ علوم مثبته صاحب اهمیت خوبی گردیده است البته ترجمهٔ مختصر مفاد و مقاصد این علم محض جهته اطلاع واینکه درمطالعات علمی حتی روزنامه جات حادثهٔ وی ازان نام برده میشود خالی از فائده نخواهد بود.

ئوژنیست ها میگویند: مؤسسه های اخلاقی واجتماعی تنها عوامل خارجی حیات را بطورموقت تشکیل میدهندوالبته این تشکل خارجی نمیتواند تاثیری بوراثت تولیدکرده مؤثراتی را که ازوراثت محیط ونژادواردنسل جدید میشود جلوگیری نماید زیرا بتربیه وتعلیم منحصر بافراد فقط بدخلیتی درحیات همان افراد بتربیه شده وارد دراصلاح عوارض سوئی که درنتیجه جریانهای بد و خلاف اصول اخلاق وارد عرق میشود موثرنیست ازین باعث انسانیت مجبوراست تعلیم وتربیه را بهرفردی ازملت تحت یك سنخ بهر دوره تکرار کرده مراقب باشدوراثت محیط واخلاق ملی قرن ٢٠ اروپا که غالباً متمایل به برهم زدن سعادت نوع است در ایشان نفوذ نکند درحالیکه این سنخ بتربیه امکان ندارد ونمیتوان محصلین را ازمحیط بی گانه نگه داشت پس چون چنین محصل وقتی برمیگردد وازمحیط مدرسه وارد محل مسکونهٔ خود میشوداخلاق اجتماعی بحدی برونفوذ میکند که مجبوراست تمام نصائح شفائی وهمان اندازهائی را که درصحف کتاب خوانده باستماع یك کلمهٔ خشن وحرکت ناشایسته ویا عقیدهٔ خراب مصاحب خود ازدست بدهد چرا برای اینکه اذهان تمام انسانها مخصوصاً اطفال برای برداشت هرگونه تاثیر مستعد است واز حرکات وکلمات مصاحبین و همان

اشخاصیکه‌طرف‌معامله‌بااوست حتماً تقلیدمیکندخواه تقلیداوطوعی باشد یاارادی فرق‌نمیکند تکراروممارسه هرگونه تقلید بانی اعتیاد است خواه خوب خواه بد.

وراثت روحی اجتماعی واخلاقی محیط به مرور هرسال معضل‌تر میشودزیرا هرعصر مستند به عصر قبل است ازین باعث تکالیف ومسئولیت انسانها هم سنگین تر میگردد چنانچه‌مفاهیم حیات اجتماعی فعلی وسوائق ومسئولیات آن به مراتب عظیم تر از شرائط زندگانی قرون وسطی است در حالیکه ظواهر فریبی وحس جاه وجلال قرن ۲۰ اروپا را مادةً و معناً ازانسانهای عصور قبل منحط تر نموده است زیرا وراثت محیط و نسل روزبروز کسب وخامت کرده مسئولیت وکفاره های فکری واخلاقی واجتماعی بارسنگین تری را بدوش اشخاص ناتوان تحمیل میکند بالآخره نتیجه این عدم توازن وسوء اخلاق وتشکل چنان زمینهٔ را حاضر خواهد کرد که ارباب سوق‌الطبیعی های ابتدائی بالمقابل آمال بزرگ وافکار ازین متفکرین غالب برآمده‌متصفین به‌جنایت وآلکولیزم وصاحبان اخلاق فاسد وامراض مسری وسائر تظاهرات غیر طبیعی مدنیت معاصر راتهدید نمایند البته دران وقت هرکس احساس خواهد کرد که عنقریب یاتمدن فعلی ازپا در خواهد آمد ویا مجبوراً وراثت را اصلاح خواهند کرد ازین باعث وقتی که مرور عصور چنین تبدلاتی را در زهنیت جماعات (اما از نقطهٔ نظر افراد) تولید میکند پس باید سعی کرد که (فطرت)انسان از عوارض سوئی که بران وارد شده اصلاح گردد.

اینك بهمین اساس ئوژینستها میخواهند نوامیس وراثت وتکامل را در انسان هم مثل بتربیهٔ نباتات که اوصاف خوب آنرا تنمیه وبدآن را محومیکند اصلاح نمایند برای نیل باین آرزو خط حرکت وپروغرام خود را تحت سه‌ماده :

تدابیر منفی ، تدابیر مثبت ، تدابیر معاونه مشخص نموده در اطراف آن داخل

اقدام گردیده اند که اینك بطور مختصر مفاد هرسه مادهٔ مذکور در ذیل ترجمه میشود.

تدابیر منفی: «کالتون» این شخص که پسر کاکای داروین معروف موضع نظریهٔ «نشو وارتقا» است وخودش هم یکی از متخصصین شهیر وصاحب فلسفهٔ میباشد چنین توصیه میکند: باید اشخاص قوی بنام سلامتی نسل وجامعه درابتدای بلوغ وافراد ضعیف متاخر تر متاهل گردند وبرای اینکه خوبتر نظریهٔ خودرا اثبات کند میگوید اشخاص قوی البنیه باید درتاهل تعطیلی نمایند چه اشخاصیکه درسنین ۲۲ متاهل میشوند به نسبت افرادی که درسن ۴۲ تاهل مینمایند درظرف یك عصر ٤ بار زیاده تر محصول (تولد و تناسل) میدهند باین صورت اگر صنوف قویه ومتفکر ومحتاط درتاهل تاخر مینمایند بعد ازسه عصر اکثریت جامعه را اشخاص ضعیف وغیر متفکر وغیر محتاط تشکیل میدهد چه نسل رفته رفته ضعیف میشود وافکار صائب و متین غالباً از دماغهای قوی نشئت میکند چرا؟ برای اینکه دماغ از یك سلسله اعصاب وجمله عصبیه و مواد مهمی تشکیل گردیده ضعف وجود بواسطهٔ ارتباط ومعاضدتی که جملهٔ عصبیه باهم دارند منتج به ضعف دماغ شده دماغ را ازاجرای وظیفهٔ که قدرت باو معین کرده باز میدارد

مهمترین چارهٔ را که در تدابیر منفی سفارش میکنند این است میگویند: اشخاصیکه به امراض روحی ازقبیل جنون وسائر متفرعات آن که تداوی آن امکان نداشته باشد وامراض مسری وغیر مسری جسمی که قابل علاج نباشد و امراض اخلاقی که در نزد قانون واجب المواخذه باشند باید عقیم گذاشته شوند زیرا در تعقیم مضرت امراض مذکوره تنها به خود شان بوده بدیگری سرایت نمیکند والا اطفال آنها غالباً با استعداد همان امراض بدنیا میآید که اگر تربیه نقص داشت و نتوانست استعداد وراثتی آنها ذائل کند نسل بالنسل موروث

گردیده محیط اجتماعی را مادتاً و معناً مبتلا بوراثت و تاثیر خود مینمایند.

اما در ذیل تدابیر مثبت و معاونه توصیه میکنند: باید دراطراف اهمیت وراثت های نفسی وجسمی کنفرانس هائی در مکاتب ومعابد واجتماعات عمومی ایراد گردد تا هر کس علی قدر عقولهم به مفاهیم حقیقی مضرات و فوائد وراثت های خوب وبد آشنا شده اقلاً دربین خود صحبت هائی درین باره بنمایند.

گرچه در ضمن این تدابیر چاره های دیگری را نیز ذکر میکنند ولی آنها چون آنقدرها مهم وقابل اهمیت نبود لهذا صرف نظر شد!

تدابیر مذکورهٔ فوق به (عقیدهٔ خود ئوژنیست ها) میتواند وراثت های سوء را چه عضوی ازقبیل معایب و نواقص اعضا وچه نفسی مثل رذائل اخلاقی ازبین بردارد؛ این است روح افکار وآمال این دسته ولی قبل ازینکه مقاله خاتمه داده شود باید گفت: طوریکه علمای تربیه معتقدند: « وقتی طفل بدنیا میآید با هیچگونه عوارضی ملوث نیست وروح او مانند قماش سفید برای برداشت هر گونه تاثیرمستعداست حسن وقبح اعمال او تماماً زادهٔ تربیهٔ اوست اگر تربیهٔ او خوب بود خوب والا شخص مضر ومخربی بوده بار دوش جامعه میشود » بهرحال مطالعهٔ افکار متضاد ومتباین علما برای مزید اطلاع ازمجاری امور چندان نقصی ندارد.　　انتها

انسایکلوپیدیا یا دائرة المعارف (*)

نگارش آقای سیدقاسم خان

حوائج انسان روز بروز توسعه می یابد واحاطهٔ معلومات اوچه ازقسم لغات واسامی وچه ازعلوم وفنون مختلفه کسب وسعت مینماید. بدیهی است که دماغ هیچگاه همهٔ دانستنی های عصری را حفظ کرده نتوانسته محتاج به فهرست های طولانی ممدحافظه میباشد. درزمانه های قدیم شخصیکه میخواست علوم متنوعه را بیاموزد مجبوربود که ازیك ملك به مملکت دیگرمسافرت نموده، همان شعبهٔ مطلوب را تحصیل کند مثلاً علم ریاضی را دریك شهریا ولایت و بعد علم نفس یافلسفه را درنقطهٔ دیگر که دران جا تمرکز وترقی داشت، حاصل مینمودند. بعد رفته رفته، شعب تحصیل کردنی یا معلومات عمومی فردی، توسعه یافته، رفتن ازیك مملکت به مملکت دیگر ازباعث تعددمقامات وموضوعات، اشکال پیدا کرد. بنابران درهر مبحث وشعبهٔ ازعلوم عصری، کتب علیحده تدوین گردید ولی معهذا ازباعث نبودن وسائل طبع وعدم انتشار وعمومیت یافتن صحیح وبالاخره ندرت وگرانی قیمت کتب قلمی، بدست آوردن تمامی کتب مختلفه برای شائقین یعنی علما خیلی سخت و تقریباً ناممکن بود. تاآنکه درقرن (۱۵) چاپ اختراع وبقدر کفایت در دنیا رائج گردید، اما بازهم مشکلات تحصیل ازبین نرفته بلکه نسبت به پیش، بیشتر شد. زیرا درسابق اگر بواسطهٔ ندرت کتب وگرانی آنها، ارباب فضل ومحصلین ازمطالعه کردن واستفاده نمودن ازشعبات مختلفهٔ علوم محروم یا لااقل دوچارمشکلات بودند، درینوقت نیزازباعث توسعهٔ

(*) ازکلك هائیکه جناب فاضل مولوی جمال الدین خان عضو افتخاری انجمن ادبی در تدوین این مقاله مخصوصاً درقسمت تاریخچهٔ انسایکلو پیدیا بااینجانب فرموده اند تشکر میکنم. سید قاسم

محیر العقول شعبات علمیه ودانستنی های عصری ، وتکثر وتعدد بیش ازحد کتب وتالیفات مربوطه به آنها ، باهشکلات بزرگیکه بیشتر جنبهٔ محال را دربر داشت مقابل میگردیدند. چه حوائج انسانی واحاطهٔ معلومات حیاتی ازقرون درازبحدی وسعت یافته که برای یك انسان فراگرفتن همه علوم وفنون ولوبصورت بسیارسرسری نیزباشد، خارج ازدائرهٔ امکان ودوراز عقل وباور کردن است. ازآنرو ازهمان اوقاتیکه این مسئله بفهم انسانها رسیده و ضرورت داشتن اطلاعات بسیار مختصر از کلیه یااکثر علوم ودانستنی های حیاتی بخوبی محسوس شد ، اشخاص متنور بفکر چاره افتاده ، درنظر گرفتند که باید علوم وفنون را باتمام معلومات لازمهٔ حیاتی درمجموعه جاتی اگرچه بطور بسیار ناقص وخلص باشد ، حصر نماید . برای این فکر ، اززمانه های بسیار قدیم ، علما وفضلای نامور عصر ، اقدامات قابل تمجیدی نموده ، تااندازهٔ که معلومات ایشان ، مقتضیات زمانه ووسائل موجوده ، اجازه می داد ، آثارنافعی ترتیب داده بزعم خود این اندیشهٔ بزرگ را تاحدی حل کرده‌اند.

ازطرف دیگر، درسابق یعنی دراوائل اوقاتیکه فکرترتیب دادن مجموعه جات علمی بدماغها خطور کرد یك عالم درترتیب دادن آنهاهم خود را صرف نموده وهرقدرمعلوماتیرا که ازشعب مختلفه ومباحث متنوعه ، جمع آوری کرده میتوانست یکجا ودراثر خود درج مینمود . اما کم کم به‌اثبات رسید که یك شخص بهیچ صورت درتمام علوم تخصص پیدا کرده نتوانسته حتی دماغش ازجمع نمودن ومربوط ساختن اینقدر مباحث متعدد عاجز میباشد. بنابران ابتداچند نفرورفته رفته، اشخاص زیاد وبالاخره انجمن های علمی ومتخصصین مخصوص درتدوین کردن انسایکوپیدیاها باهم شرکت نموده به‌این‌قسم که هریك فقط یك شعبه رابعهده گرفته، تمامی معلومات لازمه همان مبحث رادرهرجائیکه سراغ میداشتند جمع وبکمك اشخاص متعدد دیگر

وظیفهٔ خودرا تا اندازهٔ امکان انجام می‌دادند ـ چنانچه تا امروز همین طریقه جریان دارد. بهرحال چون بدیهی است که یك انسان هرقدرهم دارای عقل وهوش سرشار باشد، درعمر خود نمیتواند که عموم معلومات لازمه عصری را تحصیل نموده درحافظهٔ خویش نگه بدارد، لهذا وجود واستعمال چنین مجموعه‌جات خیلی ضرورویك امرحتمی میباشد وبواسطهٔ آن هرانسانیکه مختصرسوادی داشته باشد، حوائج خودرارفع کرده ومی تواند که معلومات مطلوبهٔ خویش راازهرشعبه علمی، فنی یامعاشرتی که باشد، ازآن حاصل نمایده.

خلاصه امروزانسایکلوپیدیایکی ازضروری ترین لوازم تعلیم وتربیه‌یابعبارت دیگرمهمترین جزء ارتقای جامعهٔ بشری بشمارمیرود.

باین مجموعه های قیمتدارکه غالب آنها، درتمام عصور مابعد حتی امروز نیزماخذمهمی ازبرای علمادرتالیف وتدوین آثارمختلفه، بشمارمی رود، گرچه دروقت تدوین یاطبع، اسامی مختلفی داده شده امادرمعنی همه آنهاعبارت از انسایکلوپیدیا یادائرة المعارف امروزه میباشد، که مادرذیل چگونگی مفهوم وموارد استعمال آنرا بامختصرتاریخ وانسایکلوپیدی های معروف عصرحاضر، شرح می دهیم:

انسایکلوپیدیاچیست؟

لفظ انسایکلوپیدیا *Encyclopaedia* ازسه کلمه یونانی ترکیب شده است (*en*) بمعنی «در» (*Kuhlos*) دائره یااحاطه و *Paedia* «معلومات یامعارف» به این قسم لفظ انسایکلوپیدیارا به صحت ودقت « دائرة المعارف » ترجمه میتوان کرد. ودراصطلاح انسایکلوپیدیا عبارت ازکتابی است که دران

کم یابیش ازهمه علوم وفنون ولغات واسامی وغیره بحث کرده میشود. اگرچه لفظ مزبور تا بسیار اوقات مفهوم امروزه را اداء نمیکرد ولی ازبدو ظهور مجموعه جات علمی که دربالا به آن اشاره شده (وتااندازهٔ اکثریهٔ شعب علمی ودانستنی های مختلفهٔ عصر را دربر داشتند)، کتبیکه تدوین وتالیف شده، درمعنی همین انسایکلوپیدیا یا دائرة المعارف بوده است. واکنون اسم مزبور را برای کتبیکه از یك شعبهٔ علمی بحث می نماید نیز استعمال میکنند مثلاً انسایکلوپیدیای طب ونجوم وغیره...

تاریخچهٔ انسایکلو پیدیا

تاجائیکه ازمطالعهٔ آثارمعتبره، ایقان حاصل میشود، اولین انسایکلوپیدیای مشهور، درحدود سنه ۷۰ میلادی بواسطهٔ عالم بزرگ رومی موسوم به پلنی (۱) تدوین شده است. این اثر مهم دارای ۳۷ جلد و ۲۴۹۳ فصل بوده، مباحث مهمی درخصوص قوزموگرافی (علم تکون حیات) هیئت، مواسم، جغرافیه علم الانسان، علم حیوانات، علم نباتات، طب، معالجه، نیرنجات، فازات صنائع مستظرفه، معادن وغیره دربر داشت. انسایکلوپیدیای پلنی که بزبان لاتینی بود تاسنه ۱۵۳۶ مسیحی متداول بوده علما و محصلین ازآن استفاده میکردند وهمین کتاب قدیمترین مأخذ آثارعلمیهٔ فضلای باستانی بشمار می رود.

پس ازآن دراوائل قرن پنجم یك عالم افریقائی (بربری) موسوم به کپیلا (۲) مجموعهٔ حاوی علوم مختلفه در نظم ونثر بربان لاتینی ترتیب داد که تاهزارسال کتاب درسی مکاتب عالیهٔ اروپا محسوب میگردید. جزئیات مندرجات این اثر بخوبی معلوم نیست اما یقین میتوان کرد که اکثر شعب علوم قدیمه را بطور اختصار دربر داشته است.

---

(۱) Pliny (۲) Capella

دو قرن بعد (درعصر ۷) ایسیدور (۱) اسقف اشبیله (سیویل هسپانیه) مجموعهٔ قیمتداری بزبان لاتینی جمع کرد که تا صد ها سال مأخذ علوم بود . این اثر را درسنه ۸٤۷ اسقف اعظم مینز (۲) (هسپانیه) نظرثانی وتکمیل نمود وپس ازان رسالهٔ تکمیل و تصحیح شدهٔ مزبور چندین قرن مروج بود . چنانچه دراواخرقرن ۱۵ طبع هم شد .

اولین انسایکلوپیدیای اسلامی : تاجائیکه معلوم شده ، اولین اثریکه بواسطهٔ علمای اسلامی تدوین گردیده ازعلوم مختلفهٔ عصری بحث مینمود ، کتاب الفهرست ابن ندیم بغدادی است که درقرن ٤ هجری (قرن ۱۰ میلادی) به اتمام رسید . مضامین این کتاب بیشتر علوم فلسفه ، ادبیات ریاضی ، طب و غیره را دربر میگرفت .

اولین انسایکلوپیدیای یونانی اولین انسایکلوپیدیائی که بزبان یونانی تدوین شده ، بواسطهٔ (میکل کونستنتین سیلوس (۳) بود که درعهد امپراطوریونانی موسوم به (میکل دوکاس (٤) (۱۰۷۱ـ۱۰۷۸) مأمور تدوین آن گردید .

جامع ترین انسایکلوپیدیاهای اسلامی . مهم ترین دایرة المعارف اوائل اسلام همانا رسائل اخوان الصفاء است که درقرن چهارم هجری بواسطهٔ انجمن بزرگی از علمای نامدار عصر در ٤ جلد بزرگ ترتیب یافت . این دائرة المعارف شامل ۵۲ مبحث علیحده درعلوم فلسفیه میباشد . مهمترین اشخاصیکه در ترتیب آن شرکت داشته

(۱) Isidore (۲) Mainz (۳) Constantin Silos (٤) Mikael Ducas

بقرار ذیل است : ابوسلیمان محمد ابن معشر بستی (افغانستانی) معروف به مقدسی ، ابوالحسن علی ابن هارون زنجانی ، ابو محمد مهرجامی ، العوفی ، زید ابن رفاعه (۱)

این کتاب بسال ۱۸۸۳ در لیپزیك (المان) و در ۱۸۸۶ در بمبئی و در ۱۸۸۹ درمصر طبع شده و ترجمهٔ آن بزبان هندی در ۱۸۶۱ در لندن بطبع رسیده است.

انسایکلوپیدیای شیخ الرئیس بلخی : کتاب شفای ابو علی سینای بلخی

شیخ الرئیس حقیقةً در زمان خود یك انسایکلوپیدیای مهم و اولین دائرة المعارفی محسوب میشود که بقلم یك نفر عالم ، فیلسوف و محرر افغانستانی ترتیب یافته است .

(۱) جلد اول دارای ۱۴ بحث (ریاضی تعلیمی) (۱) عدد (۲) هندسه (۳) نجوم (٤) موسیقی (٥)جغرافیا (٦) نسبت (۷) صنائع علمیه (۸) صنائع عملیه (۹) بیان اخلاق (۱۰) ایساگوجیا (کلیات خمس) (۱۱) کاتیگوریا (بحث جوهر و عرض) (۱۲) بارمینیا (قیاس) (۱۳) اونولوتیکای اولی (۱٤) اونولوتیکای ثانی .

جلد دوم : (۱) هیولا و صورت (۲) فی السماء والعالم (۳) کون و فساد (٤) آثار علویه (٥) کیفیت تکون معادن (٦) ماهیت طبیعت (۷) نباتات (۸) حیوانات (۹) ترکیب جسد (۱۰) فی الحاس والمحسوس (۱۱) مسقط النطفه (۱۲) معنی قول حکما ان الانسان عالم الصغیر و هو معنی العالم الکبیر (۱۳) کیفیت نشر نفس های جزئی (۱٤) طاقت انسان (۱٥) ماهیت موت و حیات (۱٦) ماهیت لذات و الام جسمانی و روحانی (۱۷) علل اختلاف لغات .

جلد سوم : (۱) در مبادی عقلیه بر رأی فیثاغوریون (۲) در مبادی عقلیه بر رأی اخوان الصفا (۳) در معنی قول حکما ان العالم انسان کبیر (٤) عقل و معقول (٥) اکوار و ادوار و اختلاف قرون و اعصار (٦) درماهیت عشق (۷) در ماهیت بعث (۸) در کمیت اجناس حرکات (۹) عقل و معقولات (۱۰) حدود و رسوم .

جلد چهارم : (۱) در آداب و مذاهب دینیات شرعیه ناموسیه و فلسفیه (۲) در ماهیت طریق قبول خدا (۳) در بیان اعتقاد اخوان الصفا و خلان الوفا (٤) در کیفیت عشرهٔ اخوان الصفا و خلان الوفا (٥) ماهیت ایمان (٦) در ماهیت ناموس اللهی (۷) در کیفیت دعوت بسوی خدا (۸) در کیفیت افعال روحانیون (۹) در کمیت انواع سیاسیات و کیفیت آنها (۱۰) فی الکیفیت نضد العالم باسره (۱۱) سحر و افسون ها .

این انسایکلوپید یا دارای ۱۸ جلد بوده مضامین طبیعیات ، الهیات ، علم حیوانات ، علم نباتات ، منطق وغیره وغیره را دربر میگرفت . تنها یك نسخهٔقلمی صحیح آن دردار الفنون آکسفورد محفوظ است (۱) قسمتی ازان در سال ۱۳۱۳ هجری در طهران هم طبع شده .

مشهورترین انسایکلوپیدیاهای قرون وسطی : کتابیست که تویروینسینت(۲) (۱۱۹۰—۱۲٦٥) بزبان لاتینی به جمع آوری آن پرداخته دراخیر عمر خود تکمیل نمود .

انسایکلوپیدیای چینی: قدیمترین انسایکلوپیدیائیکه درمملکت چین ترتیب داده شده درقرن ۱٤ میلادی بزمان امپراطور کانگ هی بود که عالم شهیر عصر موسوم به وین هیانگ تونگ کائو را به تدوین آن مامور ساخت . این دائرة المعارف دارای ۷ جلدو کوچین توسوچی چنگ نام داشت . وتا اوقات اخیر در مدارس عالیه طرف استفاده بود .

درسال ۱۳٦۰ یك نفر راهب انگلیس موسوم به بارتلمیود وگلانویل (۳) انسایکلوپیدیای جدیدی بزبان لاتینی ترتیب داد . این اثر ۳۸ سال بعد در ۱۳۹۸ به انگلیسی ترجمه شده است .

رافائل مافیاي (٤) ایطالیائی در سال ۱٥۰٦ درروما انسایکلوپیدیائی بزبان لاتینی ساخت که ازمهمترین کتب عصر خود بشمار میرفت ودران بیشتر راجع به جغرافیاو بیوگرافی (سوانح نگاری) بحث شده بود .

---

(۱) ملاحظه شود شمارهٔ ۲٤ مجلهٔ کابل (مؤلفات در افغانستان) بقلم آقای نزیهی .

(۲) T-Vincent (۳) Bartholmew de Glanville (٤) Raphael Mafei

دایرة المعارف بزبان فارسی : جامع العلوم علامه فخر الدین رازی است (وفات ۶۰۶ هـ) که درقرن ششم هجری (قرن ۱۲ عیسوی) دریك جلد ترتیب یافته، متجاوز از ۶۰ علم را بحث مینمود . این کتاب از قیمت دار ترین انسایکلوپیدیا های فارسی محسوب میگردد. بچهاپ سنگی در بمبئی طبع شده .

اولین انسایکلوپیدیا بزبان فرانسه: در اخیر قرن ۱۵ برونتوی (۱) ایطالیائی استاد دانته (۲) شاعر معروف دور رنساس در ایام تبعید خود در مملکت فرانسه کتاب موسوم به کتب گنج (۳) بزبان فرانسوی تالیف کرد.

این اثر اولین انسایکلوپیدیای لسان فرانسه محسوب میشود.

مهمترین انسایکلوپیدیای قرن ۱۵: ژیورژیو والا (۴) ایطالیائی در اواخر قرن ۱۵ انسایکلوپیدیائی تدوین وطبع کرد که بزبان لاتینی انشأ یافته دارای ۴۹ جلد بود. این مجموعهٔ وسیع دارای اطلاعات بسیاری ازعلوم و فنون مختلفه بوده ، مهمترین انسایکلوپیدیای قرن ۱۵ بشمار می رود.

بعدازان درسنه ۱۶۱۴ آنتونیوزارا (۵) آستریائی انسایکلوپیدیای دیگری بزبان لاتینی ترتیب وطبع نمود.

اولین مجموعه بنام انسایکلوپیدیا : اما اولین مجموعهٔ علوم که بنام صحیح «انسایکلوپیدیا» اشاعت یافت ، درسال ۱۶۳۰ ومرتب آن جوهان هانریخ آلستید (۶) جرمنی بود.

انسایکلوپیای شرقی درفرانسه :

---

(۱) Broneto (۲) Dante (۳) Les Livres du trésor.
(۴) Giorgio Vala (۵) Antonio Zara (۶) J. Henrich Alstend

دربلو *Derblot* (۱۶۲۵ - ۱۲۹۵) مستشرق فرانسوی درزمان لوی چهاردهم بکمك های معنوی و مادی کلبر و زیر معروف آنعصر کتاب مهمی به ترتیب الفباء تدوین نمود که درحقیقت انسایکلوپدیای جامعی ازعلوم ، تاریخ ، آداب ، ادبیات ، حکومات ، خرافات واخلاق اجتماعی مشرق زمین بشمار میرفت این مجموعهٔ نفیس در ٦ جلد بطبع رسیده ، چاپ دوم آن نیز در ۱۷۸۳ صورت گرفت قسمت مهم را خود دربلو وباقی آن راگارلاند (*Garlande*) ترتیب داده بود .

انسایکلوپیدیای منظوم : ژ- دومانیون (۱) مورخ در بالوی ۱٤ شاه فرانسه ، اراده کرد چنان انسایکلوپیدیای منظوم درزبان فرانسه ترتیب بدهد که دارای دوصد هزار بیت باشد ، لاکن عمر با او وفانکرده درقتیکه هنوز بیش از ۱۱ هزار بیت نظم نکرده بود ، درسال ۱٦۲۲ بمقام پاریس مقتول شد . نامبرده این دورهٔ خودرا (علوم عمومی) (۲) نام داده بود

پس ازآن لوی موریری (۳) دورهٔ معروف قاموس های بزرگ تاریخی (٤) خودرا پس اززحمات زیادتکمیل نموده بسال ۱۷۸٤ درشهر لیون بطبع رسید . این مجموعهٔ بزرگ تاامروز تحت استعمال است ومخصوصاً طبع بیستم آن (۱۷۵۹) خیلی طرف توجه میباشد .

کمی بعد درسال ۱٦۷۷ ژان ژاك هوفمان (٥) المانی انسایکلوپیدیائی بزبان لاتینی تدوین نمود .

---

(۱) G- de Magnon (۲) La Science Universelle (۳) L. Moreiri
(٤) Les Grands Dictionnaires Historiques. (٥) J. J. Haufmann

و متعاقب آن در سنه ۱۶۹۲ ایتین شوون (۱) اثر بزرگی بنام لیکسیکون راسیونال (۲) جمع و ترتیب داد .

اولین انسایکلوپیدیا از طرف یك مجلس علمی : اولین انسایکلوپیدیائی که از طرف یك هیئت علمی و به همکاری علمای متعدد و متخصصین ماهر ترتیب داده شده ، همان دورهٔ بود که بنام قاموس فنون و علوم (۳) در اواخر قرن ۱۷ از طرف اکادمی فرانسوی (٤) تدوین گردید و در سال ۱۶۹٤ بواسطهٔ کورنی (٥) تکمیل یافت .

دیگر انسایکلو پیدیای معروف قرن ۱۷ فرانسه ، قاموس تاریخی وانتقادی (٦) پی یر بیل (۸) (۱۶۹٦ ـ ۱۷٥۲) است که تمامی فلسفهٔ تصوفی وطبیعی قرن ۱۸ را در بر داشته ، اثر جامعی بشمار میرفت . سلسلهٔ مزبور در سال ۱۷۰۹ بزبان انگلیسی ترجمه شده و تاحال کارآمد میباشد .

اولین انسایکلوپیدیا به ترتیب الف با : اولین انسایکلو پیدیائیکه به ترتیب حروف الف با ترتیب شده ، بواسطهٔ ویسنز و ماریا کورینیلی (۸) ایطالیائی بود . این سلسله ٤٥ جلد داشته و ۷ بار طبع گردیده اغلاط زیاد را دارا بود .

پس از آن یك انسایکلوپید یای دیگر نیز به ترتیب حروف الف با تدوین

Dictionnaires (۳) Lexicons Rationals (۲) E. Chauvin (۱)
Corneille (٤) Académie Française (٥) des Artsetsciences
P. Bayle (٦) Dictionnaire Historique et Critique (۷)
V. M. Corinelli (۸)

شد که مؤلف آن جوهن هیرس (۱) انگلیس و موسوم به قاموس و فنون علوم بوده (۱۷۰٤) .

بزرگترین انسایکلوپید یا های آن عصر ، کتاب معروف زد لر (۲) جرمنی است که در سنه ۱۷۳۸ طبع شده تاحال قیمت دار میباشد .

اولین انسایکلوپید یای المانی به ترتیب الفبا : جوهان هیوبنر *Hubner* در سال ۱٦٦۸ انسایکلوپید یائی به ترتیب الفبا تدوین نمود که به همین لحاظ دران مملکت اهمیت زیاد کسب نمود .

انسایکلوپید یای عربی و اسپانیولی : گازیری میشل *Gaziri Michel* عالم و مستشرق ایطالیائی (۱۷۱۰ — ۱۷۹۱) در اسپانیا ، وقتیکه رئیس کتابخانهٔ کتب قدیمی و عتیقهٔ قصر سلطنتی ایسکوریال بود دایرة المعارف عربی و اسپانیولی ترتیب داد . این کتاب مهم که علاوه بر معلومات دایرة المعارفی راجع به شرق وغرب ، فهرست کتب خطی ایسکوریال را نیز در برداشت در سال (۱۷٦۰ ـ ۱۷۷۰) درماد رید بطبع رسید .

پیواتی (۳) ایطالیائی در شهر وینیس درسال ۱۷٤٤ یك انسایکلو پید یای جامعی ترتیب داد که دارای ۱۰ جلد و تصاویر اعلی بوده خیلی طرف توجه واقع گردید .

درهمین زمان میلز (٤) انگلیسی که ساکن فرانسه بود ، یك دوره انسایکلوپید یای جامعی را بزبان فرانسه ترجمه نموده ، خواست طبع کند ، اما

(۱) John. Haris. (۲) Zedler. (۳) Pivati. (٤) Mels.

مسیو لو برتان رئیس مطبعهٔ سلطنتی لوی ۱۵ آن را بنام خود بطبع رسانید.

کشف الظنون چلپی. این کتاب که درقرن ۱۱ هجری (قرن ۱۷ عیسوی) درچلپ بواسطهٔ حاج خلیفه کاتب چلپی در دو جلد تدوین یافته، از کلیهٔ علوم شرقی آن عصر و کتب مولفه در علوم مذکور بحث مینماید ومیتوان اسم دائرة المعارف را به آن اطلاق نمود.

کشف الظنون که اسم حقیقی آن (کشف الظنون عن اسامی کتب و الفنون) است درسنه ۱۳۱۳ هجری در استانبول طبع گردیده.

دیدرو انسایکلو پیدیای حقیقی. مهمترین انسایکلوپیدیا های قرن ۱۸ که ازنقطهٔ نظر تاریخ اولین اساس حقیقی انسایکلوپیدیا های موجوده تسلیم شده، درسالهای وسط قرن ۱۸ بواسطهٔ فیلسوف معروف فرانسه دیدرو (۱) همکاران دیگرش مثل دالامبر (۲) روسو (۳) ولتر (٤) مونتسکیو (۵) وغیره، تدوین یافت.

این مجموعه بزرك بواسطهٔ اشتراك مساعی ۲۱ نفر علمای شهیر عصر که هرکدام بیك شعبهٔ مستقل تخصص داشت ترتیب داده شد: روسو قسمت موسیقی ودالامبر ریاضی راعهده دارشده بودند. اگرچه موضوعات مختلف و متعدد بوده اما به اثر اتحاد فکری علمای ترتیب کننده، سبك و روح کل کتاب بیك سان بود. باوجود مشکلات زیادیکه ازلحاظ رقابت هاوعدم رواج افکارفلسفی ومذهبی درمحیط، طاری بود، ٤ جلداول انسایکلوپیدیای مزبور، درسال ۱۷۵۲ طبع شده ومتعاقب آن ۵ جلددیگرهم بدون اشکالات قابل ذکری، به اتمام

(۱) Diderot. (۲) D'Alembert. (۳) J.J. Rousseau (٤) Voltaire. (۵) Montesquieu.

رسید پس ازان عوائق متعدد ازطرف جماعات مختلفه روی کارآمده درنتیجه مجلس شورای دولتی نشر آن راموقوف کرد. معهذا دیدرو و همکارانش، مایوس نشده دنبالهٔ اقدامات خودرا درراه طبع شدن جلد های باقی انسایکلوپید یاادامه دادند چنانچه به اثر همین پافشاری آنها، اجازهٔ زبانی درباب جریان کارانسایکلوپیدیا، حاصل شده، درحالیکه بطورپراکنده پنهانی درمطبعهٔ نوفشاتل طبع میشد، بصورت قاچاق بفروش می رسید. دیدرو بعجله ۱۰ جلد اخیر را تکمیل نموده، یکجا درسال ۱۷۶۶ نشر کرد و فقط نقشه های اخیر آن در ۱۷۷۲ شایع.

هیچ اثری به این اندازه با مشکلات وعوائق مواجه نشده، وطرف تنقید و بدگوئی واقع نگردیده است مخالفین و عوام آن را «کتاب شیطان» و «سرود حمقاء» وغیره نام میدادند. کامیابی قطعی این کتاب مرهون را کمك های مادام دوپومپادور (۱) و مالیرب (۲) وغیره میباشد مصارف این مجموعه به ۱۵۷،۰۰۰، اپوند وفائدهٔ که بر ناشران آن رسید به ۲،۲۶۲،۰۰۰ پوند بالغ میگردد.

بعدازان مهمترین انسایکلوپیدیائی که درارو پاساخته انسایکلوپیدیای معروف «بریتانیکا» (۳) میباشد که درحدود سنه ۱۷۷۵ بواسطهٔ هیئت فضلای اسکاتلیندی، در ۳ جلد بمقام ایدبنورگ طبع گردیده. تعداد صفحات طبع اول این دورهٔ بزرگ به ۲۶۷۰ صفحه میرسید.

(۱) M.me de Pomdadour (۲) Malherbe رئیس کتابخانه سلطنتی

ازآن وقت به بعد درهر مملکت انسایکلو پیدیاهای متعدد بوجود آمده اصول تدوین کردن چنین مجموعه جات دردنیا تعمیم یافت چنانچه اکنون درممالك متمدنه وقةً فوقةً انسایکلو پیدیاهای جدید که درمعنی تجدید نظر، اصلاح و تکمیل دوره های سابقه می باشد ، طبع ونشر می‌شود . انسایکلو پیدیا رفتار سریع علوم و فنون عصریه را قدم به قدم تعقیب نموده جدید ترین اصطلاحات علمیه و تازه ترین معلومات حیاتیه را به‌انسانها ارائه میدهد. علاوه برین ازباعث توسعهٔ روزافزون شعب مختلفهٔ علوم ، درین اواخرانسایکلو پیدیاهای مخصوص برای هرشعبه ازعلوم وفنون نیزترتیب یافته است که برای متخصصین تسهیلات زیادی می رساند مثلاً انسایکلوپیدیای طب ، انسایکلو پیدیای نجوم ، انسایکلو پیدیای جغرافیه ، انسایکلوپید یای ... و... ، و غیره.
(ناتمام)

رفعت درفروتنی است ، وپیشوائی درنصیحت خلق ومودت درصدق؛ وفخر درفقر ؛ ونسب درتقوی؛ وشرف درقناعت .
(منسوب باویس قرنی ـ تاریخ گزیده)

ادبیات

بمناسبت لطف موسم و مسرت بهار امساله کابل منظوماتیکه از شعرای معاصر و گذشته درینخصوص سروده شده ابیات چندی را انتخاب و درین نمره هدیه قارئین محترم مجلهٔ کابل می نمائیم .

بهار

مخمس جناب غلام جیلانی خان اعظمی
بر غزل سلطان شعرا حضرت بیدل

مخمس

صدجهان عشرت زیك گلبرگ تردارد بهار وز بساط سبزه لطفی بیشتر دارد بهار
درچمن از خرمی جوش اینقدر دارد بهار سیر گلزار که یارب درنظر دارد بهار
گر پر طاؤس دامن درکمر دارد بهار

ساقیا فصل بهار آمد ایاغ ما مگیر جز گل احمر دوائی بهر داغ ما مگیر
آشیان بهر خدا بلبل به باغ ما مگیر ایخرد چون بوی گل دیگر سراغ ما مگیر
درجنون سر داد مارا تاچه سر دارد بهار

این گلستان را سوای داغ، نگهت بیش نیست در کنار لاله شبنم را اقامت بیش نیست
چهچهٔ بلبل درین گلزار عبرت بیش نیست جلوهٔ گلرا غنیمت دان که فرصت بیش نیست
در طلسم خندهٔ گل بال و پر دارد بهار

اعلیحضرت همایونی موقع تشریف بردن از سلامخانه روز اول عید اضحی

تا غبار از خاطر هر برگ شوید چشم تر سیل اشکم میزند فواره از خون جگر
لیك جز پیغام سردی نیست از باد سحر لاله داغ و گل گریبان چاك و بلبل نوحه گر
غیر عبرت زین چمن دیگر چه بردارد بهار

نشهٔ عشرت درین دهر فنا بودست سست یا که تاثیری درین می نیست از روز نخست
درخور بذر امل اشکم چو خاکی را نشست زینچمن بیدل نسروی خاست نی شمشاد درست
از خیال قامتش دودی بسر دارد بهار

جناب میرزا صائب اصفهانی

از دل پرخون بلبل کی خبر دارد بهار هر طرف چون لاله صدخونین جگر دارد بهار
مستی غفلت حجاب نشهٔ بیگانگی است ورنه بیش از باده در دلها اثر دارد بهار
از قماش پیرهن غافل زیوسف گشته اند شکوه ها از مردم کوته نظر دارد بهار
از برای موشکافان در رگ هر سنبلی معنی پیچیده چون موی کمر دارد بهار
هر زبان سبزهٔ او ترجمان دیگر است از ضمیر خاکیان یکسر خبر دارد بهار
نالهٔ بلبل کجا از خواب بیدارش کند بالش نرمی که از گل زیر سر دارد بهار
بسکه می بالد زشوق عالم بالا بخود خاك را نزدیکشد از جای بر دارد بهار
میکند از طوق قمری حلقه نام سرو را قد موزون کرا تا درنظر دارد بهار
قاصد مکتوب ما صائب همان مکتوب ماست
از شگوفه نامها و نامه بر دارد بهار

جناب « قاری » عضو انجمن

نی همین ازسبزه خرم دشت ودردارد بهار هر طرف بینی زگل زیب دگر دارد بهار
دور نبود گر توانگر میکند آفاق را دامن ازباران نیسان پر گهر دارد بهار
ریشهٔ افسردگی را یکقلم خواهدبرید اینچنین کز سبزه خنجر بر کمر دارد بهار
دیده‌وا کن این سیه‌خیمه‌است داغ لاله‌نیست هر طرف لیلای دیگر جلوه گردارد بهار
اینقدرها کز شگوفه چشم حیران کرده باز زین گلستان حسن دیگردرنظر دارد بهار
باز از تار رگ گل صفحه مسطر میکشد تا خط مشکین او را نسخه بر دارد بهار
اینقدرجوش طراوت ازگل وسنبل کجاست کرده ام سیر چمن رنگ دگردارد بهار
هر که بینی زین گلستان میرودچون بوی گل در لباس آمدن عزم سفر دارد بهار
رفتم ازخود تا کنم قاری تماشای چمن
عالم دیگر بچشمم جلوه گر دارد بهار

☆
☆ ☆

اعظمی

تازشبنم قطرهٔ لولوی تر دارد بهار موج استغنا به بحر پر گهر دارد بهار
گر نشد نظاره لذت گیر دیدار بتان سنبل ونسرین و گل عرض نظر دارد بهار
میبرد زنگ کدورت مصقل باد صبا دردل خوش فطرتان نیکو اثر دارد بهار
ای رقیب آسیب چشم ازگلشن مادوردار کزخزان اندیشه وزسرما حذر دارد بهار
بی‌نیازی نیست نقد دولت حسن بتان ای زگلشن بیخبر لطف دگر دارد بهار

چارهٔ جز سوختن نبود سپند دیده را — شعلهٔ دیدار گل تا جلوه گر دارد بهار
از تبسم غنچه را امروز لطف دیگر است — زانکه پیغام خوش از باد سحر دارد بهار
نقد عیش مفلسان جز ساحت گلزار نیست — دامن گلها ز شبنم پر گهر دارد بهار
بلبلان را در چمن صد گونه الحان خوش است — اعظمی ! تا نکهت گل بیشتر دارد بهار

☆

☆ ☆

از آثار طبع سردار غلام محمدخان مرحوم طرزی تخلص در منقبت حضرت خلیفهٔ اول رض

شگوفه

بباغ آمده شاخ نو بر شگوفه — زده تاج الماس بر سر شگوفه
بطرف سپهر گلستان نماید — افق شاخ گل مهر انور شگوفه
چمن از گل و لاله بتخانهٔ چین — درو لعبتان سمن بر شگوفه
گل شاخ بادام نورس به گلشن — نماید چو چشم بتان در شگوفه
سپهر است گلشن چو ماهست نسرین — گل لاله خورشید و اختر شگوفه
هوا میدهد آبش از شیر شبنم — چو طفلست بر دوش ما در شگوفه
پی خواب راحت بگهوارهٔ شاخ — نهد زیر سر بالش پر شگوفه
برد تاز شوخی دل بلبلان را — نماید رخ از زیر چادر شگوفه
برد تا که خوابش ز آواز بلبل — کند پنبه در گوش خود در شگوفه
گل نوبر نوبهار است زانرو — گرفته زگل پایه برتر شگوفه
زطوفان جوش طراوت بگلشن — کدو بسته همچون شناور شگوفه
چمن گشته طوفانی موج گلها — که افگنده از شاخ لنگر شگوفه
بگلشن سر شاخ چون کاسه بازان — کند کاسه بازی بساغر شگوفه

رخ از گرد ره تا که پوشیده شوید — فگنده سر شاخ چادر شگوفه
عصا بر کف از شاخ زانرو گرفته — که شد از غمت زار و لاغر شگوفه
ز گل جامهای مصفای شبنم — نهد آینه در برابر شگوفه
ازان بر بر و بار و ناز است و نعمت — که با خاکساران دهد زر شگوفه
ز شفتالو و سیب و بادام آرد — طبقهای پر میوهٔ تر شگوفه
بتان از زر و سیم در صحن گلشن — نشانیده مانند آزر شگوفه
زبس جوش زد خون در اندام غنچه — چو جراح زد آستین بر شگوفه
رگ ارغوان میکشاید بگلشن — که بگرفته در دست نشتر شگوفه
مکدر شود یار از آه سردم — بلی ناورد تاب صرصر شگوفه
گل رویت از گریه ام تازه گردد — زباران شود تازه و تر شگوفه
ازان پیش تاب رخت آب گردد — که خورشید سازد مغیر شگوفه
بگلشن میان بنات نباتات — نشسته است بر دوش مادر شگوفه
قدم رنجه فرما بسوی گلستان — که مهتاب شیر است و شکر شگوفه
بوصف رخت این غزل میسرودم — شد از شرم در آب رو تر شگوفه
بیا درخت چون کبوتر شگوفه — بر آرد ز پهلوی خود پر شگوفه
گذر سوی گلشن که از لطف دارد — بزیر قدم سبزه بر سر شگوفه
ز گلشن برون گر بیائی بیادت — بخاك افگند تاج از سر شگوفه
ز شوق تماشای گلزار حسنت — کشد سر ز چوبینه منظر شگوفه
طراوت ز باغ جمال تو دارد — نباشد چرا تازه و تر شگوفه
ز شرم جمال توای کجکلاهم — فگند است سر جای افسر شگوفه
ز شرم گل رویت ای باغ خوبی — کشد بر رخ خویش چادر شگوفه
صفای رخت در خم زلف مشکین — نماید چو در سنبل تر شگوفه

کشائی اگر زلف برشاخ گردد چو ناف غزالان معطر شگوفه
زصد جا اگر بشگفد در گلستان کجا باتو گردد برابر شگوفه
زرخ پرده بردار ایمه بگلشن که باشد بمهتاب خوشتر شگوفه
بگلشن زبس حسنت آتش فگنده بود مجمر پرز اخگر شگوفه
به پیشت کند تا که رقص سپندی گرفتست از لاله مجر شگوفه
کند تانثار قدوم خیالت کشیداست دررشته گوهر شگوفه
زشبنم فشانی لطف هوایت بودچون صدف پرزگوهر شگوفه
نهالیست کلك گل افشان طرزی که گلکرده از پای تاسر شگوفه
بنور صفا سر زگلها برآورد چوبوبکر زاصحاب دیگر شگوفه
بباغ هدایت محمد شهٔ دین بود نخل و صدیق اکبر شگوفه
به پیش صفای دل باصفایش بود از سر صدق چاکر شگوفه
برد باد اگر بوی خلقش بگلشن زهر سبزه روید گل تر شگوفه
کند تاادا وصف خلق نیکویش دهن گشته از پای تاسر شگوفه
شبیخون زند تابر اعدای جاهش زهر سوبیار است لشکر شگوفه
شها سرورا باد شاها جنابا توئی کز هوای توزد سر شگوفه

جناب بیتاب معلم فارسی

مکتب حبیبهٔ کابلی

گر نه داغ عشق آن جان جهان دارد بهار اینقدر از گل چرا آتش بجان دارد بهار
بسکه گسترده است خوان نعمتی بر خاص و عام همچو بلبل هرطرف صدمدح خوان دارد بهار
میدهد صد باغ سبزو سرخ بلبل را نشان دامن رنگین گر از گل آنچنان دارد بهار
جوش خط درآخر حسنت جنونم تازه کرد گلشن رویتو در عین خزان دارد بهار
خط نکوئی میدهد از دست روی دلکشش کی گذارد دامن گل تا که جان دارد بهار
می سزد گر همچو بلبل باز بیتابم نمود
گرمیٔ مانند روی گلرخان دارد بهار

قضاوت ادبی

— ۳ —

نگارش جناب قاری عبدالله خان

تاویل :

تاویل ؛ عبارتست ازمعنی نمودن کلام را برخلاف معنی ظاهر آن و معنی ظاهر کلام ازهر زبانی که باشد همانست که مراد متکلم ازلفظ ظاهر باشد چنانکه اهل زبان آنمعنی را ازان کلام درك نمایند . معنی خلاف ظاهر یاغیر ظاهر عبارتست ازمعنی احتمالی درصورتی که عبارت محتمل وملائم آن باشد.

تاویل درآیات کریمه واحادیث منیفه بر خلاف معنی ظاهر ابداً روا نیست جزدربعضی ازنصوص که معنی ظاهرآن مثلاً موهم جهت یاجسمیت اوتعالی می شود وغیره درصورتی که دلیل قطعی درتأویل موجود باشد . ازینجهت قدما درآیات متشابه که معنی مراد ازان واضح وظاهر نیست هم تاویل را نه پسندیدند . ودرآیه کریمه :

« ومایعلم تاویله الاالله . والراسخون فی العلم » درالاالله وقف نموده (واو) را در والراسخون واوعطف نمی شمرند بلکه واواستیناف وجملهٔ مابعد را جملهٔ مستانفه میدانند .

مولنا جلال الدین بلخی قدس سره در دفتر اول مثنوی راجع بتاویل درقصهٔ حضرت آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام میفرماید .

مدح این آدم که نامش می برم — قاصرم گر تا قیامت بشمرم
اینهمه دانست وچون آمد قضا — دانش یك نهی شد بروی خطا
کای عجب نهی ازپی تحریم بود — یا بتأویلی بدو تو هیم بود

دردلش تأویل چون ترجیح یافت طبع درحیرت سوی گندم شتافت
باغبان را خار چون درپای رفت دزد فرصت یافت کالا برد تفت

شیخ ابوالفیض فیضی در نلد من میگوید :

معنی قرآن که ادا میکنی این همه تاویل چرا میکنی
حق ز تو با غیر مشابه شده پیش تو محکم متشابه شده
فهم تو از قول نبی اجنبی بی خبر از سر حدیث نبی
چون سخن از شرح حجج میرود فکر تو چون حاشیه کج میرود

. . . . . .

گر بمیان وربطرف رفته اند راه چنان رو که سلف رفته اند

البته اینگونه تاویل که علاوه بر معنی ظاهر دقائق واشاراتی ازنصوص استنباط وتأویلی مناسب باظاهر معنی شودو دربین معنی تفسیر وتأویل ؛ توفیق وتطبیقی ملائم ذوق سلیم باشد دران سخن نیست . بلکه مجاز وروا بوده واکابرامت ازین قبیل تأویلاتی نموده اند

پس ازینهمه بیانات شك نماند دراین که اصل درهر کلامی معنی ظاهر آنست که ازطرز کلمه بندی وسیاق عبارت بر می آید . وچون شعر نیزازجمله کلام است باید مانند سائر کلام بمعنی ظاهر تفسیرشود، معنی ظاهر شعری را گذاشتن وتاویلاتی دوراز ذوق دران بکاربردن ازدرجهٔ اعتبار ساقط است بتخصیص که لفظ هم محتمل آن نباشد . آمدیم بر بیت :

دوردار ازخاك وخون دامن چو بر ما بگذری کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

این بیت ازغزل مشهور خواجه است که درمطلع وبیشتر ابیات آن مسلسل بامعشوق گفتگوست و در بحر رمل مثمن محذوف واقع شده بروزن « فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن » « دوردار » درآن صیغهٔ امر وخطاب بمشوق است نه بعاشق بقرینهٔ سائر ابیات غزل که دربیشتر آنها مسلسلاً خطاب بمعشوق آمده . ونیز لفظ « شما » که لفظ جمع ودرینجا برای تعظیم استعمال یافته موید آنست که خطاب

بمعشوق باشد زیرا بگمان غالب در اشعار فارسی خطاب بعاشق بضمیر جمع که مشعر تعظیم است نیامده چه عاشق بیچاره در نظر معشوق شعرای فارسی آنقدر شخصیت ندارد که بلفظ شما خطاب شود و بنابر بیان فوق « خاك وخون » درین مصرع بمعنی حقیقی خود است نه بمعنی « اغراض نفسانی یا الواث بشری » و « کشته » اسم مفعول از (کشتن) بمعنی مقتول ؛ مبتدا و (بسیار) خبر آنست و ازینجهت ضمیر (اند) که رابطه است بین هر دو بآخر آن الحاق یافته هرگاه (گشته) بفتح کاف فارسی از (گشتن) مرادف شدن فعل ماضی و بسیار تاکید آن می بود ضمیر رابط چنانکه پیشتر مفصل نگاشته شد بخود فعل (گشته) الحاق می یافت و (بسیار) مجرد از رابطه می‌آمد . احتمال جدا افتادن ضمیر از (گشته) هم نمیرود زیرا پیشتر نگارش رفت که به جز (میم ، تا ، شین) سائر ضمائر از فعل یاغیره متعلق خود جدا نمیگردند. و این هرسه ضمیر هم در صورت جدائی غالبا از متعلق خود مقدم می آیند . پس از جدا افتادن و مؤخر آمدن ضمیر از ان ظاهر میشود که (کشته) اسم مفعول و بمعنی مقتول است .

فرض : « کاندرین ره گشته اند بسیار قربان شما » هم درست نمی شود زیرا دریناصورت سقوط دال (اند) از تقطیع لازم می‌آید تاوزن درست گردد وسقوط آن خلاف قاعده است زیرا ساکن دوم غیر نون در حشو قرار قاعدهٔ عروض ساقط نمی شود بلکه حرکت میابد و اگر در اینجا دال که ساکن دوم است حرکت یابد . بیت از وزن بدر می‌شود .

گذشته ازینها اگر (گشته) خوانده شود تقدیم و تاخیر بسیاری که موجب تعقید در کلام می‌شود درین مصرع واقع وتقدیر عبارت چنین می شود : « کاندرین ره بسیار قربان شما گشته اند » واز شاعر صاحب قدرتی مانند خواجه که قدرتش در نزد همه مسلم است اینچنین تقدیم وتاخیر که روح

زبان شیرین فارسی ازان منز جرمی گردد و موجبات تعقید را فراهم می آورد دورمی نماید. امادرصورتی که (کشته) رابمعنی مقتول ومبدل منه و (قربان) را بدل آن دانیم همه کلمات مصرع بجای خود بوده تقدیم وتاخیری لازم نمی آید. خلاصه تکلفاتی که شارح فاضل درشرح این بیت بخرج داده اند همه از رهگذر آنست که معنی ظاهر آنرا که از وضع استعمال الفاظ وسبك کلمه بندی آن واضح است گذاشته میل بتاویل کرده اند حال آنکه اختیار درمعنی ظاهر حاجت باینقد تکلفات نمی ماند. (انتها)

ارسالی آقای عبدالغفور خان

مقام محترم انجمن ادبی:

بعد ازعرض ارادت، واحترام.

خوشبختانه مجلهٔ کابل که یگانه عهده دار وزنده کنندهٔ تاریخ وادبیات کوهستانی وطن است درین عرصهٔ سه سال مراحل بزرگی را درتاریخ وادبیات ماپیموده وسزاوارهرگونه ستایش وتقدیر است برعلاوه هرشمارهٔ آن حاوی شرح حال یکی از بزرگان تاریخی وشعرای نامور این سرزمین مقدس بوده که قبلاً نام ونشانی هم ازان بزرگان را کس نشنیده بلکه ازعدم التفات وبی پروائی مابلباس های دیگران جلوه نموده حتی اسامی آنها نیز بکتب دور دست تری مسافرت کرده است. بهرحال میخواهم ازیك شاعر فراموش شدهٔ یادآوری نمایم که تاحال در قید حیات بوده وروزگاری به عزلت وانزوابسر میبرد.

نام این شاعر عبدالستار واسم پدرش ملا خواجه محمد کابلی (☆) است وتخلص وی درشعر مهجور مولد او شهر کابل وسال توندش ۱۲٦۲ هجری قمری بوده در شعر فارسی سبك روان وسلیقهٔ قابل وصفی دارد برعلاوهٔ شاعری حافظ قرآن کریم ومالك طریقهٔ مستقیم وعابد شب زنده داری است درآوان جوانی روزگاری به سیر وسیاحت بسر برده واکثر ازممالك هند، ایران، روسیه وبعض حصص ترکستان چین را سیاحت کرده است بعد از ورود بکابل تفرید وانزوارا پسندیده اوقات شباروزی خود را بمطالعهٔ کتب تصوف و تاریخ بسر میبرد ولی متاسفانه ده سال قبل در اثر عارضهٔ درد چشم سختی باآنکه دکترهای درجهٔ اول کابل بمعالجهٔ شان کوشیدند نابیناشده وتاحال به همان وضع ناگواری امرار حیات می نماید.

درسالهای قبل که هنوز بی چشم نشده بود آثار خوبی نوشته و از خود بیادگار گذاشته است که اسامی آنها قرار ذیل است (۱): مجموعهٔ مخمسات که بالغ بر ۱٦۰۰ مخمس بوده و ازطرف خود شاعر بکتا بخانهٔ نایب السطنه مرحوم اهدا گردیده بود.

(۲) کلیات که شامل قصاید، غزلیات ورباعیات است (۳) مصباح المنیر (٤) سیاحت نامهٔ هند (٥) بزم وصال (٦) مجلس آرا (۷) مخمس کریما (۸) یوسف زلیخا وغیره که تمام آن بالغ بر ۱۷ جلد کتاب میشود.

درخاتمه ازجمله غزلیات شان یك غزل را که درردیف نرگس ساخته اند نیز نقل نموده فرستادم تابنام این شاعر نابینا دریك گوشهٔ مجلهٔ شریفه کابل امر بطبع آن بفرمائید. زیاده احترام

(☆) مرحوم خواجه محمد کابلی در علم تفسیر، حدیث، طب و فقه شهرتی بسزا داشته.

نمونه از اشعار جناب مهجور

نرگس

بکف پیاله‌رسیده‌است درچمن نرگس — کنون که گشته فرح بخش انجمن نرگس
فتاده درسرش ازبس هوای، همچشمی — کهی بگل نگرد گه بخویشتن نرگس
سزد ببوی دلآویزش ارزخویش روم — زده است تازه عبیری به پیرهن نرگس
بدست شاهد گل ارنه آب میزد — چرا ستاده بیکپا بکف لکن نرگس
شگفته غنچهٔ بسیار بسکه ازیك نی — چمن سپهر برین گشته وپرن نرگس
هزار چشم بحیرت کشاده ودارد — نظارهٔ قدر عنای نارون نرگس
کشیده زربطبق تا کند نثار بشوق — دگر بمقدم نسرین ونسترن نرگس
دگر زنکهت جانبخش او مگوی ومپرس — گرفته ساحت گلزار درختن نرگس

اگر زصحبت رنگین گل نشد مهجور
چرا بگونهٔ زرداست همچومن نرگس

❀
❀ ❀

تشویق بثروت

از طبع آقای سرورخان صبا
عضو انجمن ادبی کابل

ای ملت معظم آمد بهار خرم — گشتی فراهم هر سو اسباب کار عالم
گفتی به سبزه شبنم دلداده خیر مقدم — بلبل شد همدم گل قمری به سرو محرم

تو نیز جهد فرما در اوج ملك پیهم
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

در موسمیکه بلبل دارد نوای بهجت — گل جلوه می نماید از غنچهٔ لطافت
باغ از شکوفه سازد چشمی دچار حیرت — از آب شار خیزد آواز المسرت

شائسته می نماید با همدگر محبت
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

در موسمیکه نیسان شان چمن فزاید در موسمیکه گلشن جلب نظر نماید
درموسمیکه مرغان بال طرب کشاید در موسمیکه غم را بهجت همی رباید
در نفع هم بکوشید تا کام دل براید
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

درعالم بهاران در دورهٔ گلستان در عهد باغ و بستان درگاه ابر نیسان
درنوبتی که خندان گل گشته مشك افشان در وقت سنبلستان درفصل موج ریحان
ذوق بعلم بهتر جهدی برای عرفان
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

عالم شتاب دارد در اوج و رفعت خویش هرکس بجهد خواهد مجد و سعادت خویش
دنیای عصردارد عزت به ثروت خویش نازدکسی به صنعت یا در تجارت خویش
تو نیز کوششی کن اندرصناعت خویش
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

آن به که جهد ورزی در پیشهٔ تجارت بهبودئی صناعت باشد کمال نعمت
در پیش برد این فن همت نمای همت شد رفع احتیاجات شد عین عز و ثروت
هم مملکت عروجی میابد از فلاحت
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

دارد به کشتمندی اهل هنر توجه دنیا به آن نموده طور دگر توجه
اسیار قلبه تاکی کن زود تر توجه ماشین زرع خوب است داری اگر توجه
دراوج زرع شرکت دارد ثمر توجه
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

درهرکجا وهرجا غرس نهال خوب است برحکم طب و حکمت هم درجمال خوب است
سرسبز گر نمائی دشت و جبال خوب است این کار خیرو نافع در جمله حال خوب است
عزم نهال شانی بی قیل و قال خوب است
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

عالیشان شجاعت مآب سید محمد شریف خان سرپاور حربی حضور همایونی

محظوظ میتوان شد از بار وسایهٔ تاك هان الحذر برادر از کشت بنگ و تریاك
بادام غرس میکن یا سیب و پسته و ناك توت و انار خوب است در نزد اهل ادراك
خلص بغرس اشجار میباش زود وچالاك
ای قوم باد رایت ای ملت معظم

خوب است کشت گندم با شالی و جواری جو نیز نفع دارد هم ماش و پنبه کاری
در سبزیجات و گلها گر کشت و کارداری آن نیز سود دارد کاریست اختیاری
میکوش در فلاحت باجهد و هوشیاری
ای قوم با درایت ای ملت معظم

هر جا زمین خوبی بی کشت وکار تاکی جائیکه گل بروید منظور خار تاکی
آنجا که باغ لازم بی بر و بار تاکی جائیکه سنبل آرد چون شوره زار تاکی
در عالم کهالت بی فکر کار تاکی
ای قوم با درایت ای ملت معظم

افغانستان مینو دارد مواد ثروت زرخیز و مستعد است این خاك در طبیعت
تا از بهار یابی با کام خویش لذت میکوش و خدمتی کن در خوبیٔ زراعت
دادت (صبا) پیامی از بوستان شوکت
ای قوم با درایت ای ملت معظم

❀
❀ ❀

بلاغت ومزایای آن

ترجمه و اقتباس از الهلال مصر
بقلم جناب قاری عبد الله خان

بلاغت قدما هر چند موجب حیرت و سبب تعظیم آنان میگردد . ولی منظور ومقیاس ادب و بلاغت در نظر آنان چیزی دیگر و در نظر ما چیزی دیگر است . اگر اندك بگذشته نظر وکتابی از بلاغت و انتقاد را مطالعه نمائیم سراسر باحکام مخصوص بمفردات و ترکیبات الفاظ یا بقواعد بیان و بدیع بر میخوریم که غیر ازین چیزی دیگر نیست . اگر چه این احکام زیور

سخن و بر طالب خصائص ادبی رعایهٔ آن ضرور است لیکن ادب حقیقی همین ادات نبوده بلکه جوهریست روحانی (عاطفهٔ، فکر یا خیال) که در زیور الفاظ وحلل کلمه بندی جلوه مینماید. فرقی که نظر قدیم وجدید باهم دارند این است که نخستین محض بسبك آرائش ادبی توجه داشته جانب خصائص ذاتی آنرا فرومیگذاشت . ازینجاست که جرجانی ، باقلانی ، سکاکی ، ابن اثیر وسائر نقادفن بحث از انتقاد الفاظ وجمله بندیها نموده وبلاغت رادرصنعت بیانیه منحصر دانسته اند تجدد پروریهای ظاهر دورهٔ خلفای عباسی یا افکار پر ازغلوی برخی از نقادان در تعریف ادب چیز نویسان چندان شگفت نبوده زیرا چیزی را که ما خواستاریم درهیچیك ازین هردو یافت نمی شود . از وصف وتحلیل حیات وطبیعت وصورت ابتکار وجمال عاری است .

ادب قدیم توانائی تعبیر لغوی را استاد گرفته موضوعات گوناگون پیش پا افتاده حیات و طبیعت را که امروز هدف ادبیات تازه است مهمل گذاشته بود اگر چه قدرت برتعبیر اعتبار بزرگی داشته وادب عالی هیچگاه بی حسن ادا نمی باشد ولی اینها همه از ادات بشمار میروند و مادهٔ ادب غیر ادات است . هرگاه فرق قدیم وجدید را همین ضعف ومتانت سبك دانیم هم خطا است چه در هردو سبك ضعف ومتانت موجود است . بلکه فرق در بین هردو آنست که چیزی را که ادب قدیم مقصود میدانست ادب جدید وسیلهٔ مقصود میداند . وسعت نظر ودقت احساسش در کائنات وخفایای الهام از همین جهت است چون مقام ؛ مقتضی اثبات آرای قدما در ادات کلامیه نیست ، قارئین محترم را برجوع درکتب بلاغت تکلیف میدهیم . آری درین زمینه اتقان را بجائی رسانده اند که جای حیرتست . از مباحث دقیقی که برای ما گذاشته اند بحقیقت دولت پیشقدمی را در یافته اند مگر میخواهیم درین مقالهٔ کوچك ادب بلیغ را تحلیل و تازه ترین آرای نقادان فن را تتبع واز انواع خصائص ذاتی ادب صحبت کنیم وباقی را بفرصت حواله نمائیم .

ارکان فن ادبی

فن ادبی چاررکن دارد : (عاطفهٔ خیال ، فکر ، اسلوب) عاطفه قوهٔ است داخلی که مؤثر ومهیج نفوس میگردد ولی هرچه مهیج نفس باشد در ادب حقیقی داخل نیست چه برخی از شعرا وخطبا ازنبض شناسی میل عموم ؛ شعور آنان را دست خوش بازی خود می سازند وبا برخی از کلمات زنند مانند : وطنیت ، مجد حربی ، حریت ، حقوق ملی ، زبان مادری ؛ او تار حساس مردم را نواخته به احتزاز می آورند وهرگاه این کلمات را از کلام آنها برکشیم بر بقیه اطلاق ادب صحیح نمی شود . غرض اینگونه شعر او خطبا محض بازی دادن وحیرت انگیزی مردم وکسب تحسین است وبس .

وچون نوبت بازی دادن درگذرد بساط آن کلمات را درهم پیچند . اما عاطفه

که روح ادب بلیغ وزیور حسن فن بوده مزیات مهم آن صدق ، اتقاد ، نشاط و سمو است که ماهیت معنی بلاغت از آنها پیداست ومابشرح هریك می پردازیم :

۱ صدق :- شالودهٔ حقیقی عاطفه ؛ صدق است اماتشبیهات بارد ، اوصاف بیمزه مبالغه های پرتکلف مقبول نیست زیرا صاحب آن در اظهار عواطف ناصره تکلفی بخرج داده ودارد نفوس مارا بچیزی بهیجان در اورد که خودش اصلاً بدان شعور ندارد . ازینجاست که طبائع ازان منزجر ونفوس متنفر گردد . بعضی پندارند که ادب بلیغ بر شالودهٔ وهم وکذب بنادارد ولی درست نیست زیرا برخی ازغزلیات در ادبیات عرب از بس بمنتهای جمال رسیده اند ناخن بدل میزنند . مطلع قصیدهٔ ابن زریق .

لاتعذلیه فان العذل یولعه قد قلت حقا ولکن لیس یسمعه

این قصیده بلاغت ادبی یعنی صدق عاطفه دارد وازینجهت اثرش درنفوس باقی وتازه کن داغهای محبت است . درادبیات عرب ازین قبیل اشعار بسیاراست . اما اشعار پراز تصنع مانند تشبیب قصائد که درتوطهٔ مدح می سرایند اینگونه تشبیهات از صنائع لفظی وبیانی که درنزد علمای ادب ولغت مقرراست خالی نیست . لکن عادةً ازعاطفهٔ ادبی که عواطف انگیز گردد عاریست اینگونه ادبیات ازحسن وجمال عارضی رسم محض وکالبد بیجان بوده روح حیات ازان جلوه نمیکند وجمالش حقیقةً دردستهٔ ادب عالی جانتواند گرفت . هرگاه غزل بحتری ابو تمام متنبی وامثال آنان بااشعار جمیل ، عباس ابن احنف ، ابن زریق وابن زیدون که عشاق صادقند مقائسه رود مدعائی که درصدد بیان آنیم بخوبی واضح میگردد بطور شاهد قطعهٔ غزلی را ازبحتری که برقت وجمال سخن معروف است درذیل می نگاریم درمدح متوکل می سراید :-

قل للسحاب ازاحدته الشمال وسری بلیل رکبه المتحمل
عرج علی حلب فحی محلةً مانوسته فیها لعلوة منزل
لغریرة ادنو وتبعد فی الهوی واجود بالود المصون وتبذل
وعلیله الالحاظ ناعمته الصبا غری الوشاة بها ولج العدل
احنوالیك وفی فؤادی لوعته واسد عنك ووجه ودی مقبل
واعز ثم اذل ذلته عاشق والحب فیه تعز زوتذ لل

این ابیات درمضمون محبت هرچند دارای حسن ترتیب ورقت کلام وصفت است ولی عاطفهٔ ناخن بدل زن که لذت داغ الفت را تازه سازدندارد . چه شاعر خواسته که داغ دوستانرا تازه نماید وخودش ازان بهره ندارد اکنون این ابیات صنعی را باابیات ابن زیدون می سنجیم که میگوید :

بنتم وبنا فما ابتلت جوانحنا شوقاً الیکم ولا جفت مآقینا

یکادحین تناجیکم ضمائرنا — یقضی علینا الاسی لولاتاسینا
حالت لبینکم ایامنا فغدت — سوداو کانت بکم بیضاً لیالینا
ازجانب العیش طلق من تألفنا — وموردالله صاف من تصافینا
وازهصرناغصون الانس دانیته — قطوفیها فجنینا منه ماشینا

این ابیات دارای شعور صادق وغزل سرائی یانالش محبی است که شوق مو کشانش بکوی حبیب می برد چه قلمرو دل آن بیچاره را سلطان محبت تسخیر نموده . ازینجاست که این ابیات ازشعور شاعر حکایه می نماید . نورشباب ازین کلام رقت خیز برغم کدورت تلاوو بهجت وانبساط محبت برشك الم ازان تجلی مینماید .

مراثی نیز برخی محض صنعت مستظرفهٔ سخن بوده ازرابطهٔ روحانی بین مرثیه‌گو و مرده عاری است و برخی از دل حزین برمیخیزد که دراثر قدرشناسی مرده همه بیاناتش راست میباشد . این فرق در اشعار مدحیه ، وصفیه فخریه ، اخلاق ، مظاهر عمرانی حیات وروی همرفته در تمام اقسام ادبیات وجمیع آنچه بحیات فرد وجامعه علاقهٔ دارد موجود وادب حقیقی هم عاطفهٔ صادق است . لاکن فرق دربین عاطفه صادق ومزیف که چشم بند غیر ادیب است محض کار دقت نکاهان نقاد است وبس .

ناتمام

☆

☆ ☆

آخرین قصیده ایست که شاعر فقیدوطن جناب مستغنی مرحوم درروز های واپسین حیات خود سروده .

ضرر غفلت

ازخواب غفلت ای شده بیداردیرتر — وی دست آرزوزده درکاردیرتر
شدملتی که دیرتر ازعلم باخبر — گردد میان جامعه هشیاردیرتر
قومی که یافت دیرتر ازکار آگهی — گردد بروزگار خبر دارد یرتر
باشد متاع کاسد ناخوب قسمتش — بازار میرود چو خریدارد یرتر

گردد افاقه دیر تر از درد حاصلش — در هر بدن که جا کند آزار دیر تر
بیکاریش بگوشهٔ نکبت کند خراب — هر کس که باخبر شود از کار دیر تر
محبوب علم و فضل بغفلت نژاد قوم — هر جا کند ارائه دیدار دیر تر
با دل فسردگان ولای کمال و کسب — دلدار علم و فضل شود یار دیر تر
آنکو نکرد میل دلارام علم و فضل — شد مهربانش از همه دلدار دیر تر
مست شراب غفلت و جهل آنکه گشت گشت — هشیار کسب و کار ز اغیار دیر تر
دوری گزیدگان علوم و فنون عصر — بینند قدر و مرتبه ناچار دیر تر
صید مراد زود ز دستش رود اگر — تیر آورد بشست کماندار دیر تر
راهٔ صلاح کار چه جوید هر آنکه او — در بند جهل مانده گرفتار دیر تر
زود آشنای دانش و عرفان نمیشود — آنکو بود بجهل گرفتار دیر تر
هر چند جانگزای تر از مرگ مار جهل — اژدر شود زیدا گر این مار دیر تر
دلدار دانش ار ز مسلمان رمید زود — میگشت کاش رام بکفار دیر تر
اسرار علم فاش نمود اهل غرب و یافت — شرق آگهی از ینهمه اسرار دیر تر
مشرق که هست مطلع مهر شرف چه شد — نسبت بغرب مشرق انوار دیر تر
از ما که آدمیم چو اغیار یار علم — پوشید رخ چگونه پر پوار دیر تر
بس زود راهٔ علم و هنر یافت این و آن — چون شد که یافتی تو غلطکار دیر تر
سازی هوا چگونه مسخر چو دیگران — ای گشته علم را تو هوا دار دیر تر
زود آمدند و حصه گرفتند دیگران — باری رسیدهٔ تو ز یانکار دیر تر
ناچار بندی از گل پژمرده دستهٔ — آئی اگر بهار بگلزار دیر تر
کی زود از آن زدوده توانی بصیقلش — ماند اگر بر آینه زنکار دیر تر
دل سوختی با آتش بیحاصلی که گفت — از آتش این کباب تو بردار دیر تر
بر خویشتن زبی هنری کردهٔ ستم — کردی بخویش رحم ستمگار دیر تر

باری به بندبی هنری ماندهٔ زدیر بندت بپای اینهمه مگذار دیر تر
گردد مباد درطلب کسب علم وفضل زود تو دیر و دیر توز نهار دیر تر
زود از کجا رسی توگرانخیز تنبلی ره طی کند ستورگران بار دیر تر
تاسر نمودهٔ ره پر پیچ وتاب جهل منزل رسی ازین ره دشوار دیر تر
کی زود گنج کسب وکمال آوری بکف آید بدست گوهر شهوار دیر تر
گردیر تر وصال دلارام علم و فضل حاصل کنی هر آینه مشمار دیر تر
گردیر هم بکسب وکمال وهنر رسی زود است زود زود مپندار دیر تر
گرجای غیر تست پی رهروان علم گر زود تر رسی تواش انگار دیر تر
بس بدهواست خانهٔ تاریك وتنگ جهل منشین درین زیانکده هشدار دیر تر
نیکو اثر گذار که فانی سرای دهر میماند از مؤثرش آثار دیر تر
حب وطن برون ننمائی زسینه ات خوبست این متاع نگهدار دیر تر
مهروطن نرفت زدل تا بروزمرگ کندیم دل زیار وفادار دیر تر
زود آشنای علم معادن نگشت قوم زان ماند معدن توبکهسار دیر تر
پیمود برو بحر وهوا دیگران فسوس آگاه گشتهٔ تو وطندار دیر تر
بار افگند بمنزل مقصود مورلنگ آید چگونه طائر طیار دیر تر
بودی توشهسوار جهان جلال وقدر نبود رسیدن ازتو سزاوار دیر تر
آن منزلی که جاه توسودی بنعل اسپ سودی زفخر جبههٔ اغیار دیر تر
گردد چرا بکام توایدوستدار صدق این چرخ سفله پرور غدار دیر تر
گردید بر مراد دل راستان چرا این کج مدار گنبد دوار دیر تر
گردون مرادت ارندهد زودتر مرنج کوداد کام مردم دیندار دیر تر
محکم ترش اساس گذارند اگرنخست ، سازند پایداری دیوار دیر تر
آفات دهر میکندش زودتر خراب سازد بنای خویش چومعمار دیر تر

خواهی که چینی تو کند دیر تر دوام — خاکش بسعی گل کن و بگذار دیر تر
آنکس که یافت عزت و اقبال کار و کسب — چون زر بود عزیز و شود خوار دیر تر
زودش رسد کلید کمال و هنر بدست — آنکس که دست میکشد از کار دیر تر
درخورد و نوش اگر نکند ضبط خویشتن — بهتر شود هر آینه بیمار دیر تر
نیکان روند زودتر از دهر بی ثبات — از گل بباغ عمر کند خار دیر تر
سیلاب حادثات کند زود تر خراب — عالی درین زیانکده هموار دیر تر
زین پند دلپسند نگردی خموش زود — مستغنی آمدی تو بگفتار دیر تر
بر گو که دوستان نکشند انتظار سمع — ای خامشی گزیده ز اشعار دیر تر
شایق بگوش جان شنود حرف سودمند — یعنی اگر بود همه تکرار دیر تر
منفور طبع هیچکسی نشنود بشوق — مرغوب بشنوند چو صد بار دیر تر
طوطی چرا خموش نشیند چرا مباد — امسالهٔ خموشیت از پار دیر تر
اقرار کن بمنطق شیرین دگر بس است — ماندی ز نطق بر سر انکار دیر تر

خاموش بودن از تو نزیبد درین محیط
گنگی بخود مباش روادار دیر تر

شکر آن را که دگر بار رسیدی به بهار — بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی
دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر — از رهٔ نیک در آی و برهٔ عیب مپوی

حافظ

اجتماعیات

مقام ادب وادبا

درحیات بشر

نگارش آقای غلام جیلانی خان جلالی

من دوبیران (۱) (۱۷۶۶ - ۱۸۲۳) : این فیلسوف بریاست وظایف حکومت امرار حیات نموده بسبب مؤلفات خودشهرت حاصل نمود وکتور کوزین ازو میگفت: «من دوبیران» بعد از ملبرانش بزرگترین فیلسوف نظری است که فرانسه بآن افتخار یافته ورویه کولار راجع بمشارالیه اظهار عقیده میکرد: اواستاد تمام ماست.

کرینه (۲) (۱۸۰۱ - ۱۸۶٤) کرینیه همان مؤلف کتاب (اهمیت قوای نفس) است که درعصر حاضر از مهترین کتب نفسیات بشمار میرود.

اجتماعیون عبارتند از: فوریه (۱۷۷۲ - ۱۸۳۷) وپیرلیر و (۱۷۹۸ - ۱۸۷۱) جان رینو (۱۸۰۶ - ۱۷۶۳) که از مؤلفات اخیرالذکر کتاب انسانیت وکتاب راجع بکیفیات زمین وفضا شهرت دارد.

هکذا از جمله اجتماعیون این عصر پیر ژوزف پرودون است که دربین سنوات (۱۸۰۹ - ۱۷۶۵) زیسته علاوتاً لوی بلان واتین کابت نیز ازین سلسله بحساب میروند.

اوگوست کونت: (۳) (۱۷۹۸ — ۱۸۵۷) این فیلسوف درشهر مونپیلی یه تولد گردیده درسنه ۱۸۱٤ بمدرسه هندسه شامل شدکه از انجابسبب مخالفت ازقوانین مدرسه خارج گردید، اوگوست کونت درهمین اثناچندی ازسان سیمون تعلیم گرفت

(۱) Main de Biran (۲) Carnier (۳) A- Conte

عالیشان شجاعت مآب سید محمد شریف خان سر یاور حربی حضور همایونی با معاون و هیئت یاوران حربی حضور ملوکانه

و در سال ۱۸۲٤ زعیم مدرسهٔ وضعی مقرر گردیده تمام همان چیزهای که بدون معلومات از آن میگویند نفی کرد اخیراً بمسلك عام انسانیت اعتراف نمود .

امیل لیتره (۱) (۱۸۰۱ — ۱۸۸۱) این فیلسوف معتقد بود که ظواهر حسی موضوع علم است .

هیپولیت تین (۲) (۱۸۲۸) — ۱۸۹۳) این فیلسوف مسلك وضعی خودرا در کتاب موسوم به فهم تشریح داده می گفت : علم بدون خیر محسوس بدیگر چیز شامل نمیشود ، احساس و فکر متماثلند فکر بدون احساس ضعیف چیزی دگری نیست . ادراك و هم حقیقی است بالجمله مسلك او بمسلك حسی کند لیاك منتهی میگردید .

شارل رینوویه (۳) (۱۸۱۵ — ۱۹۰۳) این فیلسوف بعد از کانت بجای فلسفهٔ تجربی مشرب نقد نسبی را ایجاد نمود ، اومیگفت علم نسبی وطوریکه شاید البته علم بمعنی صحیح خود وجود ندارد .

کونت ژوزیف دومستر (٤) (۱۷۵٤ — ۱۸۲۱) این فیلسوف در شمبرای متولد گردید پدر او رئیس پارلمان ساوابود مشهور ترین تالیف از مولفات اوکتاب (شبهای پطر گراد) است این شخص درین کتاب اظهار نموده است که خدای تعالی نگهدار مخلوقات است وانسان بسبب شومیت جرم خود متألم میگردد . تمام امراض جسمانی از الم ادبی متسبب میگردد ، اندازهٔ هر شیٔ بحکم آلهی مربوط میباشد ، جنگها و امراض مهم از پیروی خواهشات نفسانی پیدا میشود ، گویادومستر در فلسفه خود این فرمودهٔ حضرت مولانا جلال الدین بلخی را بنا برمفهوم عقیدهٔ فلسفی خوداستقبال می کنند که حضرت مولانا گفته اند :—

ابر ناید از پیٔ منع زکوة وز زنا خیزد وبا اندر جهات

ویکونت لوی دوبولد (۵) (۱۷۵٤ — ۱۸٤۰) این فیلسوف بعد از انقلاب فرانسه بزرگترین طرفدار پادشاهیست ، دوبولد مولف کتاب (مباحث فلسفی) است که راجع بموضوعات اولی برای معارف بشری وضع شده ، از عقاید اوست : لغت را خالق بانسان می آموزاند ، زیرا انسان تنها بقوهٔ طبیعی خود نمیتواند که نطق رابداع نماید ، این نویسنده از روی فلسفهٔ مکتسبهٔ خود فرمودهٔ حضرت شیخ سعدی (رح) را معناً استقبال نموده که گفته اند :

بنام جهان دار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین

لوی دوبولد بجملهٔ دلایل این مطلب خود بیان میکند : (انسان نمیداند که بدون واسطه انسجام

(۱) Emile Littre (۲) H- Taine (۳) Ch-Renouvier (٤) J- de Maistre (۵) L- de Bould.

کلمات فکر خود را اندازه کند بلکه افکار هم بمصدر خود مانند نطق است که خدای تعالی جل شانه بانسانیکه نمیداند می آموزاند درین موود اگر نظریهٔ فلسفی غور کند جای شك باقی نمانده باید تسلیم نمودکه حقیقت موکده باساس انکشاف آلهی گذاشته شده وما نرا درظاهر بوسیلهٔ تقلید وتسلیم از سلف خود بمیراث می‌بریم)

بوتن (۱) (۱۷۹٦-۱۸٦۷) : این فیلسوف درکتاب فلسفهٔ مسیحیهٔ خود می نویسد حقیقت انکشاف آلهی است وتمام معرفت عبارة از اعتقادی است که انسان بخداوند جل شانه داشته باشد .

بروسی (۲) (۱۷۷۲-۱۸٤۰) : این فیلسوف از جمله فلاسفهٔ مادی است ودرکتاب (تهیج وحزن) اثرخود مسلك مادی را تشریح داده گمان میکرد که تمام ظواهر حسیه وادبیه وعقلیهٔ ما ازمخ صادرمیشود ،

لامونه (۳) ۱۷۸۲-۱۷٥٤ فیلسوف جدلی است که بضد کلیسای مسیحی نوشتها دارد وراجع بحکومت فرانسه هم ! این شخص درتصور خود بوحدت مذهب وفلسفه معتقد است .

فلاسفهٔ المان

فلسفهٔ کانت عقلی درالمان بواسطهٔ خلفای اوباقی مانده بعدازان بدست فلاسفهٔ آتی الذکر بوضعی وتجربی ومادی وتشاومی تبدیل شد :

هرمان لوتز (٤) (۱۸۱۷-۱۸۸۱) : این فیلسوف دربوتزن متولد گردید وبعد از تحصیلات درفلسفهٔ هیکل مهارت تامه یافت عجب انیکه اصول فلسفهٔ او را بکراهت تلقی مینمود چه درنقدومعارضهٔ آن خیلی کوشش کرده است ، هرمان لوتزاولین شخص است که نفس را محل ومصدر ادراك دانسته وعلم نفس را با علم وظایف اعضاء ممزوج نمود .

هلمولتز (٥) (۱۷۲۱-۱۸۹٤) : این فیلسوف درشهر پوتسدام تولد گردیده بعد از اکمال تحصیل باطریقهٔ لولتز حساب دقیقی را علاوه نمود که بسرعت سیال عصبی خصوصیت دارد .

هلمولتز متعقد بود که فترة زمانه فیما بین طبیعت عضوی وادراك مدرك است ، درعکاسی ونقل اصوات ومعلومات برقی مؤلفات مهمی دارد .

ویبر (٦) فیلسوفی است که فیما بین دوایر احساسات ودوایر اجسام منحنیه تفریق نمود ومراتب هرکدام را بیان کرد .

---

(۱) Boutain (۲) Broussais (۳) Lamenais (٤) H- Lotze (٥) Helmoltz (٦) Weiber.

گستاد تیودور فخنر (۱) (۱۸۰۱ - ۱۸۷۰) : این فیلسوف در کروشن سرخس متولد شد بعد از اکمال تحصیل در سال ۱۸۸۰ مباحث خودرا راجع بخورد ترین قوهٔ هر حاسه از حواس ومیزات موجودهٔ احساسات متشابه انسانی نشر نمود.

فخنز درموضوع قانون علاقهٔ تهیج بسبب قوهٔ احساسیه واضع قانون مخصوصی است اومیگفت که تهیج از احساس قوت می پزیرد.

مالخوت: (۲) (۱۸۲۲ - ۱۸۹۳) : این فیلسوف در (بوا - لی - دوك) متولد گردیده بعد اکمال تحصیل از مسلك مادی خودش دفاع شدیدی نمود، در کتاب (دورهٔ زندگی) وکتاب : (وظایف تغذیه) راجع باثبات عقاید خود تفصیلات داد.

بوخنر: (٤) (۱۸۲٤) - (۱۸۹۹) : این فیلسوف، مؤلف کتاب : قوة وماده درشهر (درمستاد) متولد گردیده ودرانجافوت کرد. این شخص درفلسفه خودمانند کارل اوگوست (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸) که در کتاب (دروس فی الانسان) خرد ازنظریهٔ تطور دفاع نمودبه فلسفهٔ مادی شهرت یافت فیلسوف موخرالذکر عقیده داشت که فکر از مخ طوری بوجود می آید مثلیکه از جگر صفرا متولد میگردد. (باقیدارد)

از ابو یزید بسطامی پرسیدند که مردم را درین راه چه بهتر؟ گفت : - «دولت مادر زاد» گفتند اگرنبود؟ گفت : - «دل دانا» گفتند اگر نبود؟ گفت : - «تن توانا» گفتند اگر نبود؟ گفت : - «چشم بینا» گفتند اگر نبود؟ گفت : - «گوش شنوا» گفتند اگر نبود؟ گفت : - «مرگ مفاجا» تاریخ گزیده.

(۱) Fechner (۲) Moleschott (۳) Buchner,

مشاهیر افغانستان

بقلم آقای م کریم خان نزیهی

الهروی: بقراریکه نگاشته اند ، اسم وی عبدالمجید بن اسماعیل بن محمد قیسی الهروی بنظر میرسد . اصل وی ازهرات است ، و درماوراءالنهر تفقه وتحصیل علم فقه نموده، وازفقهای مبرزمذهب حنفی بشمارمیرود .روزگاری بمسافرت دربغداد ، بصره، همدان وبلادالروم بسر برده، ودران نواحی و دیار به تدریس می پرداخت . ونویسند ؛ زمانی دربلادالروم متقلد امور قضای آن سرزمین گشته ، وتادیری بمنصب مذکور اشتغال داشت . وازآنرو اکثریه درکتب سیر ، تواریخ ، رجال ومعاجم شیوخ اورا بلقب قاضی الروم ، متذکر ویادآور شده اند .

وپس از زمانی بسال (٥٣٤) پنجصد وسی وچهار هجری ازآندیار رحل اقامت بربسته ، وارد دمشق الشام گردید ، وفاتش باصح روایات بسال ٥٣٧ پنجصدو سی وهفت هجری مطابق ١١٤٢ یکهزارو یکصدو چهل دو مسیحی . بقیساریه وقوع یافته که آخرین ایام زندگانی خودرا درآنجا بسر میبرد . دراصول وفروع فقه تصانیف متعددی دارد .

ملیحی هروی : اسم ، لقب وکنیة ونسب وی قرار نگارش علامه جلالالدین سیوطي در بغیة الوعاة (که به نسبت سائر معجم نویسان

بیشتر تتبع نموده) عبدالواحد بن احمد بن ابوالقاسم بن محمد بن داؤود بن ابی حاتم ابوعمر الملیحی (باحاء مهمله) الهروی است . او از متشخصین ادب عربی ومشاهیر ادبای قرن پنجم هجری بشمار میرود . وبعلاوه علوم ادبیه حدیث را نیز از ابوعبید هروی (صاحب غریبین) فراگرفته ، براعتی در آن زمینه حاصل نموده است . وازاهل حدیث وادب هردو محسوب میشود .

وفاتش باتفاق مورخین بسال (٤٦٣) چهارصدوشصت وسه هجری مطابق (۱۰۷۰) یکهزاروهفتاد مسیحی باتفاق پیوسته . توالیف وآثار متعددی دارد . وازانجمله یکی الرد علی ابی عبید (درغریب قران) مراد ازابوعبید درینجاهمان ابوعیده معمر بن المثنی التمیمی البصری (متوفی ۲۱۰ ه) است (که دراکثریه کتب سهواً ابوعبید (بدون ها) نوشته آمده و مشارالیه نظر بروایت حاج خلیفه نخستین کسی بود که کتابی درغریب قرآن تالیف نمود (رجوع شود بکشف الظنون ج دوم ص ۱۵۵) ودیگری روضه (که محتوی ومشتمل بر هزار حدیث صحیح ، هزار حدیث غریب ، هزار حکایت وهزار بیت شعر) ازامهات تصانیف اوست که درکتب تواریخ ورجال ازان اسم برده اندوبنظر میرسد ،

الهروی : ابوالحسن علی بن ابی بکر علی الهروی نزیل حلب از مشاهیر سیاحین عصر خود بوده است . نظر بروایت علامه قاضی احمد بن خلکان (دروفیات الاعیان) اصل وی ازهرات است ودر موصل تولد یافته . شخصی رحالة ، جهانگرد ومؤرخ بود ، همواره بسیاحت ومسافرت دربلاد مختلفه بسر برده ، بطواف اماکن وزیارات می پرداخت ، وجائیکه زیارت وسیاحت آنرا قصد کرده بودی ، هیچگاه ازآن منصرف وتارك آن نشدی . بر وبحر ، زمین هموار وکوهستان صعب العبور همه به نزد وی یکسان بوده ، درعزم متین وخلل ناپذیر او وهن وسستی راه نمی یافت . وعلامه ابن خلکان چنانکه

خود مشاهده نموده است. مینویسد که مشار الیه مذکور بموضعی نرسید، مگر اینکه بخط خود در حائط آن چیزی بقسم یادگار نوشته نباشد. وبهمین کار شهرت تمامی یافته، ضرب المثل گردیده بود.

وبعلاوه در انواع حیل وشعبده وسیمیا نیز معرفت شایستهٔ رادارا بود، وبواسطهٔ سیطره وتسلط ئیکه درعلم سیمیا داشت (۱) به نزد الملك الظاهر غازی ابن السلطان صلاح الدین صاحب حلب (۲) تقرب وتقدم جسته، بااو بسر می برد.

واز آنجائیکه سلطان مذکور رعایت خاطر اورا داشت، بخارج شهر حلب مدرسهٔ از برای ابوالحسن مزبور بنا نهاده، ودر ان مدرسه اطاق وحجرهای متعددی به تعمیر رساند. ووی تا آخر عمر در انمدرسه اقامت داشت.

تا آنکه درعشرهٔ اوسط ماه رمضان سال (۶۱۱) ششصد و یازده هجری مطابق (۱۲۱۵) یکهزار و دوصدو پانزده مسیحی ازین جهان رخت سفر بربسته رهسپار بادیهٔ خاموشان گردیده درقبه ئیکه دریکی ازنواحی مدرسه مذکور واقع است بخاك سپرده شد وبقرار روایت الملك المؤید عمادالدین (اسماعیل ابوالفدا صاحب حماة) تازمان او تربت وی معروف بوده است.

رویهمرفته بعلاوهٔ فضائلی که به نسبت وی نگاشته آمد، درادبیات نیزمهارتی داشته شخص شاعری بود واشعار زیادی اوراست (۳) وازتوالیف معتبرهٔ او الاشارات الی معرفت الزیارات، الخطب الهرویه (درمواعظ) والتذکرة الهرویه (درحیل حربی) است که انشاالله در (آثارمحررین افغانستان) شرحی

۱ ـ وفیات الاعیان ج اول ص ۳۴۷.

۲ ـ الملك الظاهر غازی ابن السلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب صاحب حلب تولدش به نصف رمضان سال ـ ۵۶۲ ـ پنجصد وشصت و دو هجری در مصر. و مدت حکمرانی وی درحلب ـ ۳۱ ـ سی ویك سال بود. وفاتش بسال ـ ۶۱۳ ـ ششصد وسیزده هجری درحلب باتفاق پیوسته.

۳ ـ تنها درتاریخ ابوالفدا ازوجود اشعار وطبع شعری اوتذکاری بمیان آمده رجوع شود به حوادث سال ـ ۶۱۱ ـ ششصدو یازده.

به نسبت آنها نگاشته خواهد آمد.

غزنوی: مرحوم هدایت (در مجمع الفصحا) اورا خواجه عمید ابن یعقوب کاتب معروف بعطاء رازی قید نموده و ابوالحسن علی بن الحسن باخرزی متوفی (۴۶۷) صاحب دمیة القصر و عصرة اهل العصر، اسم، لقب، کنیه و نسب وی را ابوالعلا عطا بن یعقوب الغزنوی نگاشته است.

مشار الیه از منشیان اواخر عهد غزنویها و شعرای ذواللسانین است، در فارسی و عربی هردو اشعار رائق و رشیقی داشته، از معاصرین سلطان ابراهیم ابن مسعود غزنوی است، و در مدح او قصائدی دارد. باابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان معرفتی داشته و مسعود سعد در مدح و رثاء او قصائد و قطعاتی سروده است.

در اواخر حیات از منصبی که متکفل آن بود معزول گردیده، بامر سلطان ابراهیم مذکور بصوب هندوستان مسافرت اختیار نمود. و پس از زمانی بروایتی در سال (۴۷۱) چهار صد و هفتاد و یك هجری و بروایت دیگر در سال (۴۹۱) چهار صدو نود و یك هجری در آن سرزمین وفات نمود.

و نویسند؛ دیوانی در شعر فارسی و دیوان دیگری در عربی داشته، که متاسفانه از وجود آنها کنون اثری باقی نمانده است، و با ستثنای چند قصیده فارسی که (در جلد اول مجمع الفصحا و لباب الالباب عوفی) بنظر میرسد، باخرزی نیز در دمیة القصر (۱) یکی از قصائد عربی اورا که در جواب قصیدهٔ (عمید ابوسهل حمدی که برای عمید ابوبکر بن ندو نگاشته بود.) انشاد کرده است قید و ضبط نموده که مطلعش اینست:

دمیة القصر ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹.

نظمك المعجز المبارك فالاً ـ قدسقانا من علیه سلسالاً الخ .

ابو زید بلخی : ابوزید احمد بن سهل البلخی ، از کبار متفردین علمای اسلام است، درعلوم شرعیه ، فلسفه ، ادب،وفنون شتی دسترس واطلاع قابل قدری داشته ، و در عصرخود از فضلای جامع علوم قدیمه و حدیثه بشمار بود و کاملاً مصنفات خود رابسلك و طریقهٔ فلاسفه نوشته است .

تولدش بسال (۲۳۵) دو صد و سی و پنج هجری مطابق (۸٤۹) هشتصد و چهل و نه مسیحی در یکی از قراء بلخ باتفاق پیوسته ، پس از اکمال تحصیلات ، بمسافرت های بعیده و طولانی پرداخته ، باز بوطن خود بلخ عودت نمود . و حاکم آنزمان بنا بر شهرتی که ابوزید مذکور اکتساب کرده بود، منصب وزارت خود را باو تفویض و تقدیم داشت . ولی وی از قبول وزارت ابا و استنکاف نموده ، بشغل کتابت با کمال خوشی تن برضا داده ، و تا آخرین مرحلهٔ حیات بهمان شغل کتابت بسر میبرد .

وفاتش بشب شنبه (۲۲) ماه ذیقعدة الحرام سال (۳۲۲) سه صدو بیست و دوی هجری مطابق (۹۳٤) نهصدوسی وچهار مسیحی وقوع یافته ، درعلوم مختلفه تصانیف متعددی ازخود بیادگار گذاشته است . که امهات آن کتاب اقسام العلوم، کتاب النحو والتصریف، اسما الله تعالی وصفاته ، کتاب المختصر فی الفقه، صور اقالیم اسلامیه(بقراریکه مینگارند نخستین کتابیست که دررسم ونقشهٔ زمین در عالم اسلام تالیف وتدوین یافته است)شرایع الادیان، سیاسة الصغیر ، سیاسة الکبیر، الاسماء والکنی والالقاب ، مایصح من احکام النجوم ، اقسام علوم الفلسفهٔ ، کتاب الشطرنج ،فضائل البلخ، اخلاق الامم (☆) والبدء والتاریخ است و درین کتاب مؤخر الذکر محققین ترددداشته ، اکثریهٔ آنرا ازمطهربن طاهر مقدسی میدانند. (تا تمام)

* رجوع شود بکتاب الفهرست لابن الندیم و بغیة الوعاة سیوطی که از جمیع مصنفات وی اسم برده اند .

دورنمای دره های بخراب

دّرهٔ کلان نجراب

وزیر معروف افغانستان

درقرن ۹ هجری

نگارش شرح حال .وزیر معروف و دانشمند فقید نظام الملك ثانی امیر علی شیر نوائی از وقتی مکنون خاطر بود . چه صدارت این وزیردانشمند در موقعی اتفاق افتاده که حصهٔ غرب شمالی وطن عزیز ما یعنی حوزهٔ هرات و اکناف آن خیلی روز گار خوشی دیده وداخل مراحل بسی عزت و سربلندی بوده .

پس اگر بگوئیم بسی افتخارات ولایت هرات آنوقتهٔ ما یعنی حدود قرن نهم هجری مرهون خدمات ومساعیٔ این وزیر روشن ضمیراست مبالغه نکرده خواهیم بود ؛

سلطان حسین میرزا تاجدار هرات در قرن ۹ هجری عشقی بعلم و ادب وذوق بترقیات مملکت خود داشت و برای پیشرفت اینکار مجاهدات خسته گی ناپذیری ابراز مینمود ولی درطرح آن نقشه های ترقی وسعادت ملك که فکر او می‌سنجید فقط قلم این وزیردانابود که بصورت صحت و حقیقت آنرا مرتسم ساخته و در میدان علم و عمل حاضر می کرد .

پس اگر ما امروز بنام تقدیر خدمت رجال گذشتهٔ وطن سطوری بافتخار میر علی شیر وزیر معروف می نویسیم شك نیست روح اورا از خودخورسند و شاد کرده خواهیم بود ، ولی درعین این تدارك و آرزوی ما این فضائل را فاضل گرامی سید محمد عبد الله ایم . ای . برادر هندی ما حاصل کرده و شرح حال این مرد بزرگ را بطوریکه شایستهٔ مقام ودر خور اعتبار اوست نوشته ودرشمارهٔ(۳٦ اورینتل کالج میگزین) منطبعهٔ لاهور بطبع رسانیده است .

باری ما در ازای این تتبع و زحمت آقای نگارنده جز اظهار تشکر و تقدیر زحمت دیگر چیزی نمی نویسیم . نوطه ها و یاد داشت های که حاضر کرده بودیم فعلاً معطل داشته و عیناً بترجمهٔ نگارش این برادر هندی خود اقدام و اینك تا جائیکه این تراجم حاضر شده است قرار آتی بملاحظهٔ قارئین عزیز میرسانیم .

« سرورگویا »

ترجمه و اقتباس از اورینتل کالج میگزین مترجم: آقای سرورخان گویا
نمرهٔ مسلسل (٣٦) منطبعهٔ لاهور

نظام الملك ثانی

یا امیرعلی شیر فانی (☆) تخلص وزیر سلطان حسین بایقرا بادشاه هرات متوفی ٩٠٦ هجری.

سوانح و حالات وزرای اسلامی در تاریخ اسلام موضوعی مهم و زمینهٔ بسیار مساعد و مناسبی است برای شغل یك متتبع یا طالب علم که حصهٔ از اوقات خود را باین شغل خطیر صرف نماید. آری درین سلسله چشم باشخاص نمایان و برجسته‌ای بر میخورد که از حیث استحقاق و جامعیت فضائل باید هیچ تاریخی از تواریخ امم عالم از اسامی آنها خالی و بی بهره نباشد چه وجود هر یك از آنها در ادوار تهذیب و تمدن انسانی بمثابهٔ مینار بلند و روشنی اندازی بوده که اطراف و جوانب خود را تا مسافه دوری مستنیر ساخته است. البته آشنایان تاریخ از فضائل علمی و سیاسی و رتبهٔ هوشمندی و هوشیاری خواجه نظام الملك طوسی صاحب اسمعیل ابن عباد، رشید الدین فضل الله، شیخ ابوالفضل، خواجه محمود گاوان، میرعلی شیر وغیره واقفیتی داشته بیخبر و ناآشنا نخواهد بود ولی با کمال تاسف اعتراف نمائیم که باستثنای یکی دو نفر تاریخ خصوصی سائرین همانطور در پردهٔ خفا مانده و تاحال کسی سراغ نداریم که این پرده را عقب زده و ما را از احوال آنها فی الجمله اطلاعی بخشد.

* راجع به تخلص شعری این مرد بزرگ در فارسی اختلافی بمشاهده میرسد. چنانچه قسمتی از تذکره نویسان مانند نمونهٔ ادبیات تاجیك، آتشکده آذر، آثار هرات وغیره (فنائی) ضبط کرده اند. ولی در مقدمهٔ اردو بر لطائف نامهٔ فخری، و ریاض الشعرای والهٔ داغستانی، نگارستان سخن، و قاموس الاعلام، تخلص او در فارسی (فانی) نوشته شده چنانچه در ریاض الشعرا بیت ذیل هم درین زمینه مرقوم است: گر رسد ناخوشی از خلق خوشم چون فانی — زانکه با ناخوشی اهل جهان خوش دارم. رویهم رفته در تذکره های معاصر و همراز او از قبیل تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی و بهارستان جامی تخلص فارسی او خواه فانی و خواه فنائی باشد بنظر نرسیده از انجا که کلمهٔ (فنائی) با کلمهٔ [نوائی] که تخلص شعری او در زبان و اشعار ترکی است هموزن معلوم می شود لهذا فنائی نسبت به فانی مقرون بصحت مینماید والله اعلم بالصواب. — مترجم —

میر علی شیر درین سلسله بزرگترین شخصی است که کرسی وزارت دریك عهد از وجودش زینتی بسزا داشته چنانکه اگر آفتاب درخشان افق وزارتش ندانیم البته ماه جهان آرائی خواهد بود ، موضوع حاضرهٔ ما که دراطراف وحالات این وزیر نامی گفتگو دارد گویا نخستین قدمی است که درین راه بردانشته میشود برعلاوه تااندازهٔ ممکن جهد میرود که حیات علمی و تعلیمی این وزیر نامدار نسبت بحیات سیاسی او بیشتر مورد دقت وتتبع قرار گیرد .

نظام الدوله والدین میر علی شیر که اکنون کار نامهای علمی او موضوع بحث ماست وزیر سلطان حسین بایقرا بوده وازین جهت لازم است که نخستین مختصری از علم دوستی ومعارف پروری سلطان حسین ذکری بمیان آوریم ، تادر شرح زندگانی میرعلی شیر برایما سهولتی دست دهد .

سلطان حسین ابن منصور ابن بایقرا درحجر تربیهٔ سلطان الغ بیك ابن شاهرخ ابن تیمور پرورش یافت وبعد ازفوت الغ بیك وپسر او عبداللطیف سلطان ابوسعید اورا بعلتی درزندان کرد ولی از حسن اتفاق بنحوی از زندان نجات یافته وباابوالقاسم بابر ردیف وهمراه گردیده نخست استر آباد و متدرجاً اکثر ممالك را مفتوح نمود چنانچه بعد از وفات سلطان ابو سعید هرات راهم تسخیر نموده در ۱۰ رمضان سنه ۸۷۲ هجری مطابق ۱۰ اپریل ۱۴۶۸ میلادی تاج شاهی برسر گذاشت ودرعرصهٔ چهل سال عهد سلطنت او حوضهٔ هرات از حیث اعتبار علمی وصنعتی از مهم ترین مراکز علمی وعرفانی دنیای اسلام بشمار میرفت .

دربار این سلطان بزرگ بهترین مرجع اهل علم وفضل وخوبترین مأمن شعرا ، مؤرخین ، اطبا وقبلهٔ آمال مصورین چیره دست وصنعت کاران زبردست بوده

است ولی متحیریم که این همه ترقی علم و عرفان را ازقدردانی های سلطان حسین میرزا بدانیم یا از معارف پروریهای میرعلی شیرانگاریم .

اما اینقدر معلوم است که این شهریار و وزیر نامی هردو در تحریك سلسلهٔ علم وهنر دارای رتبهٔ بلندی بوده اند پس اگر ما کارنامهای قرن ۹ هرات را از نتیجهٔ مساعی وقدردانیهای این سلطان و وزیر نامور بگوئیم خیلی موزون و مناسب خواهد بود .

بابر اگرچه از اخلاق و سایر شمایل و عادات سلطان حسین سخت انتقاد و خورده گیری کرده است اما از دورهٔ درخشان سلطنت او بهیچ وجه چشم پوشی نتوانسته همیشه ازذوق علمی و قدر شناسی او بحث میراند.

اگرخوب تأمل نمائیم این علم دوستی و معارف پروری نه تنها مخصوص سلطان حسین بوده بلکه اکثر شهزادگان تیموری باین صفت عالی موصوف بوده اند چنانچه مؤلف شهیر مارتن درکتاب موسوم به *The Miniature painting and paintiners of Persia, India and Tukey.* درینخصوص مطالب خوبی نوشته است چنانچه مطالب او درین زمینه همه مملو و مشحون از راستی وصداقت مینماید. مؤلف شهیر می نویسد: خاندان وسلالهٔ تیموری از اقوام وحشی نه بوده اند چه سخنان خود آنها دلیل است بر آنکه این خاندان ازمهذب ترین و متمدن ترین اقوام محسوب و بهترین فرمانروای دنیای علم و صنعت وخوبترین واله وشیدای فنون لطیفه بوده اند، برعلاوه نسبت بفنون لطیفه یك شغف خاص و یك شوق پاکیزهٔ در دل می پرورانیدند ازشگفت کاریهای این خاندان بوده که بمحض آنکه ازمیدانهای جنگ طاقت فرسا و صبرآزما فراغت می یافتند علی العجاله بجانب شعر و سخن پروری توجه می نمودند خلاصه هر یك ازانها در پهنهٔ روح کد ازرزم شهسوار، ودر محفل روح پرور علم وفن مقام صدارت را دارا بوده اندوما اشخاصی دربین آنها سراغ داریم که از بهترین

شعرای آندوره محسوب میشوند، خود سلطان حسین میرزا ازشعرای مفلق بوده واشعاریکه بزبان ترکی سروده ازبهترین اشعار زبان ترکی محسوب است برعلاوه بامولانا عبدالرحمن جامی که درین دور اخیر سرآمد شعرای بزرگ و مفلق بشمار میرفت بقوهٔ قابلیت و استعداد خدا داد خود در اشعارعربی مقابله نموده ودران زمینه مصاف ادبی داده است. سلطان حسین مانند بایسنغر، شاهرخ الغ بیگ، یك عشق مفرط ودلچسپی زیادی بکتب نشان میداد چنانکه درین خصیصه ازدیوك آف برگندی وسائرعلاقمندان قرن ١٦ - ١٧، ایطالیه و فرانسه نیز مقام اولیت را احرازکرده است.

سلطان حسین میرزا کتابی بنام مجالس العشاق تالیف نموده ودران کتاب ازلطایف ودقایق عشق ومحبت شرح داده اما بابرکه معاصر اوست مجالس العشاق را بنام دیگری ضبط کرده ودربابرنامه مفصل ازان صحبت می کند اهمیت پهلو های علمی وادبی امتیازو خصوصیات دانش پروری این سلطان بزرگ مارا متوجه این مسئله می سازد که گوئیم: این سلطان نه تنها در معرکهٔ رزم جوئی یکتا بوده بلکه درعلم دوستی وهنرپروری هم نظیری بخود نداشت برعلاوه درمردم شناسی وفضائل انسانی نیز بهرهٔ مستوفای را دارا بود ازفراست بی مانندومال اندیشی قابل ستایش و تدبر ودانشمندی زایدالوصف این پادشاه بزرگ بوده که مانندامیرعلی شیر یك مشیر زبردست ووزیر بی مانندی را برای دوستی خودانتخاب نمود.

شخصیت این وزیر دانشمند نه تنها مایهٔ نازش وافتخارهرات وخراسان بوده بلکه تمام دنیای اسلام درانوقت مقام اورا محترم وعزیز داشته بوجود بی همتای او افتخار ومباهات می نمود،

اگر مااختصاص وامتیاز دربار سلطان حسین میرزا را از وجوداین وزیر

مامور بدانیم البته بیجا نخواهد بود چه حیثیات ذاتی سلطان حسین از موجودیت میر علی شیر بوده وبس ، رویهم رفته اگر اکنون ماحیثیات این مرد بزرگ را باحیثیات ومزایای سلطان بسنجیم غالباً کفهٔ اوصاف وزیر نسبت بشهریار وزین تر وسنگین تر خواهد برآمد ، شهرتیکه نصیب حکومت ودربار سلطان حسین میرزا گردید درحقیقت از طفیل علما وفضلا ومصورین وسائر اهل صنائع بوده که وجود میر علی شیر در جلب آنها حکم مقناطیسی داشت ، اگر فرضاً سلطان هرات مانند میر علی شیر یك وزیر بی نظیری نمیداشت درقبیلهٔ گورکانی خود ابداً دارای این امتیاز واوصاف برگزیدهٔ که تاامروز فراموش نگشته نمیشد .

خلاصه میخواهیم که در اطراف وجوانب علمی و ادبی وروبهمرفته ازسائر سوانح زندگانی این وزیر باتدبیر صحبت نموده مقصدخودرا بیان نمائیم .

امیر علی شیر

نام حضرتش نظام الدین علی شیر واسم پدرش کچکینه بهادر و درعهد سلطان أبوسعید میرزا امیر والا دستگاهی بوده است . تولد این وزیر نامی ۱۷ رمضان سنه ۸٤٤ ووفات در ۱۲ جمادی الثانی سنه ۹۰٦ هجری واقع گردیده ، دراوائل عمر وآغاز دورهٔ تعلیمی او صرف دو واقعهٔ روی داده که قابل ذکر است : میگویند بعدازوفات شاه رخ میرزا وقتیکه امیر کچکینه بهادر باعایله واطفال خود ازیزد بسوی خراسان رهسپار گردیده شب وروز منازل ومراحل پیموده و درهرقدم بموانع ومشکلاتی بر می خورد ، میر علی شیر که درین وقت پسر خوردسالی بوده ودرین قافله شرکت داشت ، شبی ازسوء اتفاق خواب بروغلبه کرده عنان اسپ سواری او ازقبضهٔ اختیارش بدررفت واسپ خود سرانه بمیل وخواهش خود براه افتاده

قطع مسافه مینمود تابالاخره منتج باین قضیه گردید که میرعلی شیر از قافله جدا مانده وبیك وادی بی نهایت مخوف ووحشت ناك دچارشد که از آبادی وشاهراه بسیار دورافتاده بود ، این سوار گم گشته وقتی ازخواب بیدار گردید که روشنی ستاره صبح لشکر ظلمت را هزیمت داده درینوقت احساس نمود که اطراف وجوانب او تماماً وحشی وبیگانه است نه ازقافله خبری ونه از منزل اثری نهایت تعجب او را دست داد که اینچه قضیه وماجرائی است که برمن میگذرد بالاخره با وجود خوردسالی ازجاده تدبر وتعقل منحرف نگردیده بی تکلف اسپ را هی کرد و بایك سکون وآرامش مطلق این وادیهای بی آب وعلف را طی نموده خود را بجادهٔ مقصود رسانید ، بعد ازان که میرعلی شیر ازقافله جدا افتاده وپدرش بخبر شد که میرعلی شیر ازقافله جدامانده بی اندازه مضطرب وسراسیمه گردیده علی العجاله تنی چند ازهمرهان را بسراغ او فرستاد هنوز این نفری چندقدم برنداشته بودند که ازمقابل گردیك سوار بلندشد دیدند که درمقابل ونزدیك آنها میرعلی شیر است که اسپش تنها گرد کرده می آید واینواقعه مربوط بزمان ٦ سالگی میرعلی شیر است .

خلاصه درین عهد خورد سالی باین اندازه سکون و بی خوفی تنها براه افتادن ودر تلاش منزل مقصود با طمینان گام زن گشتن دلیل محکم و برهان روشنی است بر دلاوری وفراست وهوشمندی آیندهٔ او .

ملاقات باشرف الدین علی یزدی

میر علی شیر درمجالس النفایس واقعهٔ ازابتدای زندگی خود را نوشته وازان دورهٔ تعلیم ابتدائی او بخوبی معلوم وآشکار میگردد ، هرچه مرجیکه بعد ازوفات شاهرخ میرزا روی داد دران هنگام پدر امیر باعدهٔ کثیری بسوی عراق عزیمت کرد ودر منزلیکه موسوم به (تفت) بود یك روز اقامت نمودند اتفاقاً در قرب و

جوار همین منزل خانقاه مولانا شرف الدین مصنف ظفرنامهٔ تیموری واقع بود درین وقت میر علی شیر پا بمرحلهٔ ٦ سالگی گذاشته بود با اطفال همسال خود بازی کنان بطرف خانقاه روان شد دید شخص بزرگ وعالی جنابی بر مصلی نشسته بطرف اطفال متوجه است وازبین بطرف یکی اشاره نمود، میر علی شیر می نویسد که خود من ازبین اطفال به نزد حضرتش رفتم، مولانا ازمن سوالاتی چند نمود ودر مقابل جوابهای معقولی داده مورد آفرین و تحسین اوشان گردیدم، مرا مخاطب قرار داده پرسید که ای بچه تا حال بمکتب رفته ای یا خیر؟ در جواب گفتم بلی! باز پرسان نمود که قرآن مجید را تا کدام حصه خوانده ای؟ گفتم تا سورهٔ تبارك! درین وقت برای من عاجز دعای خیر نمود و بعد از اندك فرصتی پدرم بحضورش آمده عرض نیازی نمود.

تعلیم مقدماتی

امیر علی شیر باسلطان حسین میرزا همدرس وشاگرد یك مکتب بودند آغاز علاقه محبت ودوستی بین هردو در مکتب ظهور نمود حقیقتاً این دوستی ومحبت تفأل نیکی ازبهر آنها گردید چه سرگرمی های علمی آینده این چنین شخصیتهای بزرگ وعلم دوست همین اقتضا داشت که شالودهٔ روابط این مربیان زبردست علم وفن بایکدیگر باید درحیاط چهار دیوار مکتب گذاشته شود درزمان حکومت ابوالقاسم بابر این هردو دوست باهم یکجا شده هردو منظور نظر بابر گردیدند چنانچه بابر امیر علی شیر را همیشهٔ بنام فرزند یاد مینماید، بابر در سنه ٨٦١ هجری انتقال نمود وبعد ازان امیر علی شیر ازسنه انتقال بابر تاسنه ٨٧٣ اول درمشهد وبعد درسمرقند مشغول درس وتعلیم می بود؛

امیر علی شیر درمجالس النفایس می نویسد که یك مرتبه نهایت

مریض و سخت ناتوان گردیدم و درگوشهٔ افتاده ناله‌می کردم اتفاقاً روزی دران هنگام عدهٔ ازجوانان آزاد خوازمقابلم گذرداشتند وچنان مینمود که مشغول تفریح وتفرجند ، این جوانان اشعاریرا که‌سیاحان ومسافرین قبلا دردیوارهای آنجانوشته‌بودند بایك شوروحرارتی میخواندند ودرمعنی هربیت بایکدیگر مباحثه‌ومعارضه‌مینمودند،درین‌بین شخصیکه‌ازهمه درسن بزرگتربود بررفقااعتراضی نمود وآنها درجواب والزام حریف جدوجهد بلیغی بخرج بردند اما کامیاب نیامدند ، خودم دربستر بیماری این‌مباحثه راشنیده وارد بحث‌شدم جانب خوردسالان را گرفته حریف راملزم ساختم ، بعدازینکه ازنام من پرسید ویکدیگر راشناختیم‌معلوم‌شد که‌آن‌شخص بزرگترشیخ کمال تربتی است که‌بعزم زیارت مشهد مقدس باسائرین آمده‌اند، خلاصه شیخ التفاتی بسیاری درحق بنده مرعی داشته واستمالتی ازمن نمود،بعدازین واقعه درزمان‌سلطان ابوسعیدمیرزا در سمرقند بحضور خواجه‌فضل ابواللیثی که صاحب خانقاه بود درحوضهٔ تدریس و تعلیم شان شامل بوده ، خواجه فضل الله عالم بی نظیری درعهد خود بود ، طلبهٔ اطراف واکناف‌برای تحصیل واستفاده حاضر به‌حضورشان میشدند ، خواجه از حدت ذهن ورسائی‌فکرمیرعلی شیر متعجب واکثراًاورا مورد تحسین وآفرین قرار میداد درحقیقت این دوره سخت ترین ادوار حیات میرعلی شیر بحساب میرود چنانچه فقر وافلاس‌او باندازهٔ بود که یکروزحمام رفت‌وپول‌نداشت‌جز ؤدان خودرابعوض پول نزدحمامی‌گرو گذاشت ، حمامی رعایه نمودوجزءودان را نگرفت ، روزی که آفتاب اقبال وطالع سلطان حسین میرزا طلوع وافواج مظفر ومنصورراوهرات را تسخیر نمودند، درین وقت‌سلطان حسین میرزا بیاد دوست قدیم و همدرس خودافتاده اورابحضورخواست ووظیفهٔ مهرداری راباوسپرد ، درینوقت که امیر علی شیر درعین عنفوان شباب واسباب کامرانی بخت ودولت

در رکاب او میرفت یکلحظه هم از تحصیل علم وهنرپروری نیاسوده وآرام نگرفت. نظر بقاعدهٔ مسلمانان « اطلبو العلم من المهد الی اللحد» غالب اوقات خودرا که از کار فارغ میشد بمطالعهٔ کتب صرف می‌نمود، با آنکه بمهمات ملکی وامور کشوری مصروفیتی داشت در نزد مولنا فصیح الدین محمد النظامی درس میخواند چنانچه مولنا از بزرگترین استادان میر محسوب میشوند.

امیر علی شیر در ۸۷۳ هجری بحضور سلطان حسین میرزا حاضر آمدو اجمال حیات سیاسی اودرین ایام بروجه آتی است!

میر علی شیر دراوایل ملازمت برتبهٔ مهر برداری سلطان حسین میرزا تقرب وبعدها بمقام منیع وزارت ارتقا جست تاآنکه در سنه ۸۷۸ از حضور سلطان استعفی خواست اما استعفایش قبول سلطان نیامده اورا طوعاً وکرهاً بانجام فرایض دیوان مالی مکلف ساخت ودر سنه ۸۹۲ هجری بفرمان فرمائی حکومت استرآباد مقرر گردیده تابالاخره پس ازیك سال مکرراً استعفی خواست واین مرتبه استعفایش بمعرض قبول درآمد وبهرات باز گشته گوشهٔ عزلت وانزوا اختیار نمود ودر ۱۳ جمادی الثانی ۹۰۶ هجری مطابق ۳ جنوری ۱۵۰۱ عیسوی ترك حیات گفت در حادثهٔ وفات میر حکایت عجیبی اتفاق افتاده میگویند: هنگامیکه سلطان حسین میرزا دراواخر جمادی الاولی ۹۰۶ هجری ازمهم استرآباد فراغت یافته بهرات بازگشت، میراز هرات چند منزل باستقبال سلطان برآمد وشب چهارشنبه را بسرای پریان گذرانید صبح هنگام طلوع آفتاب اشعاریکه عابرین ومترددین گاه وبیگاه بدیوار سرای نوشته بودندباعث جلب نظر میر گردید وبمطالعهٔ آن ابیات مشغول شد اتفاقاً ازخواندن ابیات ذیل بی نهایت متأثر گردیده رقتی برای اودست داد.

درین دقیقه بماندند جملهٔ حکما　　که آدمی چکند باقضای کن فیکون
قروع نبض چو شد منحرف زجنبش اصل　　بلای عجز فرو رفت پای افلاطون
صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد　　بماند بیهده در دست بوعلی قانون

الحاصل میر ازین سرای منزلی پیشتر رفت و بپایاب نام رباط دیگری فرو دآمد در شب پنجشنبه مولنا ویس از طرف سلطان آمد و پیغامی آورد که حضرت سلطان بسرای ملك امیر شاه تشریف حضور ارزانی دارند شرف سلام و ملاقات حضرتش با شما درانجا میسر میشود، همدرین وقت که مولنا ویس این پیغام را می گذرانید دفعةً سکتهٔ عارض مزاج میر گردیده تمام حواس و مشاعر او مختل و معطل ماند هر چند صاحب تاریخ حبیب السیر این واقعه را از فرط شوق و مسرت میر نسبت به تشریف و ملاقات بحضور پادشاه میداند چنانچه می نویسد: وعدهٔ وصل چون شود نزدیك آتش شوق تیز تر گردد.

اما تحقیق درینموضوع برایماخارج از بحث مینماید علی ای حال این مرض مهلك باندازهٔ بر میر هجوم آورد که کوشش و علاج اطبا ابداً سودی نه بخشید تا بالآخره در ۵ جمادی الاول هنگام صبح بهمین مرض وفات نمود، انالله وانا الیه راجعون ـ اگر چه سلطان حسین میرزا نسبت بمیر علی شیر بی اندازه الفت و محبت داشت و ازین انتقال پر ملال سخت متأثر و محزون گردید اما این سانحهٔ جان گداز تنها سلطان را سوگوار نساخت بلکه تمام شهر هرات بیك ماتمکده تحویل یافت، چشم هر صاحب نظری از فقدان این وزیر فیاض نامدار اشك حسرت می بارید، در عیدگاه هرات مراسم نماز جنازه بعمل آمد و درجوار مسجدجامع هرات در گنبدیکه خود میر برای دفن خود ساخته و انتخاب کرده بود مدفون شد، مراتب عزاداری او از طرف سلطان و سائر اعیان مملکت به بسیار عزت و احترام انجام یافت شعرا وسائر ارباب فضل مراثی و قطعات

متعددی در وفات ورثاء او سرودند وما ازانجمله محض این دوبیت مولنا بلخی را تذکار میکنیم مولنا بلخی می سراید :

ای فلك بیداد و بی رحمی بدینسان کردهٔ — وی اجل ملك جهان را باز ویران کردهٔ
بر جهانبانان چه میگوئی حسد نبود مرا — ازحسد باری جهان را . . . . . .

مقبولیت میر

تمام خراسان بلکه کافهٔ دنیای اسلامی بطوریکه شاید مراسم ماتم و عزاداری او را بعمل آوردند و ازین آشکار میشود که میر در سائر طبقات مردم ازخواص وعوام مقبولیت شایانی داشته است چنانچه از یکطرف پادشاه و امیر بغاشیه برداری او افتخار می نمودند و ازطرفی عموم از دل و جان باستان بوسی اومایل و راغب بودند بلی از کثرت کتب مؤلفه بنام میر اینمطلب بخوبی روشن است و ما در آتی تذکاری ازان خواهیم نمود .

اکنون از شرح علاقهٔ مفرط سلطان باین وزیر صرف نظر نموده صرف یك واقعه را بطور اختصار نقل مینمائیم .

میر چند نوبت از حضور سلطان جهت ادای فریضهٔ حج بیت‌الله رخصت میخواست و سلطان بعلتیکه تاب مفارقت او نداشت رخصت نمیداد تا بالآخره درسنهٔ ۹۰٤ هجری هنگامیکه سلطان برای حل و فصل امور سیاسی و کشوری در مرو اقامت داشت امیر مجدداً هوای سفر حج به دل پرورانید و مولنا نظام‌الدین یحی عبدالحی طبیب را جهت حصول رخصت در مرو فرستاده و خود با عدهٔ کثیری از علما و فضلا جانب مشهد رفت و درانجا منتظر حکم و فرمان سلطانی بود پس ازچند روز مولنا نظام الدین از حضور پادشاه مرخص و بمشهد وارد گردید و فرمانی ازسلطان آورد این فرمان

تذکاری از خاطره های شیرین وعلاقمندی های گذاشته داشت و میر را بعلت بی امنی‌راه ازسفر حج منع وبحضور خواسته بود، سلطان دران فرمان ازتکلیف بحضور وخواهش ملاقات بعبارت ذیل می نویسد :

« دیگرآنکه چون تمادی ایام این سفرظاهر است وبرعمر اعتمادی نیست اگر یك نوبت دیگر ملاقات فرموده قاعدهٔ خیرباد بتقدیم رسدمی تواند بود — اما باوجود این دوحال ازین مقدمات که نوشته شد دغدغهٔ هست که مبادا بخاطرشریف غباری رسد وتصور فرمایندکه غرض ازین سخنان منع عزیمت ایشان است ، چون همیشه هرچه ازروی دولتخواهی بخاطر می‌رسیده بی تکلف گفت وشنید می نموده‌اند ، مارا نیز لازم نمود که هرچند درین ابواب بخاطر رسد اشعار میفرمایم ، باقی رای صواب نمای مختار است ، وهرچه بصلاح دارین مقرون خواهدبود، بتقدیم خواهدرسید، سعادت‌دارین ملازم باد والسلام » .

(مکارم ، ق ۱۵۳ ب)

میر که فرمان عطوفت پیام سلطانی را مطالعه نمود ، کشش قلبی وجاذبهٔ دوستی‌اورا وادارساخت‌تافسخ عزیمت نموده بسوی مرو روان‌گشت وخودرابحضور سلطان‌رسانید ونظربمحبت سلطانی‌چندی ازین قصد بازایستاد ولی ازحضور سلطان استدعا نمودکه چون به‌مصلحت اعلی ازسفر برکت طراز حجاز باز ماندم امیداست حضرت سلطان مرابگزارند تابقیهٔ حیات مستعار را بخاکروبی آستان مزار شیخ الاسلام حضرت خواجهٔ انصاربسربرم چه شاعری گفته است :

رسمیست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر

سلطان استدعای میر را بدرجهٔ قبول مقرون ساخت وبلکه بمیر فرمود نه‌تنها همین استدعای شما ازجانب ما قبول است بلکه تا مدتی که در خراسان اقامت دارید ، هر خواهش واستدعائی که نمائید بعزقبول مقرون خواهد شد

چرا که وجود شما مایهٔ نازش و افتخار خراسان میباشد.

(مکارم ق، ٦٥٤ ب)

این است شرحی از داستان مهر و محبت این پادشاه و وزیر که نگاشته آمد، اکنون مقبولیت و مقام میر را در بین عموم از زبان بابر بشنوید، بابر میگوید: در خراسان احترام علی شیر باندازهٔ بود که هر کس هر چیز را که دوست میداشت بنام میر منسوب مینمود تا نام او زنده و پایدار بماند چنانچه تمام اهل فضل و صنعت کاران نامی هرات هیچ یك اثر خود را بمعرض ظهور نیاوردند تا اول آنرا بنام میر منسوب نکردند.

(بابر نامه ترجمهٔ بیورج ج ۲ ص ۲۸۷)

عادات و خصائل

طبیعت میر بی نهایت حلیم، رقت قلب و شفقت در ضمیرش مخمر و خاکساری و تواضع زیور کمال و اوصاف حسنهٔ او بوده، با این رتبهٔ بزرگ و منزلت عالی با اشخاص زیر دست و خوردان بانتهای شرافت و اخلاق نیکو سلوك میورزید، سخاوت و دست کشاده خاصهٔ فطری او بود و ازین سخاوت او بود که خراسان مصب علم و فضل گردید، و از طفیل وجود او تمام اهل علم و فضل با یك فراغت واطمینان خاطر سرگرم شغل خویش بودند، اما با این همه فضائلی که میر داشت شاید اندك رنجی نیز در طبیعتش مرکوز بوده، چه از بنائی شاعر باندك معاملهٔ رنجید و این رنجش بجائی رسید که شاعر بیچاره دو مرتبه از هرات مسافرت مجبوری اختیار نمود اگر چه شك نیست که بنائی هم در طبیعت خود مغرور بوده در مقابل میر ساکت و خاموش نمی ماند.

علی ای حال جامهٔ فضائل میر ازین خصیصه لکه دار و در نظر ارباب عقل

چندان زیبا و خوش آیند نمی نماید. (۱) . . . . . .

. . . . . .

میر به بازی‌شطرنج شغفی فوق‌العاده داشت در اوقاتیکه فارغ می بودیاصحبت از شعر وشاعری داشت یامشغول ببازی شطرنج می‌بود وباندازهٔ مستغرق ببازی شطرنج می گردید که بجواب عریضهٔ مخلصین خود هم تازمانیکه از بازی فارغ نمیگردیدمتوجه نمیشد، مداخله‌درامورخارجی‌رادرمیان‌بازی‌بی نهایت بدمیدید.

وقتی میر باشخصی شطرنج می‌باخت وسخت مشغول بازی بود درین وقت پای خود را دراز کرده اتفاقاً بنائی همانطرف نشسته وجسمش طبعاً مزاحم از درازکردن پای میر شد میر تااندازهٔ بهم برآمده گفت: خدای برحال هرات رحم کند که درین شهر چه مقدار کثرت شاعر است که اگر شخصی پادراز کند هم بقفای شاعری میخورد بنائی که درفن حاضر جوابی کمتر نبود بدون تأمل جواب داد اگر پای خود را جمع کنید هم بشاعری میخورد، ظرافت درطبیعت میر بدرجهٔ اتم موجود بود وقتی شعرا وارباب ذوق درمجالس علمی او اشتراك می‌ورزیدند میر از بشاشت وظرافتی که فطرتاً در ضمیر داشت هریك راخیلی مسرور ومحظوظ مینمود بلی این صنعت خوش آیند میر درتحریر وتقریر وانشا وروی هم رفته درهر کجا مشخص وممتاز بنظر می‌آید بذله سنجی ونکته آفرینی های میر دران عهد زبان زد خاص وعام بوده ومارا جع بآن درآتی درذیل سلسله های علمی وادبی عهدمیر ذکر خواهیم نمود. تابقارئین کرام سهم وبهرهٔ میر علی شیر درتعمیر محیط علمی وفنی آن عهد روشن گردد که چقدرحصه درین راه داشته است.　　(ناتمام)

(*) قصهٔ را که بعضی تذکره ها نسبت‌باندك رنجی میر و آزرده شدن بنائی شاعر ازجناب اومتذکرشده اند متتبع محترم نیز این قصه را در نگارش خود ذکر کرده اند، ولی چون این قصه تا هنوز بنزد ما تحقیق ثابت نکرده است لهذا ما از ترجمهٔ این قسمت صرف نظر کردیم

آثار نزدیکان

بقلم آقای سرور خان گویا

شعرای خوش قریحه ومتاخر وطن که هر کدام در سمان ادبیات کشور ما زمانه های حیات خود ستاره روشنی بوده‌اند ویا آنانیکه تا امروز در قید حیات بوده درزوایای گمنامی زندگی بسر میبرند درمطبوعات ما کمتر تذکاری از آنها شده است بنده درخور عهده ووظیفهٔ خویش که مراد از احیای نام وحفظ شئون مقام ادبای وطن است اززمانیست که درصدد جستجو وتفحص برامده آرزو دارم آثار ودواوینی که ازاینگونه ادبا دیده می‌شود وقبلاً ذکری ازانها در تذکره های مطبوع وغیر مطبوع نشده بقدریکه ممکن شود واین آثار در هر کجا ونزد هر کس که موجود باشد دستیاب کرده ونسبت بآن تذکری در مجلهٔ کابل داده باشیم، ضرورت ایفای این وظیفه را ازجهتی هم حق داریم که احساس نمائیم چه: از اواسط قرن ۱۳ هجری هنگامه ها وحوادث ناخوب داخلی بقدری فضای محیط ما را غبار آلود گردانیده بود که نور ادب بکلی درین دیار خاموش وپردهٔ تاریکی بروی ادبیات ما گسترده شد، پس کسانیکه ارباب ذوق بوده دواوین وآثاری داشتند لابد در نزد خودشان مانده وبانقل واستنساخ ازانها دردست بعض

و . ج شیر محمد خان وکیل نائب‌الحکومهٔ ولایت قطغن و بدخشان که جناب شان همواره با عالم معارف و مطبوعات وطن علاقهٔ مخصوصی داشته و از بذل هیچگونه مساعدت قلمی و عملی درین راه مضایقه و خود داری نفرموده اند .

مخصوصاً درین نزدیکی علاوه بجلب مشترکین زیاد سابقه برای مجلهٔ کابل یك عدهٔ کافی مشترکین تازهٔ پیدا و بما معرفی فرموده اند . گرچه این مجله در همه‌نقاط وطن‌عزیز دوستان و قدرشناسانی دارد ؛ ولی ما که از سالیان سابق تاامروزجناب‌وکیل‌صاحب نائب‌الحکومه‌گی آنجا را می شناسیم همیشه یك حس نفیس‌محبت و قدر شناسی نسبت بمطبوعات وطن خود داشته اند . که بایستی ما خیلی از جناب شان اظهار شکریه کرده و معزی‌الیه را بداشتن این عواطف عالی تقدیر و تمجید نمائیم .

مجلهٔ کابل

اشخاص محدود بوده وامروز ازینگونه آثار جز نسخهٔ منحصر بفرد ویا نسخ محدود ومشرف به ضیاع واتلاف چیز دیگری در دست نخواهد آمد. پس بنده خودم را باین وظیفه مکلف دانستم تا این آثار نفیس از میان نرفته اقلاً اسم وشهرت شعرای ما از صحایف تاریخ ادبیات آیندهٔ وطن محو نگردد یعنی باید اسم وآثاری از آنها موجود وپایدار بماند لهذا بطوریکه در شمارهٔ ۳٤ کابل مختصری از دیوان شعر وحالات شاعر شهیر میرهوتك خان متخلص به افغان را انگاشتیم درین شماره نیز ذکری از یك شاعر جوان مرگ افغان محمدامین خان متخلص به عندلیب نموده در نمرات آتی هم امید است تذکار ویاد آوری از دیگر شعرای گذشته وحاضره که آثارشان هنوز در دسترس مطالعه قرار نگرفته است بنمائیم واز ارباب ذوق وفضل وهموطنان عزیز تمنا داریم تا ما را درین آمال کمك کرده هر کس آثاری از ادبای وطن نزد خود داشته باشند یا سراغی از آنها میتوانند از اطلاع آن بما مضایقه وامساك نفرمایند تا آن آثار را بعاریه گرفته ومطالب لازمه را از ان استنساخ نمائیم، در ازای این امداد ویاوری البته مجله ما تشکری از امداد کنندگان نموده وما ذوات گرامی شان را در راه این خدمت یعنی معاضدت ومعاونت با ادبیات وطن سهیم خود خواهیم شمرد. ومن الله التوفیق.

دیوان عندلیب افغان

محمد امین متخلص به عندلیب پسر سردار غلام محمد خان طرزی افغان از شعرای قرن ۱۹ افغانستان است. این شاعر خوش قریحه در ۱۲٦۸ تولد گردیده ودر عین جوانی بعمر ۲۲ سالگی در مرض وباء عام در شهر قندهار سنه ۱۲۸٦ وفات نمود. تحصیلات ابتدائی را در خدمت ملا محمد اکرم صاحب قندهاری که شخص فاضل وخوشنویس وصاحب ذوق بود فرا گرفته وپس از تحصیلات مقدماتی در کنار

تربیهٔ پدرخود پرورش یافته وازمجالس ادبی او که همواره مشحون ازادبا وشعرا وارباب فضل وذوق معاصر می بود بهرهٔ اندوخته تااینکه فیض این مجالس باقابلیت فطری واستعداد ذاتی او یکجاشده اورا درگلشن خزان ناپذیر ادبیات ماعندلیب خوش آهنگی ساخت . عندلیب دیوان غزلی ازخود بیادگار گذاشته این دیوان عبارت است از ۳٤۰ صفحه هر صفحه شامل ده سطر که بسه هزار وچهارصدبیت کمابیش بالغ می شود ازجمله ۸ صفحه درآخردیوان مثنوی کوچکی است مسمی بناز ونیاز وعلاوه برین کتیبهٔ نهایت رقیق وموثری هم درزمان حیات خودش برای لوح مزاریا آرامگاه ابدی خویش ساخته است . این شاعر ناکام چنانکه درفوق نگارش یافت به عمر ۲۲ وفات کرده است هرگاه درسن ۱۵ شعر گفته باشد مدت شاعری او تماماً ۷ سال میشود ونظر به کم سالی وکم فرصتی آنقدر اشعار ازوبسیار ودرخور تمجیداست . عندلیب مانند پدرخود تتبع ازسبك هند نموده واین تتبع ازدیوان پدروپسر هردوظاهر است که بجواب استادان این فن مانند صائب ، شوکت ، کلیم ، میرزابیدل وغیره غزلیاتی گفته اند . شهرت عالمگیر میرزابیدل وطرزخاص اودرسبك هند واصطلاحات وکلمه بندیهای تازه وشگفت آور ومضمون های بلند ورنگین وتاثیر هیجان خیز کلام وبالاخره افکار ومعانی خوش آیند ومتین او سبب گشته که شعرای دوقرن پیش افغانستان وترکستان پیروی ازسبك اوکرده اندمانند میرزالعل محمد خان طبیب عاجزتخلص ومیرزا عبدالواسع خان طبیب واسع تخلص پسر او ، میر مجتبای الفت وملامحمدعثمان خان مهرکن فرحت تخلص وغیره که هرکدام بقدرذوق وفهم ازکلام میرزا بهعقیدهٔ خود پیروی ازسبك اوکرده اند وبیشتر باعث پیروی از سبك بیدل مجالس ادبی این دوقرن است که ارباب ذوق در مجالس ومحافل ادبی دیوان میرزا را کشوده بیدل خوانی میکرده اندودراطراف بعض اشعار مشکل

او بحث کرده و آنرا شرح و بسط میداده اند.

عندلیب نیز بنوبهٔ خود از این مجالس بهره گرفته و میخواسته در تعقیب سبك میرزا خود را بجائی برساند اما اجل او را فرصت نداده طومار عمرش را در آغاز شباب درنوشت و ثمرات افکار او پخته ناگشته نیم رس ماند، خلاصه دیوان این شاعر ناکام بخط جناب محمد زمانخان طرزی مرحوم که برادر بزرگ شان میشود در نزد فاضل گرامی آقای حبیب الله خان طرزی وزیر مختار اعلیحضرت در جاپان که پسر شان است موجود و حاضر است و بنده مدتی از نزد شان بطور عاریه گرفته بمطالعهٔ آن مشغول بودم و این مختصر نتیجهٔ آن است ضمناً درینجا لازم میدانم که از آقای فاضل و دوست عزیز محترم آقای حبیب الله خان طرزی تشکر نموده سپاس گذاری خود را بوسیلهٔ این سطور تقدیم محضر شان کرده باشم.

غزل

نمونهٔ کلام بروش بیدل

پامال شکوه ایم و زبان فغان کر است — خوردیم سرمه از لب خاموش نقش پا
حیرت دلیل وحشت بیتابی دل است — رفتیم همچو آبله بر دوش نقش پا
چون پای خواب دیده ز تعبیر ما مپرس — عمریست گشته ایم فراموش نقش پا
محمل کشان راه ادب محو حیرتند — فرش تحیر است برو دوش نقش پا
مستانه لغزشی که براه تو داشتم — پایم رمید و برد ز سر هوش نقش پا
از بسکه عیش الفت عالم زدیم ترك — خاکم بمرگ نیست قدح نوش نقش پا

خون دلم ز آبله بیرون دویده است
گل ریخت عندلیب در آغوش نقش پا

بر روش دیگران

از نرگس مخمور تو مستانه ام امشب — کز خون جگر پر شده پیمانه ام امشب
عشاق بدلبر خبر از خویش رسانید — شد نامهٔ شمعت پر پروانه ام امشب
از پرتو خور شید گل نور جمالت — مهتاب بود فرش بکاشانه ام امشب
ویرانی دل نیست بجز جای محبت — عشق تو بود گنج بویرانه ام امشب

بیرون روم از خویش بپرواز نگاهی — از سنگ کنی گر چو شرر خانه ام امشب
هر اشك به چشمم می گلرنگ برآید — کز چشم سیه‌مست تو میخانه ام امشب
تاخواب بمژگان من آغوش کشاید — بازلف دراز تو شد افسانه ام امشب
از گریه بدیدار توای صبح بنا گوش — سر تابقدم گوهر یکدانه ام امشب
گوئی شب هجر است که از تیرگی بخت — عشرت نبرد راه به خمخانه ام امشب

بطرز صائب اصفهانی

خم طرازیهای آهم پیچ وتاب کاکل است — دوددل در زلف اگر پیچد سراسر سنبل است
ازدهانش آرزوی دل‌مشنیدن دور نیست — غنچهٔ گل آشیان ناله های بلبل است
ازشکستن ساغردل مستی سرشار داشت — در ترنك شیشهٔ می انتقام قلقل است
شاهباز چشمت ازبس برجگرها زخم ریخت — غمزه‌ات برکبك‌دل شاهین‌خنجر چنگل است
دردل ازضبط نفس مضمون رنگین نقش بست — بواگر آسوده گردد غازهٔ رنگ گل است
طرز شیرینش به‌صائب بسکه پهلو میزند — ازقدوم طرزی‌ما اصفهان در کابل است
گفتگو میخواهد ازدل وقت عشرت هر نفس — نغمهٔ مینای قلیان یك سراپا قلقل است

از بهار عکس گلبرگ عذارش عندلیب
کهکشان بردامن گردون خیابان گلست

❀
❀ ❀

مراحل جدید مطبوعات وطن

مجلات شریفه (اقتصاد) (صحیه) (جریده فریده انیس) منطبعه کابل ، جراید (بیدار) مزار (اتحاد مشرقی) اینك داخل مراحل سال (۵) (٤) (۸) (۱۳) (۱۷) دورهٔ انتشار خود می‌شوند .

این مطبوعات نفیس و مفیدوطن هر کدام ازآغازانتشار تاکنون خیلی باجدیت وحرارت‌وطن‌دوستی و وظیفه شناسی ایفای‌خدمات قلمی‌وافادهٔ‌مطالب‌سودمندی بابنای‌وطن نموده وهر کدام درخورستایش وتمجیدازعهده وظیفه بر آمده‌اند .

مامراحل جدید دورهٔ انتشار این مطبوعات عزیز وطن راتهانی وتبریك گفته موفقیت کارکنان محترم شان راازخدا تمنامی نمایم .

کابل

متفرقات

یك اقدام قابل قدر

نگارش جناب غلام جیلانی اعظمی
معاون انجمن ادبی کابل

درقبال دیگر سعادت ها ویك قسمت هائیکه خوش بختانه مملکت عزیز ما درعصر زمامداری شهریار شهید اعلیحضرت محمد نادرشاه کبیر و در عهد منور امروزه یعنی دوره زمامداری اعلیحضرت محمدظاهر شاه تاجدار جوان خود بآن نایل گردیده ـ تعمیر دوبنای مهم تاریخی وطن است .

درسال گذشته یکی ازین دوبنا مقام تاریخی بالاحصار کابل بود که آغاز تعمیر آن بدواً بدست حقیرست شهریار شهید صورت یافته وسپس امور تسطیح وتعمیر آن بسرعت جاری و در خاتمهٔ سال قسمت عمدهٔ کار بانجام رسید .

کنون شمارهٔ (۵۲) جریدهٔ شریفه بیدار تعمیر یك بنای مهم تاریخی دیگر وطن یعنی شهر جدید بلخ را که تازه درجوار مقبرهٔ حضرت خواجه محمد پارسا علیه الرحمه نقشه شده بما مژده میدهد .

این مژده نتیجهٔ خوشگوار مسافرت والاحضرت افخم صدراعظم صاحب ماست که قبل ازروزهای واقعهٔ شهادت اعلیحضرت شهید درصفحات شمالی

وطن تشریف برده وهدایاتی درینخصوص بریاست تنظیمیه آنجا فرموده بودند.

وصول این نوید قلب هر ذیعلاقه بوطنیت را مسرت می بخشاید، چه اقدام بتعمیر شهری میشود که در تاریخ زندگانی مسعود گذشته ما خیلی ذیعلاقه بوده ویك قسمت مهم افتخارات ملی، نژادی، علمی، ادبی وبالآخره تمدن قدیمی ملت ومملکت ما مربوط بآن است.

بلی این مژده موضوع تجدید تعمیر شهر تاریخی (بلخ) است؛ بلخ آنگهوارهٔ مدنیت تاریخی شرق وآن مهد پرورش نخستین اولاد افغانستان ونژاد آریان.

بلخ که ام البلادش می خوانند یکی از قدیمترین ومعمورترین آبادی جهان ودرزمانه های مختلفی بعمران وآبادی واجتماعات انسانی مشهور بوده است که تاریخ ازتشریح قدامت آن شهر بزرگ عاجز می ماندولی رویهم رفته باید این شهر شهیر دودورهٔ خیلی خوش بخت وسعادتمندی را طی کرده باشد یعنی اول دورهٔ قبل از میلاد ـ عهد شاهان وطنی که آثار تاریخی شهر کهنه تمدن آندوره را خاطر نشان می نماید.

دوم: تمدن وجلال بلخ درعهد اسلام مخصوصاً درزمانه شاهان سامانی، غزنوی غوریان الی عهدخوارزم شاهیان است که درین ادوار بلخ با نهایت ترقی واعتلا رسیده درتمدن ومعارف همسر دارالخلافه بغداد آنوقته بشمار میرفت.

ولی بهرجهت شهر وآبادیکه طعمه حریق فتنهٔ مغل چنگیزی گردید آنشهر وعمراناتی نبود که قبل ازعهد اسلام درانخط هستی وموجودیت داشت زیرا آن مدنیت قدیمه در اثر هجوم ومحاربات اقوام قدیمه مغل ودیگر جنگجویان وباقی حادثات دهر خراب ومنهدم گردیده بود.

اززمانه حدوث فتنهٔ چنگیز وقساوتی که این قوم خون ریز باین شهرزیبای تاریخی نمودند تاحال دوباره شهر بلخ آبادی وعمرانی نه پذیرفت بلکه بهمان

حال دردناك وبدن پریش تا امروز باقی مانده بود که مقابل دیدهٔ ناظرین جز صحایف تاریخ یا مینارهها ورواق های نیمه خرابه مساجد وکاشین کاری های که در بعضی گنبدها وطاق های مخروبه دیده می شود دیگر شاهد ونمونهٔ از تمدن وآبادی قدیم آن موجود نیست .

خرابه زار موجودهٔ بلخ بقدری حسرت آور والم انگیز است که هیچیك سنگدلی جز چنگیز واحفاد او نمیتواند از مشاهده آن برقت وافسوس اندرنشود! چه این سرزمین عزیز است که رجال ونامور ان بزرگی تربیه کرده وصیت شهرت خطه پاك افغانستان مارا درافکارجهان رسانیده بود .

همین خاك مستعد بود که فرزند بزرگی مثل فیلسوف نامی ودانشمند شهیر حکیم (بوعلی سینا) را در آغوش خود تربیه کرده وامروز بسی اهالی جهان بنام ابن سینای بلخی ازآثار قیمتدار او استفاده می نمایند .

بلی امروز است که روح آن حکیم وفیلسوف بزرگ ما بامسرت وانبساط در فضای وطن نیاکان خویش بلخ پرواز کرده وباچهرهٔ آسوده ومسرور تجدید بنای وطن تاریخی خود را تماشا کرده ومیگوید (خیلی خوشوقتم اگر اینوطن مالوف ومدفن نیاگان وسر زمینیکه در ان نشو ونما کرده ونخستین دران تحصیل فضل وکمال نموده ام یکبار دیگر باز آنرا بحال آبادی واعتبار ملاحظه کنم) شك نیست درینمورد ارواح بسی فضلا ، شعرا مخصوصاً طبقهٔ شریفه روحانیون وعلمای مرحومه بلخ باابن سینای بلخی همنوا بوده وآخراً باآباد کننده بلخ تاجدار جوان وطن پرور خود اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تبریك گفته ودرحق همایونی دعائی خواهند نمود .

آری تجدید تعمیر این شهر بزرگ تاریخی از کار نامه های خیلی برجسته

وقیمتدار حکومت متبوع حاضره مابشمار بوده ودر برابر اینمراحم حکومت ملت افغانستان مرهون ابدی نسبت بذات ملوکانه خواهند بود .

اکنون ما که همیشه طالب افتخارات تاریخی وطن وملت عزیز خود بوده وباینگونه اقدامات سود مند علاقهٔ مخصوصی داریم نیز بنوبه خود نسبت بتجدید تعمیر شهر عزیز (بلخ) بساحت مبارك شهریار مراحم شعار خود عرض تهانی وتبریك نموده بقای وجود اقدس ملوکانه وخاندان شاهی را از خداوند متعال تمنا میکنیم .

ضمناً از جناب رئیس صاحب تنظیمیه ولایات شمالی که قبلاً هم دروقت داشتن ریاست تنظیمیه قندهار به بسی ابنیه وعمارات مهمه تاریخیه پرداخته ومشکوریت بی نهایتی از جناب شان داریم مجدداً ازین اقدام بزرگ شان عرض تشکر نموده توفیقات مزیدی را درراه خدمات افغانستان عزیز وجلب رضائیت تاجدار خادم پرور وصدر اعظم نجیب مملکت خود از خدای توانا برای شان رجا می نمایم .

آخراً مراتبی را که جریدهٔ فریدهٔ بیدار درینخصوص نگاشته است معلوم می شود که در ۱۵ برج حوت سال قبل ۱۳۱۲ مجلس افتتاحیه تعمیر بلخ درحضور جمعی از معز زین ولایت مذکور منعقد شده وسپس بنطق خیلی جذاب وموثری از طرف جناب رئیس صاحب تنظیمیه افتتاح محفل مذکوره شده است وبعد دایره تعمیرات ، وخزانه وغیره تشکیل وبکار آغاز کرده اند که عجالتاً کارهای تسطیح میدان شهر وتعمیر شوسه های آن جاریست .

قطعه تاریخیکه راجع بشروع آبادی شهر بلخ آقای محمداسحق خان متخلص (بکاشفی) سروده اینك اقتباس نموده بملاحظهٔ قارئین مجله میرسانیم :

قطعهٔ تاریخ

مژده ای دانشوران خاك با اکسیر بلخ　　ایکه باشد نام تو سرمایهٔ توقیر بلخ
چشم امیدجهانی را سوئی خودکرده بود　　سر برارید و به بینید این زمان تاثیر بلخ
باختر رامیتوان زین روی نیك اخترشمرد　　زانکه درآینهٔ خود دیده او تصویر بلخ
باچنین خاکی کز وفیض بزرگان روشن است　　خامه می شاید کند شب تاسحر تقدیر بلخ
باز در عهد محمد ظاهر آن شاه جوان　　میکند عهد جوانی روزگار پیر بلخ
وز مساعی محمد گل وزیر داخله　　باز شهرت می برارد نام عالم گیر بلخ
بود از (ام البلاد) باختر تاریخ نیز
۱۳۱۲
یافت سال افتتاحش کاشف از (تعمیر بلخ)
۱۳۱۲

هرکه را این ده خصلت نیست مرگش بدتر از زندگانی نیست .
با حق بصدق - با خلق بانصاف - با نفس بقهر - با بزرگان بحرمت - با کودکان بشفقت - با دوستان با نصیحت - با دشمنان بحلم - با درویشان ببذل - با جاهلان بصمت - با عالمان بتواضع-
(خواجه عبدالله انصاری)

حریق در فضا

ترجمه از ایلوستراسیون پاریس
مترجم آقای سیدقاسم خان

درماه اگست سال گذشته واقعهٔ سماوی غریبی رخ داده که تمامی جنس بشر ازآن بی‌اطلاع میباشد. واینك کم کم منجمین به کشیدن نتائجی از مشاهدهٔ کیفیت مزبور که تاخزان بواسطهٔ آلات فنی عکس گرفته و به اصول کیمیا گری تجزیه شده است شروع نموده اند، صورت واقعه بقرار ذیل است

یك‌ستاره یعنی یك آفتاب تیزوآتشینی که بواسطهٔ مسافت زیاد، بشکل نقطه نورانی، معلوم میشدودرسکون شب، براحتی جای داشت حریق فضائی قشنگی رانمایش داد. شایدبغیرازرصدخانه هادرتمام دنیاده جفت چشمان دیگری این کیفیت غریب ستارهٔ مشتعل رامشاهده نکرده باشند! وانگهی این چنین یك حریق مخالف عقیدهٔ عمومی حتی ناباور کردنی، معلوم‌میشود هرگاه کسی درهمانوقت صدامیکرد: «آفتاب آتش گرفته است» همه مردم اورا «دیوانه» تصور کرده. گفتارش راباخنده تلقی مینمودندو میگفتند، آفتاب بمثل دیگراجرام سماوی، سوزان ووظیفهٔ یگانه اش سوختن است.

رصدخانه های متعدد (مخصوصاً رصدخانهٔ هودن ـ فرانسه) این شعله هائی راکه صدها هزار کیلومتر بلندرفته، ودوباره بصورت مارهای آتشی، بروی سطح

جوشان ستاره سرازیر می شدند، اندازه وعکس برداری کرده اند. درین موقع سطح آفتاب مزبور ۶۵۰۰ درجهٔ سانتیگراد، حرارت داشته، و یقیناً درطبقات بخاری آن حرارت ازاین هم خیلی بلند تر بود. علاوه برین چنان آفتاب های دیگری، مثل سیریوس (۱) شناخته شده است که درشب های زمستان باپرتو تیزی، می درخشند، وحرارت آنهااز ۱۱،۱۰۰۰ درجه بالاتر میباشد. ازاین سردتر ها نیز وجود دارد مثل بیتلژوز (۲) مجمع النجوم اوریون (۳) - که درین شب های اول بهار خیلی قابل دیداست. حرارت آن درحدود ۳۰۰۰ درجه بوده درقطر ۳۰۰ برابر آفتاب میباشد که خود آن نیز ۱۰۹ برابر زمین قطردارد. این بیتلژوزاگر احیاناً مرکزبه مرکز جای آفتاب رابگیرد، نه تنها کاملاً حدقهٔ زمین راکه شعاع اوسط آن ۱۴۹،۵۰۰،۰۰۰ کیلومتر است مستور خواهد کرد، بلکه کناره هایش، تقریباً تاحدقهٔ مریخ نیز خواهد رسید. این ستاره که ابعاد فوق العاده رامالك است، از جملهٔ نجوم کم حرارت محسوب میشود.

☆

☆　☆

ملوم است همچنانکه، غرق شدن ماهی یك امر دوراز فکر بنظر می رسد آتش گرفتن، ستاره هانیز ناباورکردنی میباشد. زیرا، حرارت آن هرچه باشد خواه درمقیاس حرارت نجومی ۳۰۰۰ درجه بگیرد یا ۲۵۰۰۰، به هرحال ستاره عبارت ازیك کرهٔ سوزان است اماوجود؛ امکان دارد که درگلولهٔ مشتعل آن آتش طبیعی، به اثرکدام علت غیرطبیعی، تیزتر بشود. درین صورت حقیقتاً حریق بوقوع میرسد.

---

(۱) Sirius (۲) Bételgeuse (۳) Orion

همین کیفیت است که رصدخانهٔ ژوویزی (۱) در تابستان وخزان سال گذشته مطالعه وعکس برداری نموده .

اولین خبر این واقعهٔ سماوی ازطرف دفتر مرکزی ، « اتحاد نجومی بین المللی کوپنهاگ » بواسطهٔ تلگرامی بعموم رصدخانه هامخابره شده اطلاع داد که یك نفر منجم شوقی بولونی موسوم به ایپ لوریتا (۲) درشب ۱۱ ماه اگست موقعیکه مشغول ملاحظه مجمع النجوم اوفیوشوس (۳)بود ،(درمنطقهٔ که درشکل علامهٔ (Y گذاشته شده) ستارهٔ را که درشب گذشته بحال طبیعی وبه بزرگی ۵ ر ۷ (٤) دیده بود ، مشاهده کرد که دفعةً ازوضعیت عادی خود خارج وبه اندازهٔ ۸ ر ۵ رسیده است ، شب مابعد ستارهٔ مزبور بیشتر تغییر حالت داده به ۳ و ٤ رسید . درحقیقت ستارهٔ مزبور در ظرف کمتر از ٤۸ ساعت ۳ برابر شده بود .

معلوم کردن وتشخیص نمودن ستارهٔ محترق ، کارآسانی بوده زیرا کتالوگ نجومی که اولاً بواسطهٔ منجم بیتینائی(۵) موسوم به هیپارك (٦) درحدود سنه ۱۳٤ قبل ازمیلاد تهیه شده ، درین کار امداد زیادی میرساند وتمامی اجرام سماویرا بوضوح نشان می دهد .

منجمین ستارهٔ مزبور را که به تدریج بزرگ شده ودرظرف چند روز ماه اگست ۷ برابر عظمت ابتدائی خود را کسب کرد ، نشانه نموده و تاریخ گذشته اش را که خیلی مختصر است مورد مطالعه قرار داده اند . معلوم شده که قبل ازاین آتش فشانی عظیم خود ، نه چنان مشهور بوده که ازاجرام قدیمهٔ

---

(۱) Juvisy (۲) Loréta ، Eppe. (۳) Ophiuchus (٤) این اعداد بزرگی نجومی را نمایش میدهد که هرقدر عدد آن خورد تر شود جسم مزبور بزرگتر میشود .
(۵) Bithynie (٦) Hipparque

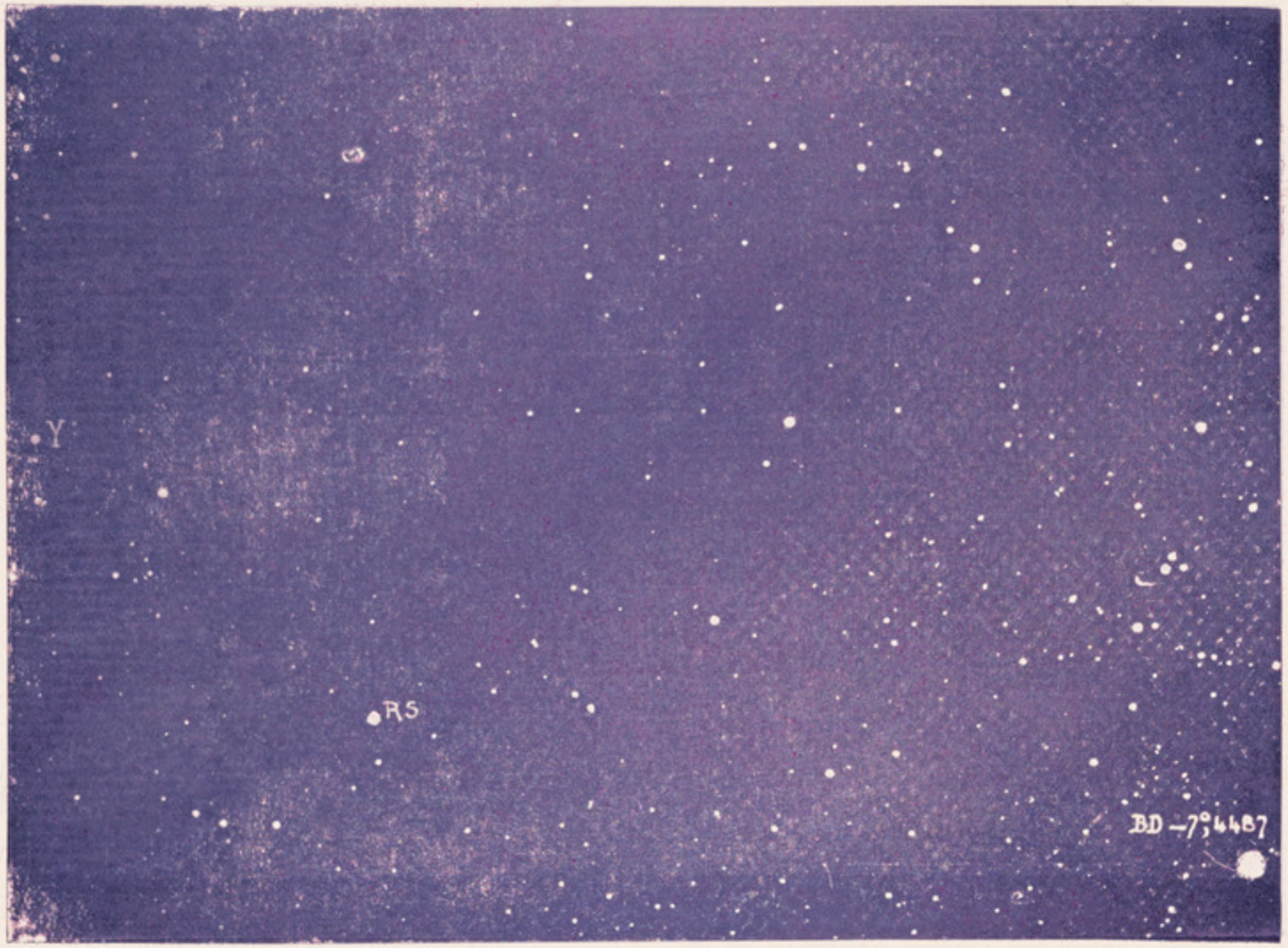

مجمع النجوم اوفیوشوس و ستارگان متغیر Y و Rs

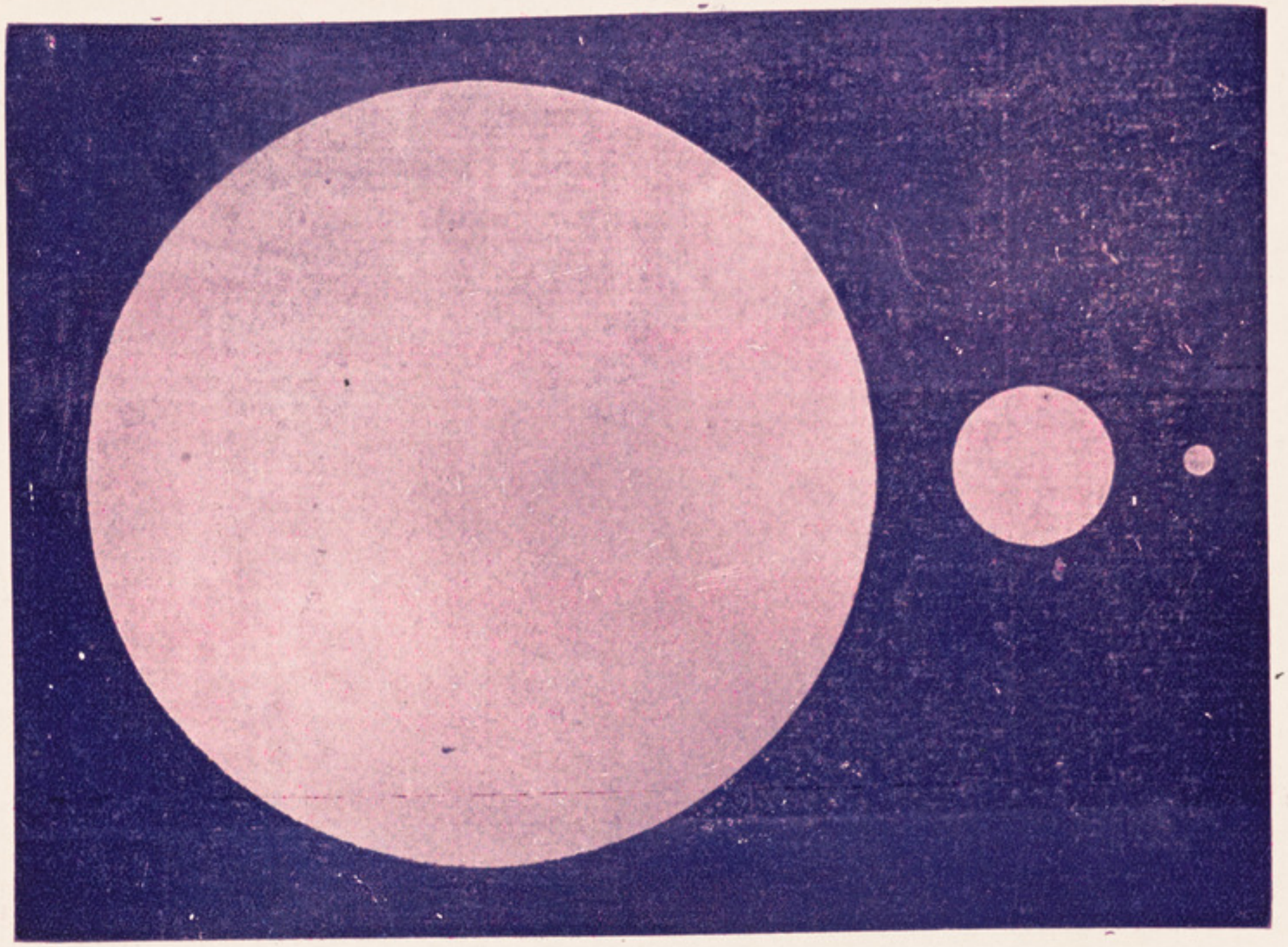

تغيرات عظمت ستارهٔ Rs اوفيوشوس

سما محسوب گردد و نه آنقدر گمنام بوده که نا شناس گفته شود. در کتالوك داخل و عبارت از ستارهٔ Rs مجمع النجوم اوفیوشوس است آنهم همین دو حرف Rs میباشد که برایش اسم خاص شده است.

حال به بینیم این ستاره، این نقطهٔ کوچکی که در نظر انسان حکم هیچ را دارد، و این جرم سماوی که در سیلاب نجوم کهکشان فلك، افتاده، چیست؟

تاریخچهٔ آن در چند سطر حضر میشود اما باوجود این اختصار دماغ را خیلی خسته میسازد: در ۱۹۰۱ میس و ـ پ فلمینگ (۱) موقعیکه در رصد خانهٔ هرورد (۲) اتازونی، تصاویر هنری دراپر میسیوریل (۳) را مطالعه مینمود، بزیر نمرهٔ ۱۶۲،۲۱۴ ستارهٔ ملاحظه کرد که روشنائی آن در روی کلیشه های مختلف، اختلافات عجیبی را نمایش میداد، در سال ۱۸۹۸، خانم موصوفه، آتش فشانی مهمی را دران ستاره مشاهده کرد که نسبت بآتش فشانی جدیده، ۲۳ دفعه خفیف تر بود.

عظمت ستارهٔ مذبور که در اخیر ماه می آن سال (۱۱ درجه) بود در سیوم جون به حدود ۷ ونیم (۷،۹۶) بلند رفته، بعد کم کم به پرتو اول خود پائین آمد.

در هشتم اکتوبر ۱۸۹۸ عظمت آن به ۱۰۸۱ تنزل نموده، و بعد از آن تاریخ، بجز بعضی تبدلات بی معنی نور، به عظمت (۱۱) آرام گرفته بود. اشعهٔ ستارهٔ مزبور که بواسطهٔ آلهٔ سپکتر وسکوپ اخذ و ذریعهٔ منشور تجزیه و تحلیل

(۱) W. P. Fleming (۲) Harvard (۳) Henry Draper Mémorial

گردیده، تاریخ آن را حکایه میکند. جرم Rs اوفیوشوس طبیعت آن را ظاهر ساخته، این جرم سماوی نووائی (۱) است که سطح آن بواسطهٔ خطوط انشعاب هیدروژن سوزان، مخطط میباشد. بنابران چگونگی ستارهٔ مزبور به این قسم تعیین شده، مدت ۳۵ سال دیگر در خموشی باقی ماند.

☆

☆ ☆

نووا، چنانکه اکثر مردم گمان میکنند، آنقسم ستارهٔ نیست که نور در جو سما بوجود بیاید. بلکه عبارت از آفتابی است که در اثر کدام واقعهٔ سماوی ازنقاط غیر مرئی خارج شده، بسیار درخشان می گردد و بعد دو باره بتدریج در تاریکی می افتد. درین ۲ هزار سالیکه انسانها آسمان را با دقت ملاحظه مینمایند، تقریباً ۳۰ دفعه چنان حریق ستارگان بوقوع پیوسته که از لحاظ شدت خود، بواسطهٔ چشم غیر مسلح دیده شده است. حریق های دیگر که متعدد تر میباشد (در حدود ۱۵ بار در سال) جز بواسطهٔ تلسکوب و عکس بنظر نمی آیند. معروف ترین نووا ها یا حریق های سماوی ثلث اول قرن بیستم به قرار ذیل است: نوای بروسه (۲) که ازچهاردهم عظمت نجومی، درسال ۱۹۰۱ به یکم رسید؛ نووای ژیمو (۳) ـ که درسال ۱۹۱۲، ازعظمت ظاهری چهاردهم به ۷ر۳ ترقی یافت، نووای قشنگ «عقاب» (٤) که از ۳۵و۱۰ عظمت نجومی دفعتهً به ۲ر۰ عظمت نجومی جست زد؛ ونوای «قو» (٥) که نورآن درسال ۱۹۲۰ از ۲و۱۳ بیك بارگی به ۸ و ۲ رسید. از ۱۳ سال به اینطرف هیچ نووائی به آنقدر درخشندگی خود را ظاهر نساخته بود که بچشم غیر مسلح

(۱) ستارهٔ که دفعتاً نور آن زیاد (و مرئی) میشود مثل اینست که از اعماق تاریکی نوظهور کرده باشد. (۲) Persée (۳) Gémeaux (٤) Aigle (٥) Gygne

دیده شده بتواند تا آنکه اینك ستارهٔ Ra اوفیوشوس پس از ۳۵ سال سکون و آرامش بیدار شده و مراکز منجمی را به شفگت و حیرت انداخته است .

در اوائل احتراق آن بواسطه خرابی آب وهوا، ثبت کردن وعکس گرفتن بتدلات آن در رصدخانهٔ ژیوویزی، ممکن نشد . عکس هائیکه درین مقاله طبع گردیده، در موقع انحطاط آتش فشانی یعنی از ۲۵ اگست تا ۳۱ اکتوبر ۱۹۳۳، برداشته شده است . ستارهٔ که برای اولین دفعه، ازوقت تحت ملاحظه گرفته شدنش، بچشم غیر مسلح مرئی گردیده، افتخار کوتاهی داشت .

حقیقتهً اختلافات اسرار آمیز نورآن، بذهن ما هیچ چیزی را القا نمیکند مگر آنکه ازفکر خود عظمت واهمیت حقیقی آن را اندازه بکنیم . مثلاً باید دانست که همین تبدیل فوری درجهٔ عظمت نجومی که درستارهٔ اوفیوشوس بوقوع رسید، ذاتاً درجهٔ نور آن را پنجصددفعه بیشتر ساخت ! فکر بشود که اگر چنین واقعهٔ شومی برای آفتاب رخ بدهد، وضعیت چگونه خواهد شد ؟ حساب جنس بشر بزودی فیصله خواهد یافت . درچنین حریقی، بشریت، هیزم بزرگی بدست نخواهد داد ! و همه انسانها حتی حیوانات ونباتات به یك طرفة العین خاکستر و ازصفحهٔ وجود، معدوم خواهند شد !

حال به ببینیم که آیا ما معروض چنین فساد نورانی واقع شده میتوانیم ؟

برای جواب دادن این سوال باید، مبدا نوواهارا بشناسیم . اما متاسفانه درین قسمت فکر ما درمیان چند فرضیه محدود میباشد . تصادم کردن دو آفتاب دراسمان ؟ عبور یك ستاره ازخلای غبار طلوع و افول کواکب ؟ جزر ومدو آتش فشانی های عظیم که بواسطه تصادف غیر مستقیم ولی نزدیك یك ستارهٔ باستارهٔ دیگر بوقوع میرسد ؟ بهم خوردن یك ستارهٔ نورانی بایك ستارهٔ خیره ؟ ونظیر این دیگر تشریحاتی که ایقان بدست نمی دهد .

اما استعجاب حقیقی مسئله درین است که بقرار نظریهٔ منجمین رصد خانهٔ مونت ویسن (۱) امریکا، حریق سماوی که در تابستان سال گذشته بملاحظه رسیده، اصلاً سه هزار سال قبل درزمان اتوت آنك هامون (۲) فرعون مصری، بوقوع پیوسته و نور پس ازین مدت طولانی، بالاخره بدین موقع توانسته است که صورت واقعه را به ما برساند. به این قرار درو قتیکه نور حریق مزبور، براه افتاده یعنی ۳۰ قرن پیش، وضیعت ملل روی زمین نسبت به امروز بسیار تفاوت داشت، درانوقت ستارهٔ مدنیت مصری با تیزترین فروغ خود درخشان وبالمقابل مملکت گول (فرانسهٔ حالیه) از جنگلات وحشی پوشیده بود! حالانکه امروز از آن شوکت وعظمت قدیم بجز بعضی خرابه ها باقی نمانده است! درزمانیکه نور مزبور مشغول قطع مسافه بود، تمدن انسانهای گذشته، متلاشی شده، و تبدلات بزرگی درچهرهٔ عالم بشریت رخ داده است....

☆ ☆ ☆

ستاره ها ازما آنقدر دور هستند که نور آنها خیلی بعد ازحرکت بما میرسد. وازاین انتقالهای متواتر نور، این نتیجهٔ عجیب بدست می آید که انسانها هیچگاه عوالم سماوی را بهمان قسمی که در موقع تماشا کردن آنها میباشد دیده نمی توانند وقتیکه ما شام، صبح، یا کدام وقت دیگر آسمانرا تماشا میکنیم، هیچ ستاره را به همان نقطه و همان شکلیکه دران ساعت میباشد نمی بینیم بلکه ستاره سیریوس بطوریکه ۸ سال قبل بود، بنظر ما می آید ...

اگر امروز تمامی ستارگان خاموش شوند، فردا، پس فردا ودر تمام حیات خود، آنهارا دیده و هنوز هم برحسب قرب وبعدشان، بمثل اشباح نورانی ستاره گان مرده تماشا نموده خواهیم توانست.

(۱) Montvilson (۲) Atout Ank Hamoun

پس، به برکت همین انتقالات پی درپی نور، گذشته وجود ندارد، وهمه حاضر است. به اینقرار تصویر هرعالم بروی بالهای نور در فراخنای وسیع آسمان مسافرت میکند. پس تاریخ هر ستاره، هر آفتاب وهر جرم فلکی، در نور بقسم تاریخ غیرمرئی که چشم انسان قوت تجزیه نمودن واقعات مندرجهٔ آن را ندارد. ثبت میباشد.

اگراین فکرتصدیق بشود که احتراق نورانی ستارهٔ Rs اوفیوشوس حقیقةً ۳ هزارسال قبل بوجود آمده، پس امروز هیچ مخلوقی درعالم نتائج مابعد کیفیت سماوی مزبوررا نمیدانند... شاید ستاره مزبور محوشده ازصفحهٔ وجود کاملاًمعدوم گردیده باشد واکنون حیات سابقهٔ خود را درنورادامه داده بدون آنکه خودش موجود باشد هنوزتامدت درازی مرئی بماند.

کار دماغی

نظریهٔ عام راجع به عمراشخاصیکه به کار های دماغی مشغولیت دارند، اینست که کار دماغی عمر را کوتاه ساخته و شاغلین امور مزبور عموماً عمرشان نسبت به کسانیکه کارهای یدی مینمایندکمتر بوده، به ندرت به سن کهولت میرسند. اما اخیراً روزنامهٔ انگلیسی موسوم به « سندی ایوپن » منطبعهٔ لندن، فهرستی از عمر معروفترین اشخاصیکه شغل دماغی دارند، نشر داده که نظریهٔ مذبوررا بطورقطع تردید مینماید. روزنامهٔ لندنی مینویسد: درمفکرین اتوماس هنری رومان نویس معروف ۸۷ سال عمر کرد. ولتر فیلسوف شهیر فرانسوی و

کارلایل فیلسوف انگلیسی هردو تا ۸٦ سال حیات داشتند. ادیسن امریکائی پدر مخترعین ۸٤ سال و نیوتن ریاضی دان انگلیسی صاحب نظریهٔ « جاذبیت عمومی » ۸۵ سال زندگی نمودند، عمر فرانکلن امریکائی به ۸٤ دولتا به ۸۳ سال رسید.

درمردمان تاجر پیشه، توماس لپتن ۸۲ سال عمر نموده، وهنوز هم در وقت مرگ به نسبت اینکه، (امریکا کپ) را بدست آورده نتوانست متأسف بود. جان جاکوب ستار ۸٦ سال، کارنیژی ۸٤ سال زیست نمودند وبالاخره راکفیلر متمول معروف امریکائی بعمر ۹٦ سالگی هنوزهم درقیدحیات است. درجملهٔ سیاسیون، مخصوصاً سیاسیون انگلستان خیلی معمرمیشوند چنانچه گلاوستون ۸۹ سال، بالفور ۸۸ سال پلمیرستن ۸۲ سال، روسل ۸٦ سال، دیسرائیلی ۷۷ سال، ایسکیتز ۷٦ سال عمر نمودند.

بالمقابل اگر دراشخاصیکه به امور یدی و جسمی اشتغال دارند، بدقت ملاحظه شود، کمتر ازآنها به عمر ۸۰ و ۹۰ خواهند رسید.

پیام هند

شاعر فاضل هندی جناب محمد یحی اعظم گد قبلاً نسبت بواقعهٔ شهادت شهریار شهید اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی مرثیهٔ سروده و احساسات دردمندانه خودرا دران اظهار داشته بود، ضمناً از نهایت تأثر از کلمات و الفاظیکه خدای ناخواسته صفای صداقت وصمیمیت این ملت را نسبت بآن تاجدار شهیدش مشوب ومکدر نشان می‌داد خود داری نتوانسته بود ـ آقای محمدسرورخان صبا بجواب شاعر قصیدهٔ ناشی از احساسات وصداقت ملت افغانستان ساخته بود که اصل وجواب مذکور درنمرهٔ (۷۷٤) جریدهٔ شریفهٔ اصلاح قبلا بطبع رسید. اینك شاعر محترم اعظم گد مجدداً برای تلافی ما فات قصیدهٔ انشاء و در شمارهٔ ۳ ماه مارچ مجلهٔ شریفهٔ معارف اعظم گد اشاعه نموده اند وآقای صبا قصیدهٔ مذکور را باین منظومه خود پذیرائی واستقبال مینماید که ماسواد هردو منظومه‌ر حسب آتی بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم. (مجله)

شرح خطاب به ملت افغان

از جناب محمد یحی صاحب اعظم گد

نه تنها بوده آتش بجان ای قوم غمخوارم — که ازسوزدرون من غم فغان سنج و دل افگارم
نه تنها نالهٔ غم سر کنی در عالم هجران — که ازجوش غمت چشم جهانی گشته خون افشان
غمت تنها غم تو نیست هان ای ملت محزون! — یقین داری که قلب ایشیا از صدمه‌ات شد خون
مژده، صبح مسرت گر بچشمت شام هجران شد — که آن مهروطن افروز زیر خاك پنهان شد
دریغا درد می ماتم سرا بزم عزیزان شد — که ازیك موج صرصر کشته آن شمع فروزان شد
باین الطاف و اخلاصت چه شکرای مهربان گویم — نمیدانم چه گویم، چند گویم، یا چسان گویم

معارف با سلیمان مخزن علم و هنر بادا
به بزم تو سلیمان با معارف جلوه گر بادا

همیشه آن باستقلال تو وقف دعا بادا
همیشه این بشمع علم و عرفان رهنما بادا

الهی تا سلیمان خسرو ملك هنر باشد
صبا تخت کمالش را بجائی بال و پر باشد

بناز ای قوم! توهم مسرور(۱)شیرین بیانداری
بناز ای قوم! توهم طوطی شکر فشانداری

به آن بوی دلاویز تو ای موج صبا رقصم
به فرط بیخودی با آن شمیم جانفزا رقصم

کزان گلزار حریت به هندوستان فرستادی
قفس پروردهٔ را از چمن ریحان فرستادی

به مهر و التفات خاص لطفی تازه فرمودی
بدینسان یك گدای بینوا را پایه افزودی

شناسایانه فرمودی شریك ماتم خویشم
نهادی از تلطف مرهمی بر سینهٔ ریشم

ز فیض هم توانی بر فلك بردی فغانم را
به آب دیده شستن خواستی داغ نهانم را

بخود بالم که در چشم عزیزان عزتی دارم
همی نازم که با تو ارتباط و نسبتی دارم

ولی با این تفاخر می خلد درسینه ام خاری
که داری از نوای آتشینم دردو آزاری

به سمع نازکت طرز فغانم ناصواب آمد
ترا نا خوشگوار از بنده انداز خطاب آمد

درین هنگامهٔ غم عذر من باشد که بپذیری
که باشد تلخی طرز فغان از فرط دلگیری

چگونه برجهد از سینه ام آهنگ شادابی
که دارم یکدلی درد آشنا و جان بیتابی

هزاران برق مضطر می‌طپد اندر رگ جانم
دلی دارم که از فیضش سرا پاشمع سوزانم

دلی دارم که دارد اضطراب برق بیتابی
دلی دارم که دارد از ازل تقدیر سیمابی

دلی دارم که از سوز نهانش دمبدم سوزد
دلی دارم که شمع درد ازدودش برافروزد

دلی دارم که ازفیض جراحت هاست سیپاره
دلی دارم که برق بیقراری راست گهواره

دلی دارم که طوفانیست درهر قطرهٔ خونش
دلی دارم که عمانیست درهرموج گلگونش

دلی دارم کز اشك وداغ حسرت آب و گل دارد
دلی دارم که هرداغش جهانی مستقل دارد

دلی دارم که از خون جگر لعل وگهر باشد
دلی دارم که ازسوزنهان برق وشرر باشد

دلی دارم که صد مشق شکستن آرزو دارد
دلی دارم که ازخون تمنا رنگ و بو دارد

دلی دارم که یك گنجینهٔ مهر و وفا دارم
دلی دارم که یارب یك متاع بی بها دارم

نمی دانی مگر توآه آن جوش عقیدت را
نئی آگاه آن کیفیت درد محبت را

که در قلب حزینم داشتم با آن شهٔ غازی
که در راه وطن کرده بجان خویشتن بازی

چه گویم تاچه بامن کرده آن اندوه جانکاهی
کسی از شدت درد نهانم نیست آگاهی

دران عالم که رخصت شد زدل صبرو شکیبائی
دران عالم که میگردم ز خون پیمانه پیمائی

سرودم از سرسوز و گد از آن نالهٔ خونین
که جیب و آستینم شد زلعل بی بها رنگین

توطعن انگاشتی آن نالهٔ بی اختیاری را
ملامت برشمردی آن فغان اضطراری را

[۱] سرور خان صبا

خطاب ار باتو کردم چارهٔ دیگر ندانستم
که شرح درد را شکلی از ین بهتر ندانستم

«چو ازقومی یکی بیدانشی کرد» این نمیدانی
چه فرموده است سعدی مصلح اخلاق انسانی

دلم میسوزد ای ملت کنون بر ابتلای تو
مکرحاشا که شك دارم به آئین وفای تو

اگر در ماتم تو ناله سرکردم ملامت کو؟
اگر باتوهم آهنگ فغان کشتم شماتت کو؟

کجا در شور ماتم امتیاز نیك و بدماند
کجا در جوش غم خود داری هوش و خرد ماند

گذشت آنچه گذشت اکنون دعای خیر میگویم
که می جوشد دعا از بهر تو ازهر بن مویم

خدا محفوظ دارد مر ترا از فتنهٔ دوران
نه بازد بازی دیگر کنون این گنبد گردان

زنیرنگ جهانت حفظ ایزد پاسبان باشد
دگر ازفتنهٔ ایام، ملت را، امان باشد

همیشه مست وسرشار می حب وطن باشی
بکام دوستان درراه الفت کامزن باشی

به فرق دشمنان دین وملت تیغ زن باشی
بچشم شوخ اعدای وطن ناوك فگن باشی

بهرحال آبروی ملك وملت را نگهداری
وقار پاستان زاد بومت را نگهداری

معطر سازی از عطر وفا بزم اخوت را
ز سرتازه نمائی رسم وآئین محبت را

گرت یك گوهرشهوار ازکف رایگان باشد
بحمدالله کنون هم باتو گنج شایگان باشد

زهی آن تابش «در یتیم. وگوهر نادر»
که از فیض وجودش دولت بیدار شدظاهر

مبارك آن فروغ کشورو آن نازش ملت
مبارك آنجوان بخت وجوان سال وجوان همت

به مشرق آفتابی تازهٔ کردند ارزانی
که از کابل به عالم می نماید لمعه افشانی

آلهی این سریر آرای افغان کامران باشد
بدهر این نیررخشنده دائم ضوفشان باشد

بهاراین چمن از فیض این گل جاودان بادا
صبا از موج بویش همچنین عنبر فشان بادا

☆ ☆ ☆

استقبال «صبا»

رسید ازهند یاران نامهٔ مطبوع زیبائی
زطبع سحر پردازی پیام رقت افزائی

بیان آرزو مندی کلام لطف پیرائی
ز فکر بکر بحیای سخنور نظم شیوائی

درین منظومه تصویر دل پر داغ می بینم
که مژگان شدچو شاخ ارغوان ازاشك خونینم

دلی دیدم که از تاب و تپش سیماب می لرزد
بداغ حسرت اوموج در گرداب می لرزد

سپند از ناله اش در مجمر بیتاب می لرزد
دلی کز جوش طوفان خیزاو گنگاب می لرزد

به آن دل این دل غمدیدهٔ من الفتی دارد
بود روشن که داغ و لاله باهم نسبتی دارد

دلی کز خون بجان می‌پرورد لعل بدخشان را دلی کز موج بیتابی رقیب افتاده عمان را
دلی کز خون فشانی بشکند بازار مرجان را دلی کز خون بیاقوتی نماید رونق کان را

دل من از محبت قدر دان آن دل افتاده است
مقابل با پر پروانه بال بسمل افتاده است

دلی کز برق حسرت آتشی تا کهکشان دارد دلی کز شعله اش انجم پناه در آسمان دارد
دلی کز سوز او برق آتش روشن بجان دارد دلی کز تابش او شمع آتش بر زبان دارد

چنین دل بادل آتش سرشتم گشته هم زانو
چو یاقوتی که با لعل بدخشان میزند پهلو

دلی کز داغ گلزار است وامید نکو دارد دلی کو از تماچون گلستان رنگ و بو دارد
دلی کو مرهمی بر زخم خونین جستجو دارد دلی کو غنچه سان اندر شگفتن آرزو دارد

بداغ شاه غازی این دل (یحیاست(۱)) می‌دانم
که این دل را ز الفت بادلم همخانه می‌خوانم

به بهبودی رسد این زخم‌ها از مرهم اخوت شب محنت سحر گردد بنور نیر وحدت
مرا ذوقیست تا پروانه باشم از ره الفت دران شامی که افروزد عزیزان شمع تهنیت

محبت کی رود تا جان شیرین در بدن باشد
محبت تیشهٔ عزم و توان کوهکن باشد

به اکسیر محبت هر مسی زر میتوان گشتن محبت مظهر هر عزت وفر میتوان گشتن
سری نذر محبت کن که (سرور) میتوان گشتن ز آثار محبت کوه پیکر میتوان گشتن

نمی پیچم ز فرمان محبت من سر خود را
که در بر میکشم من از محبت دلبر خود را

دگر این نامه نامی دعاو تهنیت دارد عزیزان دعوتی بر اخوت اسلامیت دارد
صفای نیتی بر عالم افغانیت دارد خلوص مفرطی بر شاه کیوان منزلت دارد

دمی در می فشاند نوبتی لعل وگهی گوهر
سخندان سخن گوی سخن سنج سخن پرور

کنایه از جناب یحیی اعظم گده.

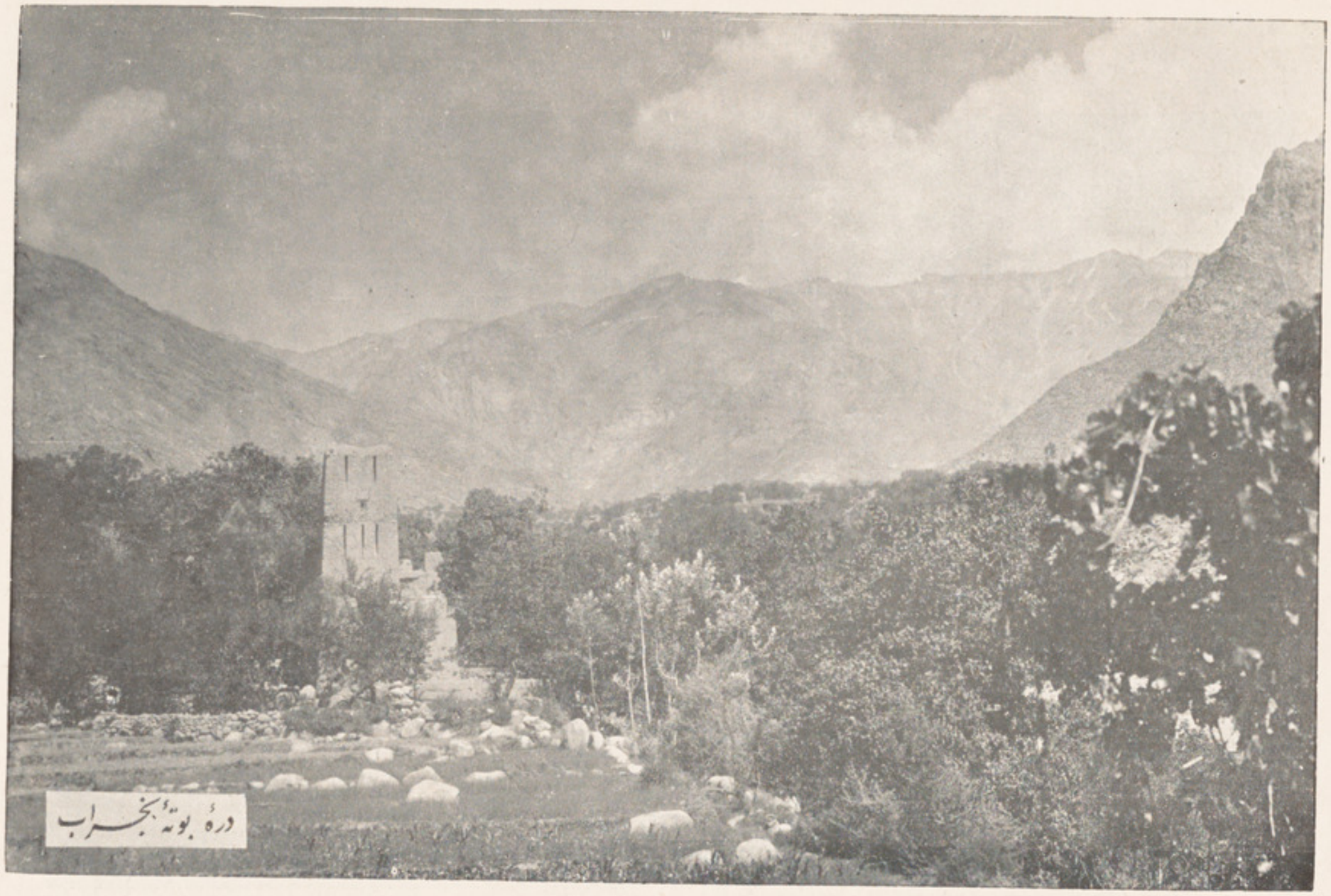

درهٔ بوتهٔ بخراب

درهٔ غوث بجراب

زهی طوطی که پرلطف است منقار شکربارش به شیرینی حلاوت می برد از قند گفتارش
کم است هرچند خوانم حرف از الطاف بسیارش معارف رونق افزا باد از افکار و آثارش
باقلیم سخن تا بنده بادا مهر نام او
رسد شهد مرادش زودتر یارب بکام او

مسرت کن (صبا) ای خادم قوم و وطن اکنون مسرت کن (صبا) ای احقر اهل سخن اکنون
مسرت کن (صبا) ای دوستدار علم وفن اکنون مسرت کن (صبا) ای فارغ عشق کفن اکنون
که جان خویش را وقف مراد دوستان کردی
بارباب محبت با محبت داستان کردی

مسلمانان مگر دانید کوتاه دست اخوت را دهید از چشمهٔ دل آب گلزار محبت را
عمل باید نمودن گفته شاه رسالت را زخود خشنود گردانید روح پاك حضرت را
نیازد خاتم و تخت معارف بر سلیمانی
که دارد همچو یحیی آصفی اندر سخندانی

خوشم یاران که ملك و ملت خود شاد می بینم بکشور قصر عزت هر طرف بنیاد می بینم
وطن در سایه اقبال شاه آباد می بینم (صبا) را در گلستان سخن آزاد می بینم
مبادا رخنهٔ اندر قوام دولت « ظاهر »
بود خشنود یارب روح پاك خسرو « نادر »

حل معما

معمائیکه آقای برشنا ساخته و در شمارهٔ ۳٤ مجلهٔ کابل بنظر قارئین رسانیده بودیم از جملهٔ طلاب مدارس کابل ۲ نفر آقایان عبدالصمد خان متعلم مکتب صنایع نفیسه و میر محمد صدیق خان متعلم سابق مکتب استقلال بحل آن کامیاب گردیده اند گرچه بعضی آقایان دیگر نیز بحل این معما پرداخته بودند ولی اصولاً جزئی نواقصی را دارا بود.

اینك آقای برشنا محض تقدیر ذکاوت اولاد وطن حاضرشده اندکه برای هر نفر این آقایان جایزهٔ موعود را اهدا کنند. مجلهٔ کابل درینجا صورت حل کردهٔ یکی از دو نفر طلاب یعنی آقای عبدالصمد خان را بنظر قارئین میرساند.

صورت حروف محذوف و حاصل بیت قرار ذیل است :
از نقش سوهان (حروف س و ه) حذف میشود باقی میماند (ان)

از رسم توپ و گله مقصود گله است و از گله حرف آخر (ه) حذف میشود باقی میماند کلمهٔ گل .
از رسم سوم ؟ که صورت گازری است حرف (۲) حذف میشود باقی میماند گذر .
از رسم هندسی عدد (٦) یك (ش) آن حذف شود با گذر ملحق شود که (گذرش) را ترکیب میدهد .

از رسم چهارم که مراد از چاقو است حروف (ا) و (ق) حذف شود باقی میماند (چو) زیرا که درمعما حرف دوم و سوم رسم چاقو حذف نشان کرده شده بود .
از رسم پنجم که شکل ببر است (ب) اول حذف شده باقی میماند (بر)
از رسم ششم که قاز معکوس است و آنرا لک لک نیز میگویند در صورت که آنرا معکوس ساخته ، نصف کنیم کلمهٔ گل بعمل میآید .
واز نقشهٔ هندوستان که اسم هندو را خارج نمائیم لفظ (ستان) باقی میماند .
از رسم هفتم که افتابه معکوس است و ازان آب می ریزد در صورتیکه حرف (ا) و (ب) خارج شود وحرف (د) را عوض (ه) ازداد نمایم کلمهٔ افتد بعمل میآید .
سطر دوم ؟
ازرسم اول که معکوس اب ضرب ۲ که لفظ بلبل ازآن استخراج می شود مقصد از کلمهٔ بلبل است
از رسم دوم پشك که در حرف فارسی مقصد از گربه است درصورت حذف (گ) و (ر) کلمهٔ (به) بعمل میآید .
درتحت رسم گربه حرف هندسی ۱۰۰۰ موجود است که مجموع از این دو ترکیب جملهٔ (بهزار) مستفاد میشود .

رسم سوم اله ، هندسی موسوم است به گونیا در صورت حذف (یا) کلمهٔ گون باقی میماند شکل هندسی (۱۰) که مراد از ده است در صورت حذف (د) حرف (ه) باقی می ماند
از رسم پنجم اطلس یوروپ که لفظ جرمن معتبر شمرده شده و جرمن نوشته شده مقصود از المان است درصورت حذف (م) وازدیاد (ح) الحان می شود .
واز رسم ششم نداف درصورت حذف (ن) و (د) حروف (ا) و (ف) باقی میماند .
واز رسم هفتم (شد) که مقصد از تشدید است در صورت حذف (شدی) یعنی ش و (د) و (ی) حروف (ت) و (د) باقی میماند .
واز حروف وکلمات مستحصله فوق این فرد ترکیب شده وبعمل می آید .

آن گل گذرش چو بر گلستان افتد
بلبل بهزار گونه الحان افتد

ساحهٔ جدید زندگانی

(٥)

رومان تخنیکی
اثر نی اوایل فرانسوی

مترجم آقای محمدصدیق خان طرزی
رادیو میخانیك

درین وقت همان دروازهٔ آهنی که بروی دیوار نصب بود ، باآهنگ مخصوص باز شده گی یاگای (برادر پرستار) باگامهای سریع بسوی آن متوجه شد واز بین آن یك پطنوسی را که حاوی یك بشقاب غذا بود بیرون آورده گفت .

- آقای عزیزم این نهار شماست .

- همان سه حب آشنارا روی سینی دیدم .

- جناب محترم اینك نهارتان را گذاشته مرخص میشوم وعجله دارم که بکار خرد بروم .

مشارالیه معطل به جواب نکرده درعقب دروازه از نظر غائب گشت .

ازین چیز های عجیب وغریب که درتمام عمر خود نه دیده ونه شنیده بودم خیلی متحیر شدم سینی ناهار عبارت از یك گیلاس محلول وچنددانه حب بود لهذا همهٔ آنهارا بدون درنگ تناول کردم در حین اتمام آن ، همانطور یك آدم قد بلند دیگری که نمره اش نمبر ۹۱۸ - ۸۸۱۲ بودداخل شده مقابل من ایستاد .

تنها تفاوتی که مابین این دو نفر مشاهده میشد همین بود که موهای این شخص برخلاف گی که موی طلائی داشت خرمائی رنگ بود . سیمای این شخص هم مخصوصیتی نداشته انسان درتفریق مرد وزن بودن آن بتردید می افتاد . نامبرده اول به اول ظروف نهارخوری را برداشته بعد ازان شروع بجمع کردن خانه نمود . ظروف را در همان دریچهٔ آهنی گذاشته و دروازهٔ فلزی را بشدت بهمان آهنگ سابق بست . وبعد یك دریچهٔ دیگری را باز کرد . درینحال حس نمودم که هوای تازهٔ ازان در داخل خانه جریان یافته دراندك زمان هوای اطاق تبدیل شد . آنوقت دریچهٔ مذکور را بسته کرد درین زمان من روی چوکی خود استراحت نموده با نظر حیرت حرکات چالاك این خدمتگار را مراقبت میکردم در آخر ازو پرسیدم .

- شما درین جا وظیفهٔ خدمتگاری را اجرا میکنید ؟

- بلی آقا .

- بفرمائید به بینم چه مدت است درینجا خدمت میکنید ؟

تقریباً دو سال میشود ؟

- قبل از آن چه شغلی داشتید ؟
- درچهارونی عمومی کار میکردم .
- پیشتر ازان چه می کردید ؟
تعلیم می آموختم .
عمر شما چند است ؟
عمر من ده ساله است ؟
ده سال ؟! شما به چه حق مرا مسخره و تحقیر میکنید ؟
ازین گفتار او سخت عصبی شده به تندی ازجا برخواستم وبازویش را گرفته بشدت فشار داده گفتم :
ممکن است مرا خیال کدام غول بیابان کرده باشید! من حقیقت را برای شما گفتم اشخاص خارجی بسیار دروغ میگویند ، ما اهالی اینجا دروغ گفتن را یاد نداریم .
آیا چه طور میشود که خود را ده ساله پنداشته معرفی کنید حالانکه شما بقداز من بلند تر وسیمای تان کاملاً بیك مرد شباهت دارد ؟
بلی من مرد هستم اما باوجود این عمرم ده ساله است حالانکه (گای) برادر پرستار ازمن چیزی خوردتر وتاکنون پوره ۹ ساله نشده است .
- این چه واهیات است ؟ شما گمان میکنید که من این سخن های بی عقلانهٔ شما را باور خواهم کرد! درآخر این جمله صدایم بلند ترشده دیگر نمیخواستم که با این شخص حرف بزنم لهذا بطرف کلکین رفتم .
چیزیکه مرا ازین حدت فرونشاند منظرهٔ بود که از کلکین مشاهده کردم این منظر ، بحدی عجیب است که حال دیگر هر چیز را باور میکنم : بنزدیکی کلکین بالای منزل چهارم یا بهتر بگویم در برندهٔ منزل چهارم یك هیکل عجیبی یعنی یك آدم خیلی فربه را دیدم که کلاه دراز عجیبی برسر داشت وروی برنده آمده دفعتاً خود را از آنجا بزیر انداخته درحین انداختن درپشت او بالهای خاکی بزرگی ظاهر شد وبالهارا جنبانیده پرواز را شروع نمود وخود را بلند کرد وبالای بامهای همسایه عبور نمود ، پس از ازینجا دانستم که همان چیز هائیکه درهوا سابق دیده بودم عبارت از آدمهائی بودند که بذریعهٔ بال مصنوعی پرش میکردند ودر حال حاضر نیز چنین آدمها زیاد وهر طرف درگشت وگذار بودند. وقتیکه من مشغول این خیالات بودم ، متوجه شدم که در پاهایم بی حسی تولید گردیده درپیش چشمم تاریکی حلقه زده وپاهایم لرزش پیدا کرده است بهزار زحمت خود را بچوکی رسانیده بعد ازان کامل بیهوش گردیدم . وقتیکه بهوش آمدم پیش خود مثل آدمهای فوق چند نفر را ایستاده دیدم یکی از آنها که برسینه اش مثلث آبی رنگی رسم شده بود خود را بطرف من خم کرده به لهجهٔ انگلیسی سابقه که از دیگر خدمت گارها شنیده بودم شروع بسخن کرد . باقی دارد

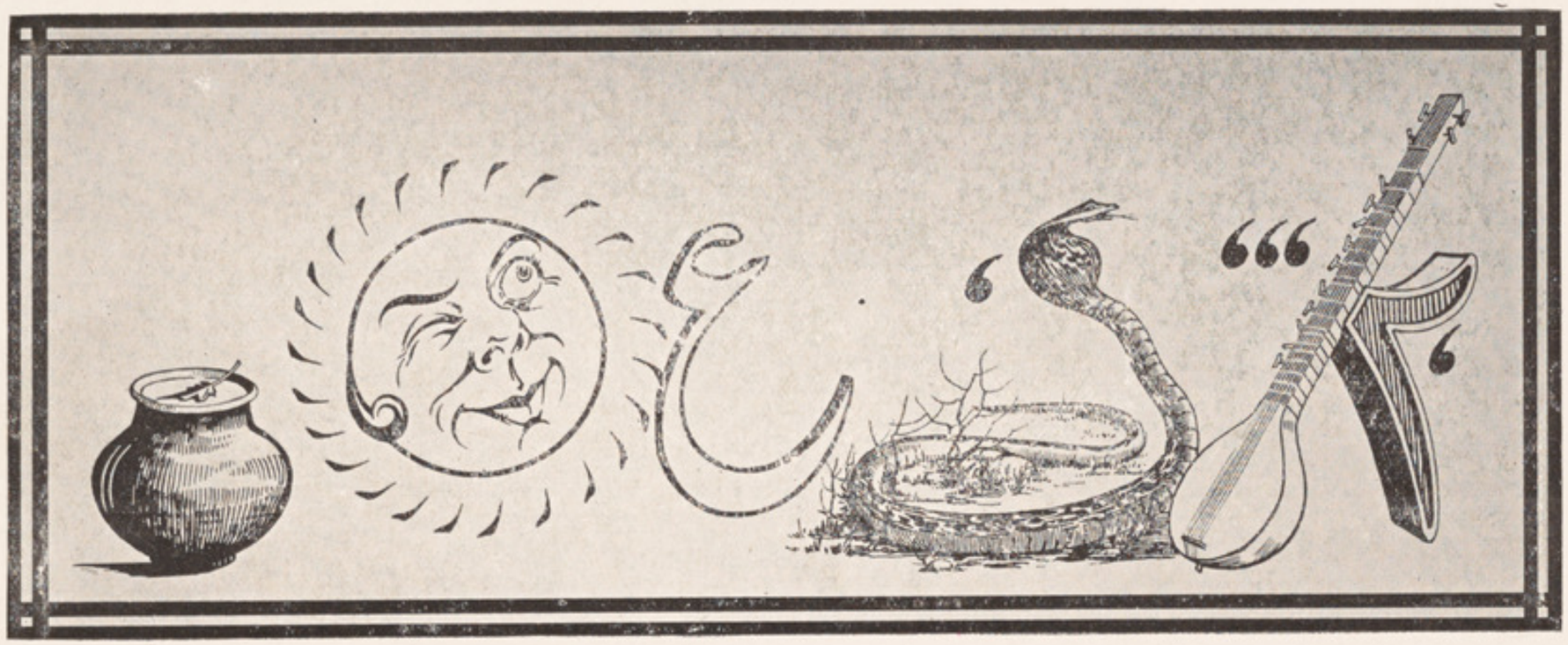

LIBRARY OF CONGRESS
JUL 6 1934
DIVISION OF DOCUMENTS

KJ